

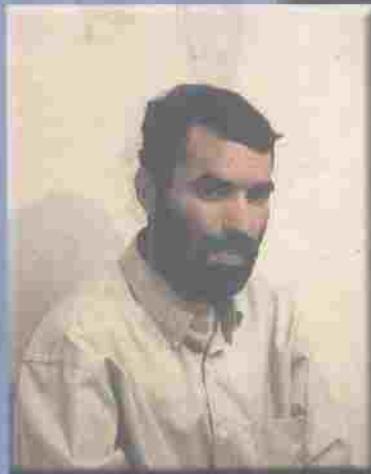
ماهیت
ماده
سیاسی
اجتماعی
قلمروی

رژی

آبان ۳۰۰ - ۷۹ تومان

با آثاری از: گوتنر گراس
چک هندی - گرگ داکلامن و ...
یارمان انجوی شیرازی

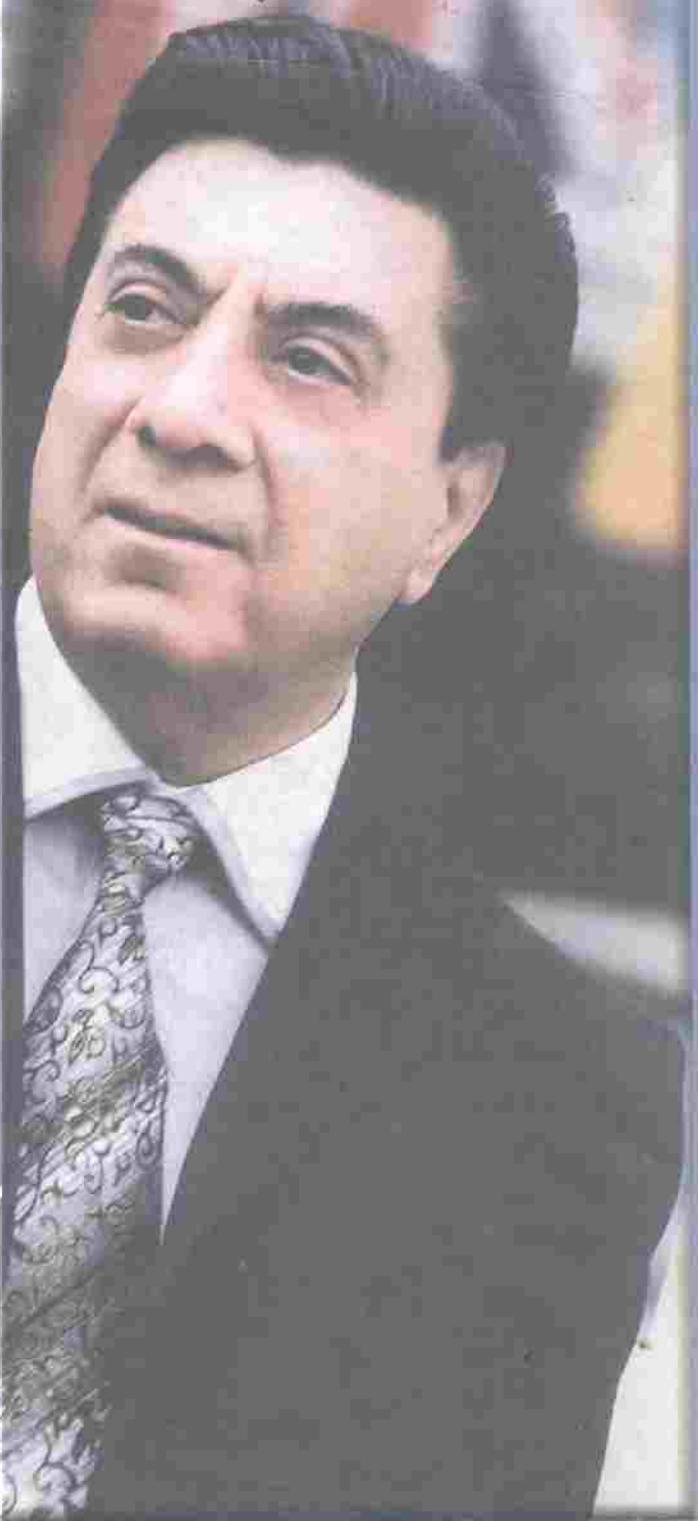
صلای مشترک هشت گلپایگانی و خویی بو ترا راهه مشترک اجرا می کند



هزینه نقد حاکمیت
منگنی است



ما پیش از این هیچ وقت
استقلال و آزادی را با هم
نداشته‌ایم



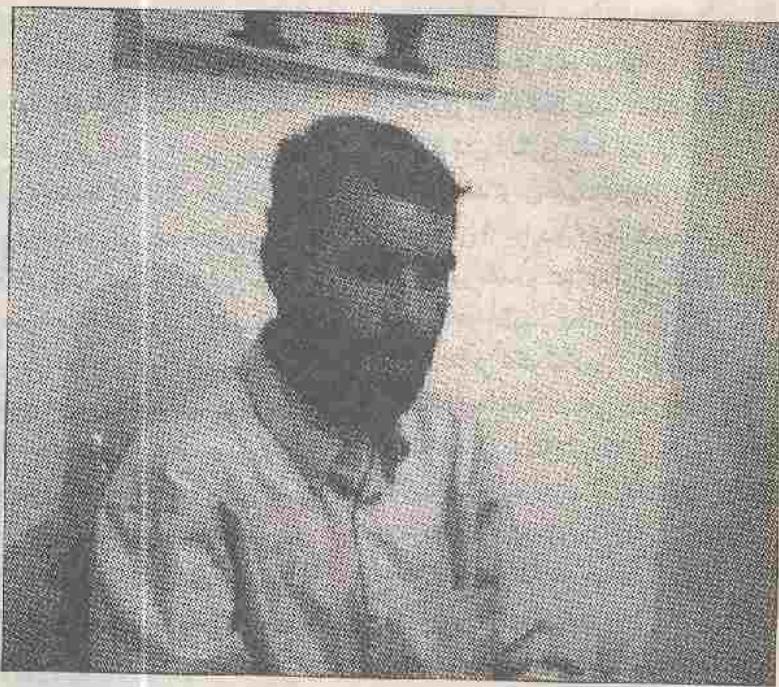
● به عنوان اولین سوال می خواهم بدام تعریف شما از آزادی چیست؟

- خب این سوال مشکلی است، شما حتی درین فلسفه و اهل نظر هم یک وحدت تعریف در مورد آزادی نمی بینید و شاید این کلمه یکی از پر تعریف ترین کلمات دنیا باشد شما حتی در یک تمدن واحد و در یک فرهنگ واحد هم درین روشنگریان تعریف های متفاوت و گاه متناقضی درباره آزادی می بینید.

اما در این حمام به طور کلی در مورد آزادی و برخی از مقاهیم سیاسی با یک بحران تعریف رویه رو هستیم چرا که حیلی از این مقاهیم را ما خودمان تجربه نکردیم و آنها وازدها و مقاهیم در این زمینه ها وارداتی است و در فتحجه ما با انتقاط در مقاهیم و مبانی مواجه هستیم و همین جامعه ما را دچار تضاد می کند و امروز بعد از بیست سال که از انقلاب گشته این اختلاف در مقاهیم، جامعه را دچار تضاد کرده استند. خاتمی آزادی را یک جور تعریف می کند. جناح راست تعریف خاص خودش را دارد و در مسائل اقتصادی هم همین طور توسعه اقتصادی در هر جناح یک جور معنی می شود.

توسعه اقتصادی هاشمی تبلیغ برای مصرف است و مصرف برای تولید یعنی تلاش برای مصرفی کردن جامعه و خب این در این‌تای انقلاب یک خد ارزش بوده، اما بعد دیدیم که مصرف ارزش شد و بعد می بینیم که بحث خودکفایی به جهانی شدن اقتصاد کشیده می شود. در عرضه توسعه سیاسی هم همین طور توسعه فرهنگی هم همین طور

در واقع شعارها فرق داشته و در عمل همه به یک سمت رفته اند من فرقی بین ارشاد مهاجرانی و ارشاد میوسليم نمی بینم آن موقع هم صحبت نکرند شرایط بود حالا هم همان است حتی من بین صدا و سیمای لاریجانی و ارشاد مهاجرانی هم فرقی نمی بینم هر دو مقوله فرهنگ را با تقاضی اشتباہ گرفته اند حتی بین تعریف های هاشمی و خانمی فرقی نیست آن ها معتقد بودند که باید از بانک جهانی و صندوق بین المللی بول وام بگیرندند حالا هم همین را می گویند در حالی که آن موقع مثل آن راست حاکم بوده و حالا چپ و از من هم توقع نداشته باشد که به عنوان یک «گروه فشاری» تعریفی از آزادی از آن بدhem که مطابق سلیقه شما باشد از نظر من تعریف مبانی آزادی و اقتصاد باید



گفتگو با مسعود دهنگی

هزینه نقد حاکمیت

سنگین است

برای نحسین بار بود که سعید دهنگی را زدیک می دیدم یک بار سید ابراهیم نبوی در مقامه مصاحبه ای که با او داشت نوشته بود دهنگی که حرف و خجالتی است. راست نوشته بود اما این آدم کم حرف و خجالتی وقتی که از باورهایش حرف می زند صدایش آرام آرام اوج می گیرد تا جایی که گاهی به فریاد می رسد و در شب مصاحبه من هر دو حالت رادر او دیدم. این مصاحبه در زمانی نه چندان مناسب از ۹/۱۵ شب تا چیزی حدود ۱۱ آنجم شد و در نتیجه بسیاری از حرفها ناگفته ماند که شاید در فرنچی دیگر بتوانیم به آن های بزرگ دارم.

● من امروز چیزی به جز استحمار توده ها نمی بینم یعنی می گوید

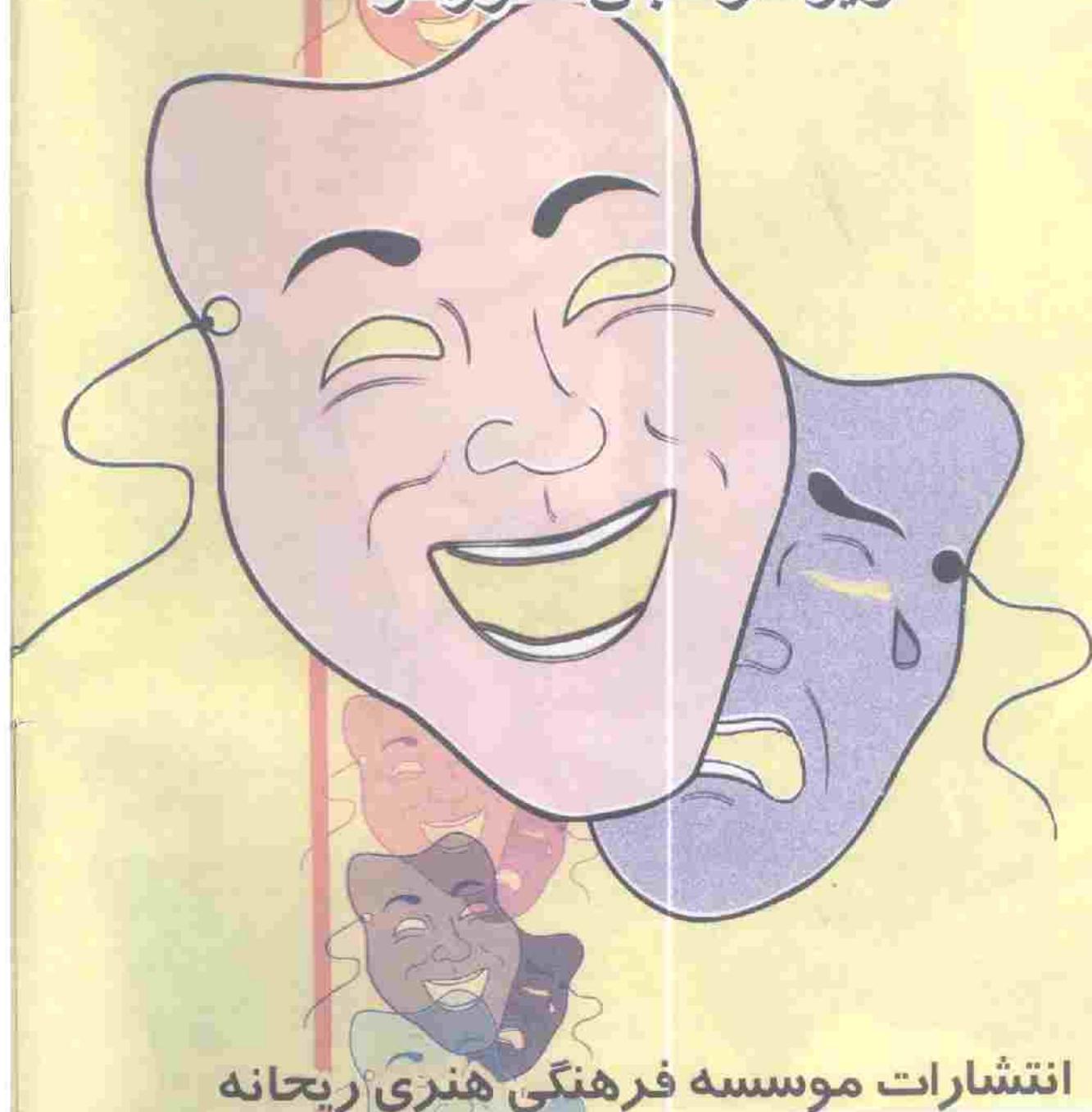
اگر نتوانستی به مردم عدالت بدهی آزادی جنسی و بی بند و باری

آموزش مکالمه‌ای هنری

خلاصه نیشی

(تئاتر و سینما)

ویرژه داوطلبان کنکور هنر



انتشارات موسسه فرهنگی هنری ریحانه

به نام ایزد یستا

نهايه

اندیشه جوان، برای نسل جوان - پادشاهیت مدیر مستول ...	۴
مقر و خشم پنهان مردم آیا خاتمه انتخاب نی شود - گزارش - مریم خرسند جلالی ..	۵
سرچشممهای تغاریخن‌های فرهنگی - مسعود کوثری ..	۱۰
هزینه نقد حاکمیت - گفتگو با مسعود دلمکی ..	۱۳
آفتاب آمدادلین آفتاب گفته و با احسان نراهن مریم بهمن پور .	۱۶
بررسی پرونده‌های رالنداخواری	۲۳
وطن‌ای عزیزترینم گفته و با اکبر کلپایه‌گانی حبیبه‌نیک سیرتی	۲۹
بهزاد آن‌قلند رعایق پادشاهی انجوی شیرازی ..	۳۰
آمریکا از نگاه استهمن «طرح»	۳۲
شعر	۳۴
ردیای طنز در ادبیات ایران - گفته و با عمران صلاحی -	۳۷
محترم شاه حسینی	۴۰
کدام کتاب؟ کدام نویسنده	۴۰
آدم دست به سر «دانستان» - نوشته گرگه داگناس ..	۴۲
محفل ادبی - ایوان واژوفا	۴۴
پلکان بر قی «دانستان» - گوتترکراس ..	۴۶
زیبا «دانستان» - هوشنگ پور ریاب	۴۸
بریام بلند باد «دانستان جوان» - منیرالدین بیروتی ..	۵۱
با لخل‌ها در آسمان «دانستان جوان» - سالومه اسماعیلی ..	۵۴
نقاشی به زندگی اگزوپری	۵۷
مشکرم که تو قفا کردید - جک هندی ..	۶۰
جان کارپینتر - ترجمه آیدین سیار دشنی ..	۶۲
بالیوود کارخانه رویاساری هند ..	۶۴
از شما و با شما	۶۶
نوشته‌ها و گفته‌ها به روایت تاریخ	۶۷
طریق برای یک ایبلم	۶۹

ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی

مهر و آبان ۱۳۷۹ - شماره ۸

صاحب امتیاز و مدیر مستول: ندا عابد

سردیگر: هوشنگ هوشیار

ویراستار: سیامک رکن شریفی

مدیر اجرایی: سعیده قربانی

حروفچینی: منیره جعفری

طراحی جلد: آتلیه آزما

بخش ترجمه:

آیدین سیار دشتی - نیما عابد

میترا کیوان مهر

گزارش و گفتگو:

حبیبه نیک سیرتی

مریم بهمن پور - مریم خرسند جلالی

امور عمومی: عمران محمدی

لیتوگرافی و چاپ:

چاپخانه بنیاد رسالت

نشانی مجله: صندوق پستی ۱۶۸۳-۱۳۹۵

تلفکس: ۰۹۱۰-۰۹۱۷۷۷۵۷۰۸

اندیشه جوان

برای نسل جوان



جوان ملست چاپ شده و در شماره‌های بعد در صورت لزوم صفحات بیشتری را به این کار اختصاص خواهیم داد و امیدواریم بر شمار صفحات شعر جوان نیز افزوده شود و شعرهای بیشتری از شاعران جوان را در این صفحات داشته باشیم. ضمن این که از شماره‌های ائم یادداشت‌های در باب شعر خواهیم داشت که قطعاً می‌تواند برای دوستان علاقه‌مند و شاعران جوان راهگشایی‌شود و هم چندین در زمینه قصه مقالاتی در باب اصول قصه‌نویسی و شناخت قصه و آن‌چه که باید در ساختار یک قصه مورد توجه باشد در مجله چاپ خواهد شد و پی‌گمان این یادداشت‌ها برای قصه‌نویسان جوان سودمند خواهد بود.

در عین حال تلاش خواهیم کرد که با نقد فصلهایی که به دفتر مجله می‌رسد گامی در جهت شناخت بیشتر قصه جوان برداریم.

ضمناً صفحات فرهنگی آزمایش‌بده شعرو قصه نخواهد ماند و در زمینه هنرهای تجسمی و موسیقی، تأثیر و... نیز مطالعه خواهیم داشت و در مجموع تلاش خواهیم کرد که آزمایه بایگاهی برای جوانان اهل هنر و اندیشه و قلم تبدیل کنیم و البته امیدواریم که در این راه از همگامی و همراهی همه جوانان اندیشمند این سرزمین برخوردار باشیم. ضمن این که جوانی برزگان جدول‌های شماره قبلی آزمایه را نیز تقدیم‌شان خواهیم کرد با این امید که آزمایه را در هنیت جدید نیز پذیرا باشند که مجله‌ای است با اندیشه جوان

محبِر مستوفی

برای نسل جوان

هر فرم و قالبی را مورد استفاده قرار دهد.

براساس این باور بود که هفتمین شماره آزمایه تفاوت‌هایی نسبت به ۶ شماره‌ای که قبل از منتشر کرد، بودیم چاپ و منتشر شد. هفتمین شماره آزمایه اگرچه به ظاهر متفاوت باشش شماره قبلی بود، اما در ماهیت چندان تغییری نداشت و همان طور که در شش شماره قبل از آن بیشتر مطالب مجله در زمینه‌های فرهنگی بود در هفتمین شماره نیز مطالب اصلی را مقولاتی در زمینه فرهنگ و ادبیات شکل بخشید با این تفاوت که تعدادی جدول نیز صرفاً با هدف آگاهی رسانی بیشتر به مخاطبان جوانان تر و علاقه‌مند به جدول که آموختن را توانم با سرگرم شدن دوست‌تر می‌دارند

به مطالب مجله اضافه شد اما در پی انتشار هفتمین شماره به مآفته شد که براساس قانون مطبوعات آزمایمی توواند جدول داشته باشد که می‌سیاسی، اجتماعی و... است و برای انجام چنین رسالتی الزاماً نباید از قالب‌های از پیش تعیین و تعریف شده استفاده کند و هیچ دلیلی برای استفاده نکردن از روش‌های گوناگونی که حتی ممکن است پیش از آن به منظور دیگری کاربرد داشته است وجود ندارد و این است که اگر قصد نشریه‌ای اطلاع‌رسانی و افزایش سطح آگاهی مخاطبانش در زمینه‌های گوناگون علمی، ادبی، سیاسی، اجتماعی... است و برای انجام چنین رسالتی الزاماً نباید از قالب‌های از پیش تعیین و تعریف شده استفاده کند و هیچ دلیلی برای

مشکل است پیش از آن به منظور دیگری کاربرد نباشد و معتقد به این که حق ندارد که در مقوله قصه نویسی و شعر توان و علاقه‌ای دارند و مسابقه انتخاب بهترین شعر و قصه رانیز بر این اساس طرح کرد، ایم تا انگیزه‌ای باشد برای قلاش بیشتر جوانان اهل قلم.

در این شماره چند داستان که نوشته دوستان

فرهنگی باید در برج عاج نشست و هیچ گاه نتوپر این باور نبوده‌ایم که کار فرهنگی را فقط در قالبی خاص می‌توان انجام داد و لاغیر. البته تردیدی نیست که هر نشریه‌ای بتأثیر محتوا و مطالibus مخاطبین خاصی دارد و نمی‌شود انتظار داشت کسی که علاقه‌مند به خواندن مطالب یک نشریه خانوادگی است حتماً از این‌ا به مجلات تخصصی در زمینه شعر و قصه هم علاقه‌مند باشد اما اعتقد ام این است که یک مجله خانوادگی هم اگر قصد ابتدا گرامی نداشته باشد می‌تواند یک نشریه فرهنگی و فرهنگ‌ساز باشد.

یک نشریه به هر حال و در هر قالبی نخستین وظیفه‌اش اطلاع‌رسانی و افزایش سطح آگاهی مخاطبانش در زمینه‌های گوناگون علمی، ادبی، سیاسی، اجتماعی و... است و برای انجام چنین رسالتی الزاماً نباید از قالب‌های از پیش تعیین و تعریف شده استفاده کند و هیچ دلیلی برای نشریه‌ای اطلاع‌رسانی و افزایش سطح آگاهی مخاطبانش باشد و معتقد به این که حق ندارد که در مقوله قصه نویسی و شعر توان و علاقه‌ای دارند و مسابقه انتخاب بهترین شعر و قصه رانیز بر این اساس طرح کرد، ایم تا انگیزه‌ای باشد برای قلاش بیشتر جوانان اهل قلم وسیع تری از مخاطبان خود و اطلاع‌رسانی به آن‌ها

فقر و

خشم پنهان مودم

هزاران جوانی که با وجود فقر مالی و تنگنگای معیشت و محروم بودن از حداقل امکانات زندگی ارزش‌های اخلاقی و شرافت انسانی خود را حفظ کرده‌اند در میان نیست. اما این واقعیتی اشکار است که برای اکثریتی از مردم جامعه پول والاترین ارزش به حساب می‌آید و پول‌دار بودن نشانه قدرت و توانایی است و این است که بسیاری از

مردم در مقابل وسوسه ثروت توان مقاومت را از هولناک طبقاتی بین اقامتی تروتند و اکثریتی دست می‌دهند و برای دست‌یابی به آن چه که فقر زده است که خواهانخواه تمایلات، خواسته‌ها و گمان می‌کنند می‌توانند زندگی آن‌ها را تغیر دهد و نیازهای طبیعی‌شان در تعارض با امکانات مادی محکوم به عقب‌نشینی و سرکوب شدن است و آرزوهایشان را برآورده سازد به سوی رفتارهای خلاف و ارتکاب جرم کشیده می‌شوند و اگر نینس همین تعارض، خود سرآغاز بسیاری از هنجارشکنی‌است.

محترم سازمان بهزیستی کشور پروندهای مربوط به ۱۱ مورد قتل عمد در هر روز را مطالعه کرده کاهش نرخ فحشا از ۲۷ سال به چیزی حدود ۲۲ سال و افزایش تعداد بزهکاران جوانی که به اتهام یاشند قطعاً این نکته را مورد تأثید قرار می‌دهند که شمار زیادی از این قتل‌ها انگیزه‌های مادی داشته و برای دست‌یابی به پول بوده است. ضمن این که در سرقت، خرد و فروش مواد مخدوش‌گلاهبرداری و جرایمی از این است دستگیر و زندانی شده‌اند. در واقع نیاینگر تلاش‌های مذبوحانه گروهی است که برای گریز از پایگاه طبقاتی خود و بیوستن به طبقه اقتصادی فراست جامعه به هر کاری دست

می‌زنند واقعیت این است که پند و موعظه و نصیحت و حتی وعده زندگی بهتر آن دنیایی برای انسانی که در تأمین حداقل نیازهای زندگی این درمانده است قابل درک نیست و به ویژه نسل جوان این توانایی را ندارد که بر همه اسیال و ارزوهای و خواستهایش به این دلیل که دنیایی است، سرپوش بگذارد و خود را به داشتن ارزش‌هایی که

بر این اساس ریس محترم سازمان بهزیستی برآمد و همه مستولانی که نگران روند رو به رشد تخلفات اجتماعی هستند مهم‌ترین اقدام‌شان باید بر تامیریزی برای پاک کردن سایه شوم فقر از زندگی گروه کثیری از جوانان این مژه و بوم باشد و تلاش در جهت کاستن از فاصله طبقاتی هولناکی که بین اقلیت ثروتمند جامعه و اکثریتی عظیم از مردم که در زیر خط فقر باحول و حوش آن زندگی می‌گنند وجود دارد.

البته رئیس محترم سازمان بهزیستی در این مورد مستولیت مستقیمی ندارند اما می‌توانند به مستولان ذی‌ربط هشدار دهند که اداء شرایط موجود و فشارهای مالی و تغایرهای طبقاتی مهم‌ترین عامل برای ایجاد خشم پنهانی است که در جامعه وجود دارد و این خشم پنهان که اینکه به شکل ناهنجاری‌های رفتاری وقتل و خودکشی اعتباری برایش یافته.

البته غرض این نیست که هر جوانی حق دارد برای

دست‌یابی به خواستهایش به هر کاری دست بزند یک خشونت عظیم عمومی تبدیل شود.

ریس سازمان بهزیستی کشور در گزارشی به شورای شهر تهران با ابراز نگرانی از روند رو به رشد آن چه که تخلفات اجتماعی تاییده شده اعلام کرده است که هر روز ۱۱ مورد قتل عمد در تهران اتفاق می‌افتد.

اگرچه آن بخش از گزارش رئیس سازمان بهزیستی که در رسانه‌ها بازتاب یافت لحنی محاطه‌اند داشت با این حال خبر از واقعیت هولناکی می‌داد که جامعه ما با آن روپرست. وقوع بیش از ۳۹۰۰ مورد خودکشی در سال ۷۹ که تازه نیمی از آن را پشت سرگذاشتند، افزایش آمار طلاق تا مزر ۱۲ هزار مورد در سال گذشته و تشکیل هزاران برگ پرونده تخلفات اجتماعی در دادگاهها نشان دهنده این واقعیت است که دامنه تحمل فردی و اجتماعی مردم تا حد نگران کننده‌ای محدود شده است و ظرفیت عصبی افراد چنان لبریز است که کوچک‌ترین مشکلی آن‌ها را به آستانه انفجار می‌کشد و در چنین حالی است که قتل، خودکشی و طلاق به عنوان اخرين چاره برای مشکلاتی که شاید راه حل‌های بسیار آسان‌تری هم داشته باشد مطرح می‌شود.

بی‌تردد آن چه که ظرفیت عصبی اکثریت مردم جامعه ما را تا حد انفجار لبریز کرده فشارهای ناشی از مشکلات اقتصادی است. اگر چه عوامل دیگری را نیز می‌توان در این اعصاب‌شکنی عمومی دخیل داشت اما علت اصلی بسیاری از ناهنجاری‌های رفتاری و اجتماعی را باید در مشکلات اقتصادی مردم جستجو کرد و آن جاکه رئیس سازمان بهزیستی کشور از ضرورت پیش‌گیری از هنجارشکنی‌ها و تخلفات اجتماعی سخن می‌گوید در واقع باید در بی نسخه برای رفع مشکلات اقتصادی مردم و کلشن از دامنه خشم پنهانی باشد که در وجود افراد جامعه کمین کرده و به کمترین بهانه‌ای فوران می‌کند.

اما آن چه که بیش از مشکلات اقتصادی مردم را رنج می‌دهد و در عین حال زمینه‌ساز بخش عملهای از بزه کاری‌ها به شمار می‌رود فاصله

آیا خاتمی انتخاب می‌شود؟



اگرچه نازمان برگزاری انتخابات رای تعیین رئیس جمهور زمان تسبیح زیادی در پیش است اما برخی از گروههای سیاسی از هم اکنون غایبی را برای تایپرگذاری برای این انتخابات آغاز کرده‌اند و از جمله برخی از گروههای محافظه کار تلاش دارند تا با ایجاد تردید در افکار عمومی تسبیح به هم سری همی گروههای اصلاح طلب با برنامه‌ها و خطوات رئیس جمهور خاتمی و نیمه ایجاد شکاف در سبیه دوم خرداد پیروزی سید محمد خاتمی را در انتخابات آینده، ناممکن می‌دانند و این در حالی است که واقعیت‌ها بایانگر داشتن دیگری است.

مزروعی: رأی به صداقت خاتمی



رجیعلی مزروعی معتقد است آفای خاتمی در دوره بعدی حتماً رای خواهد اورد وی می‌گوید: در انتخابات مردم اگاهانه عمل می‌کنند و باشناختی که از نیروهای سیاسی کشور دارند و مزایای بسیار زیاد آقای خاتمی تسبیح به دیگران حتماً آفای خاتمی را انتخاب خواهند کرد مزروعی بر این باور است صداقتی که در کار آقای خاتمی وجود دارد و مردم آن را باور دارند عاملی برای انتخاب مجدد ایشان است از نظر مردم سیاستمداری که تسبیح به آن‌ها صالق باشد بیشترین توجیح را دارد.

در عرصه بین‌المللی و تلاش برای ایجاد رابطه با کشورهای جهان بر اساس حفظ منافع طرفین نه تنها از نظر سیاسی موقعیت ممتازی را برای ایران در جامعه بین‌المللی فراهم کرد بلکه باعث شد که پسیاری از کشورهای جهان آمادگی خود را برای مشارکت‌های اقتصادی با ایران اعلام کنند و راه برای ورود اعترافات و سرمایه‌های مولده به ایران هموار شود و آینده امید پنهانی برای اقتصاد ایران به تصور آید.

به این ترتیب سید محمد خاتمی که مخالفانش امیدوار بودند شش ماه پیش از انتخاب شدنش از کار برکنار شود و پس از آن که چنین فشد بر این توهمند امید بستند که مشکلات اقتصادی او و دولتش را ناقوان سازد و طرفدارانش را فامیدند اینک در سومین سال ریاست جمهوری اش هم

چنان محبوب مردم است و طرفدارانش امید دارند که یک بار دیگر در خرداد ماه سال ۱۴۰۰ او را به عنوان رئیس جمهور انتخاب کنند تا پتواند آن چه راکه و عده انجاش را داده عملی سازد.

این پرسش راکه سید محمد خاتمی در انتخابات آینده تا چه حد موفق خواهد بود و ایشان آن را خواهد داشت که برای دومنی بار به عنوان رئیس جمهور انتخاب شود با چند تن از صاحبنظران مسائل سیاسی در میان گذاشته و آن چه مشکلات تازه‌ای را رو در روی دولت او قرار دهدند اما با وجود همه این مسائل و مشکلات خاتمی توائیست رشد هولناک تورم را متوقف کند و از دامنه آن نیز بکاهد سیاست قدر زدایی خاتمی

خاتمی در این سه سال علی‌رغم همه موافقی که بر سر راهش بود و همه کارکنی‌های اشکار و پنهان و فشارهایی که برای دست کشیدن از ارمغانها و برنامه‌هایش برآ وارد شد، هم چنان بر عهد و بیمانش با مردم و قادر ماند و تلاش کرد تا به پیمانی که در آغاز با مردم بسته بود عمل کند و تا حد ممکن کرد.

او در عرصه اقتصادی نیز موافقی‌های شایان توجهی به دست آورد و این موافقی‌ها به هر حال چنان آشکار است که تبلیغات مخالفان داخل و خارجی اش نمی‌تواند بر آن هاسریوش بگذارد سید محمد خاتمی وارث یک اقتصاد بیمار و ویران بود و در عین حال مخالفانش نیز تلاش کرده‌اند تا با بحران اقتصادی‌های سیاسی و اقتصادی ضمن این که فرصت کار در این عرصه را از او سلب کنند مشکلات تازه‌ای را رو در روی دولت او قرار دهدند اما با وجود همه این مسائل و مشکلات خاتمی توائیست رشد هولناک تورم را متوقف کند و از دامنه آن نیز بکاهد سیاست قدر زدایی خاتمی

سعید لیلارز: خاتمی حتماً رای آورد

سعید لیلارز، روزنامه‌نگار درباره انتخاب شدن محمد خاتمی در دوره بعدی انتخابات با قاطعیت اعلام می‌کند که آقای خاتمی حتماً رای خواهد آورد.

وی می‌گوید: برآوردها نشان می‌دهد محبوبیت آقای خاتمی در حال حاضر کمتر از سال ۷۶ نیست و در کنار این حفظ محبوبیت تحولاتی که در نظام اجتماعی کشور می‌بینیم حاکی از این است که خاتمی در اوج محبوبیت خود قرار دارد و این به دلیل موقیت نسبی ایشان در طول این سه سال و مقاومت غیر منطقی رقبای ایشان است که فارغ از استدلال در مقابل وی قرار گرفته و عملابast افزایش محبوبیت خاتمی شدند.



جلودارزاده: رای

بیشتری کسب می‌کند

سهیلا جلودارزاده نماینده مجلس شورای اسلامی مطمئن است که سید محمد خاتمی در دوره بعدی ریاست جمهوری رای لازم را خواهد آورد.

وی می‌گوید: آقای خاتمی در جهت به تحقق رسالت آرمان‌های انقلاب و خواسته‌های مردم مردم آقای خاتمی را دوست دارند و مشکلات ایشان را هم به خوبی می‌دانند و از آن جایی که مشکلاتی رویه زو بودند و چه خون و دل هایی اطمینان دارند آقای خاتمی از آرمان‌های مردم خورند و با این حال در نهایت صبوری کار کردد دست تغواهده کشید فطعاً این بار هم با رای بسیار بوجبات عزت دوباره ایران اسلامی را در عرصه جهان فراهم ساختند.

صادق زیبا کلام: اگر حداده ناگواری اتفاق نیفتد...

شعارهای قبل از دوم خرداد ۷۶ پایاند است و به این شعارها وفادار باقی مانده او در هر جلسه سخنرانی مردم سالاری را بسادواری می‌کند در واقع خاتمی نشان داد اگر در این رهگذر توانست گام‌های عملی ببردارد اما به این شعارها با تمام مشکلات، وفادار باقی مانده که همین وفاداری وی را با اقبال عمومی مواجه خواهد کرد.

صادق زیبا کلام با تأکید بر این مطلب که چه در طیف اصلاح طلب و چه در طیف محافظه کاران، فردی برای رقابت با آقای خاتمی وجود ندارد می‌گوید: در جناح اصلاح طلبان که فرد دومی وجود ندارد و در جناح محافظه کاران نیز می‌بینم آقای خاتمی یک سر و گردن از نامزدهای فرضی این جناح بالاتر هستند و اگر تا انتخابات بعدی در سال ۸۰ حداده با پیشامد ناگوار و غیر متربه‌ای اتفاق نیفتند و روند تحولات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی کم و پیش ظرف این ۹ ماه همین گونه باقی بماند آقای خاتمی رای خواهد دارد و جمعیت قابل توجهی از آن ۲۰ میلیون نفر به پای صندوق‌های رای خواهد رفت و به خاتمی رای خواهد داد.

«صادق زیبا کلام» استاد علوم سیاسی درباره انتخاب شدن محمد خاتمی در دوره بعدی ریاست جمهوری می‌گوید: درباره میزان رای ایشان چند نکته حائز اهمیت است. نکته اول این که عدمی از افزایی که در دوم خرداد ۷۶ به آقای خاتمی رای دادند و از وی طرفداری کردند در این چهار سال تا حدودی نگران هستند و کمی التهاب دارند و پر این باورند که سید محمد خاتمی در این چهار سال گام‌های چندان اساسی برداشته و فضای سیاسی داخل چندان باز نشده است.

اما نکته مهم، محبوبیت شخصی آقای خاتمی است. ایشان از محبوبیت بالایی برخوردارند که اگر امام خمینی (ره) را مستثنی کنیم چنین محبوبیتی در تاریخ معاصر ایران وجود نداشته است و نکته دیگر تصوری است که در بین عموم مردم وجود دارد که مخالفان نگذاشتند خاتمی کاری انجام دهد یعنی ایشان می‌خواستند کاری انجام دهند اما مخالفان در این چهار سال باز نشد اما در محوریت قانون پیشرفت‌هایی انجام باقی نگذاشتند.

اما این که مسائل و مخالفت‌هایی که با ایشان می‌شود تا چه میزان به ضعف سیاست‌های خاتمی و دستیارانش بر می‌گردد چندان مشخص نیست زیرا همه به احساس مردم بر می‌گردد که خاتمی می‌خواست کاری انجام دهد و نشد اما به هر حال خاتمی رای خواهد آورد چون خاتمی هم چنان به شد از سوی دیگر در حوزه قوه قضائیه می‌توان گفت عملکرد این حوزه چندان مطلوب نیست و در حوزه اقتصادی نیز اگر از بالا رفتن قیمت نفت که چندان ربطی به سیاست دولت آقای خاتمی ندارد بگذریم، ایشان توانستند در عرصه اقتصاد داخلی چندان موفق شوند.

وی با اشاره به بالا رفتن امار اعتیاد، بیکاری و جرم

عطريانفر : خاتمي ۱۷ ميليون راي مي آورد

دو دوره قبل بخشی از آرای خاتمی به معنای عدم قبول طرف مقابل بود



شکسته شود به نظر می آید با وجود این شرایط آرای خاتمی تا حدودی کاهش پیدا کند. یعنی با توجه به جمیعت واحد شرایط رای دادن که تزدیک به ۴۱ میلیون رای خواهد بود خاتمی حدود ۱۵-۱۷ میلیون رای خواهد آورد. که این میزان رای به خودی خود بسیار خوب و عالی است وی می گوید در انتخابات دوره های قبل مثل انتخابات هاشمی رفسنجانی و انتخابات ریاست جمهوری مقام معظم رهبری در دوره اول میزان رای به مراثب بیشتر از دوره بعدی بود. از سوی دیگر خاتمی در دوره اول چهره تازه و بکری داشت اما گلشی آرا در دور دوم بدین معنا نیست که از محبوبیت آقای خاتمی کاسته شده باشد. عطريانفر معتقد است در دوره اول رای مردم به خاتمی به معنای عدم رای به طرف مقابل بود یعنی آرای دوره اول آرای سلسی بود اما در این مقطع آرای مردم ايجانی خواهد بود و کسب ۱۷ میلیون رای ايجانی، مجموع رای تبرومندی است.

عضو مرکزی حزب کارگزاران سازندگی معتقد است موقوفیت محمد خاتمی در عرصه های اجتماعی سیاسی و فرهنگی و تا حدودی در عرصه اقتصادی بیان گز محبوبیت و کسب رای وی در دوره بعدی خواهد بود در عین حال که کارشناسی های مخالفان به نفع او نعم شد و اگر از مردم پرسیده شود که آقای خاتمی چه وضعیتی داردند می گویند که وی مظلوم واقع شده است. عضو شورای شهر تهران تأکید می کند رفیقی در این دوره برای آقای خاتمی وجود ندارد. در گروه دوم خردادری ها مجمع آنها روی ایشان اتفاق نظر دارند و در جمله مخالف نیز چهره شاخصی که قدرت رقابت با سید محمد خاتمی را داشته باشد وجود ندارد و به نظر نمی آید کسی بتواند با وی برابری کند.

وی با اشاره به قابل بحث بودن میزان آرای سید محمد خاتمی در دوره بعدی ریاست جمهوری می گوید جریان راست ممکن است چند چهره شاخص و تشریفاتی معرفی کند تا ارا

«حدعطريانفر» عضو شورای مرکز حزب کارگزاران سازندگی و عضو شورای شهر تهران درباره نتایج دور بعدی انتخابات ریاست جمهوری می گوید: سید محمد خاتمی در دوره بعد حسماً رای خواهد آورد زیرا وی حوتی رادر سال قبل آغاز کرد که خود به خود دوره ریاست جمهوری اش را هشت ساله کرد ضمن این که توفیقاتی که در این سه سال داشته زمینه خدمت را برای وی در دوره بعدی فراهم کرده است.

و اگر هست این همه نزول خوار که به راحتی دارند با بهره های کلان مردم را می دوشنده در این مملکت چه کار می کنند؟

* اگر بانکها آن طوری که کارشناسان می گویند با این بهره های سنتگینی که از مردم می گیرند باز هم ضرر می دهند این جوابیز چند میلیاردی چه صفت های است و اگر واقعاً بانک های این همه سوداوار هستند به جای این جوابیز ترخ بهره و امها بشان را کاهش بدهند تا ایجاد چرخ تولید در این مملکت به حرکت درآید و با کم کردن بهره هایی که به سپرده های مردم می دهند کاری گشته که پول هایه جای خوابیدن در بانکها صرف کارهای تولیدی بشود.

* افزایش شهریمهای دانشگاه ازاد تا کمی و تا کمی می خواهد ادامه پیدا کند؟ آیا این دانشگاه می خواهد فعاد علمی بودن تحصیلات عالیه باشد؟ و آیا در شرایطی که همه کشورها برای تربیت متخصص بسلترين سرمایه گذاري را می گشته در اینجا تحصیلات دانشگاهی باید سنتگین ترین هزینه را داشته باشد؟ و کسی که پول نداشت باید از تحصیل محروم بماند؟

* چرا فلانون با نزول خوارانی که هزاران نفر را به خاک سیاه نشانده اند و زندان ها را از بدھ کارشناس پر کرده اند برخورد نمی کنند؟ مگر رسماً خواری در اسلام حرام نیست. پس چرا هیچ مرجعی وجود ندارد که به این امر رسیدگی کند؟

مردم می خواهند

بدانند

* آقای رفیق دوست که به اتهام اختلاس ۱۲۳ میلیاردی به زندان محکوم شد در کدام زندان هستند چون وقتی که نمائندگان مجلس از زندان های بازدید می کردند گفتند ایشان در مرخصی بوده و مرتب هم می شنوند که ایشان دائم

قتل‌های زنجیره‌ای

درویش

علم خبر دعوت از اعلیٰ فلاجیان، برای حضور در مجلس و پاسخ‌گویی به مسائل مربوط به قتل‌های ترجیح‌آمیز بار دیگر موضوع این قتل‌ها را به صفحه اول روزنامه‌ها کشاند و این پرسش در ذهن جامعه تکرار شد که: چرا تکلیف پرونده این قتل‌ها روشن

حسن میردامادی ریس کمیسیون امنیت ملی و
سیاست خارجی مجلس در هفته اول مهرماه با
اشاره به گفتگوی اعضای این کمیسیون با برخی از
متهمان ازاد شده پرونده قتل‌های زنجیره‌ای و
آقای نیازی ریس سازمان قضایی نیروهای مسلح
و آقای دری نجف‌آبادی وزیر سابق اطلاعات در
مورد پرونده این قتل‌ها گفته بود آقای دری مطالب
مفیدی درباره متهمان و دیدگاه آن‌ها و اصولاً
دیدگاهی که منجر به قتل‌های شده مطرح کردد.

و هم چنین در مورد حضور فلاخیان در کمیسیون امنیت ملی مجلس نیز براین نکته تأکید کرده بود که اگر آقای فلاخیان فکر می‌کنند علکرد ایشان در دوران تصدی وزارت اطلاعات قابل دفاع است، حتماً برای دفاع از آن در جلسه

بررسی موضوع پرونده قتل های زنجره ای در کمیسیون انتی ملی مجلس در شرایطی که به نظر می رسد همه تلاش ها معطوف بود این است تا لین پرونده در ابعادی هر چه محدودتر بسته شود یک یار دیگر افکار عمومی را برانگیخته است تا برای این پرسش که آمران این قتل ها چه کسانی هستند پاسخی را مطالبه کنند و البته بعد از نظر می رسد که علی فلااحیان یا هر گس دیگری بتواند با خود خود را اعمم نماید.

پاسخی در سوریه ایرانی
با این حال اقدام کمیسیون امنیت ملی مجلس
شورای اسلامی برای تحقیق در مورد پروتکله
قتل‌های زنجیره‌ای نشان از این واقعیت دارد که
مجلس اصلاحات تلاش دارد تا در حد ممکن به
مطلوبات مردم پاسخ دهد و به ویژه در مورد این
بروزnde زوایای تاریک را روشن کند.

یک زن، نامزد انتخابات ریاست جمهوری

اعلام نامزدی خاتم «فرح خسروی» برای انتخابات
آینده ریاست جمهوری از سوی جمعیتی موسوم
به ایران فردا اگر چه از سوی رسانه‌های خبری
داخلی و خارجی با شگفتی مورد توجه فرار گرفته
است، اما به نظر می‌رسد این اقدام پیشتر یک بازی
سیاسی است که در ظاهر برای گرم کردن تنور
انتخابات و در باطن برای شکستن آرایی که بالقوه
می‌تواند متعلق به نفر اول انتخابات باشد شرعاً
شده است.

واقعیت این است که علیرغم عدم ممنوعیت
شرکت زنان در انتخابات ریاست جمهوری ذهن
 عمومی جامعه به ویژه در آن بخش که افکار
محافظه‌کارانه حضور قوی تری دارد آماده پذیرش
یک زن در مقام ریاست جمهوری نیست، و با این
حال به نظر می‌رسد اعلام نامزدی حلم «خسروی»
برای شرکت در مبارزات انتخاباتی آینده از سوی
محافظه‌کاران برای انتقال پیشتر روبه رو شده

ایران نمره طلایی کارنامه کلینیتون

بیل کلینتون ریس جمهور امریکا امیدوار است که در اخیرین روزهای حضورش در کاخ سفید بتواند دیواری را که پس از پیروزی اقلاد بین ایران و امریکا کشیده شده است اگر نه به تمامی که دست کم تا آن جا که از دو سوی آن بتوان به آینده روش تری در روابط ایران و آمریکا چشم دوخت فرو پردازد.

این واقعیت که تمامی رؤسای جمهور امریکا در آخرین روزهای حضورشان در کاخ سفید سعی دارند کاری انجام دهند که به عنوان نقطه ای درخشنان در کارنامه دوران ریاست جمهوری شان ثبت شود تقریباً به عنوان یک آیین در تاریخ کاخ سفید ثبت شده است و حالا کلینتون می خواهد اخیرین پرگ بازی را به نام ایران به زمین بزند. در واقع او می خواهد از ایران، یک نمره طلابی برای کارنامه اش دست و پا کند.



سچشم‌های

تعارض‌های

فرهنگی در ایران

نویسنده: مسعود کوثری

به هر حال قبل از دوران صفویه نیز تعارض مذهبی میان شیعیان و سنتیان وجود داشت و تلویزیون به عنوان سازمان‌های اجتماعی کننده خود به تعارض‌های پیشتری دامن زده‌اند. به هر حال برای شناخت تعارض‌های موجود در نظام فرهنگی ایران باید سهم هر یک از دو منشا این تعارض‌ها به درستی شناخته شود و براساس واقعیت علمی راه چاره‌ای اتخاذ شود. اگر قرار است از رادیو و تلویزیون به عنوان تورسانه‌ای که از قدرت تأثیرگذاری بسیاری در جامعه ما برخوردارند و سایر رسانه‌ها در جهت کاهش این تعارض‌های فرهنگی استفاده شود، باید:

- اولاً منشا تعارض‌های فرهنگی به درستی شناخته شوند.

- ثانیاً سیاست‌های رسانه‌ای مناسب برای کاهش این تعارض‌ها توسط رادیو و تلویزیون و سایر رسانه‌های جمیع تدوین گردد.

حال نگاهی کنیدرا به سچشم‌های تعارض فرهنگی در تاریخ معاصر ایران می‌اندازم. تشکیل حکومت ملی در دوران صفویه در دوران صفویه برای نخستین بار پس از قرن‌ها حکومت ملی ایجاد می‌شود (هیئت‌الدوله ۱۲۶۲). این حکومت ملی مگر چه به قیمت نزاع‌ها و کیتوت‌های دیوبندی میان شیعیان و سنتیان تمام شد، اما تلاشی بود برای ایجاد تمرکز در حکومت خصوصاً در مناطق مرزی سیستان و پلوچستان و

به نظر می‌رسد که تعارض‌های موجود در نظام فرهنگی ایران از دو جا سچشم‌های قومی-منذهبی:

۱- تنوغ گروه‌های قومی-منذهبی

۲- تنوغ فرهنگ غرب

وجود گروه‌های قومی منذهبی و تعارض‌های فرهنگی ناشی از تفاوت در ارزش‌ها و باورهای این گروه‌ها منحصر به تاریخ و جامعه ایران نیست. جوامع بسیاری از شرق و غرب دچار این گونه تعارض‌های فرهنگی بوده و هستند. در گیری‌های خوشنین گروه‌های منذهبی-قومی در هند تمدنی بارز آن است. از سوی دیگر، وجود گروه‌های قومی نژادی گوناگون در آمریکا و تعارض‌های فرهنگی ناشی از آن بود که اساساً جامعه‌نشناسان آمریکایی را به تفکر درباره وفاق اجتماعی و انسجام اجتماعی واداشت.

اما همان طور که گفته شد، تعارض‌های فرهنگی در جامعه مانها به تنوغ گروه‌های قومی-منذهبی باز نمی‌گردد. تنوغ فرهنگ غرب خصوصاً از دوران قاجار به بعد دو میان سچشم‌های عده تعارض‌های فرهنگی در جامعه ایران است. این نوع از تعارض‌های فرهنگی چیزی است که غرب-آمریکا و اروپا-کمتر آن را تجربه کرده است. درست است که حتی در این کشورها نیز علاوه بر تعارض‌های قومی-منذهبی و نژادی ممکن است بین عناصر فرهنگ سنتی منذهبی گذشته و عناصر فرهنگ نوین (مدرن) تعارض‌هایی وجود داشته باشد، اما این وضع با کشورهایی که دچار غریزدگی شده‌اند بسیار متفاوت است.

این برداشت نو را کرد که در واقع جون مانه سرتا پا فرنگی شده‌ایم و نه سرتا پا سنتی مانه‌ایم، همینه دیگر تضادهای فرهنگی در جامعه مابه جوش بوده است.

در همین دوره است که نخستین مؤسسه‌های تعلیمی جدیدی در ایران پایه گذار، می‌شود. این مؤسسه‌ها در گنار مؤسسه‌های سنتی دونوع اجتماعی کردن را در جامعه مابه انجام می‌دهند. بدین ترتیب تعارضی که به آن اشاره شد تعارض در ظواهر نیست بلکه بحث بر سر دونوع تربیت کردن است. مؤسسه‌های قدیمی و نوین اساساً دونوع آدم تربیت می‌کرده‌اند که در بسیاری از باورها و ارزش‌ها با یکدیگر در تعارض بوده‌اند. خود این افراد وقتی در دستگاه‌ها و ادارات دولتی مشغول به کار می‌شوند، آرمان‌ها و اهداف متفاوتی را دنبال می‌کرند از این رو تعارض‌ها، حتی به برنامه‌ریزی برای اداره کشور نیز کشانده می‌شوند. این‌بار سیار قدر تمندی که در این دوره به دست پژوهش یافته‌گان فرهنگ جدید افتاد، مدرسه بود عکس العمل هواداران فرهنگ سنتی در ابتدا تحریم مدرسه و حمایت از مکتب‌خانه‌ها بود، اما ادارات و دستگاه‌های جدید محتاج آشنازی با علوم جدید بودند و در این مبارزه تعلیم یافته‌گان فرهنگ سنتی و مکتب‌خانه‌ها بازیده و منزوی دیری نپایید که هواداران فرهنگ سنتی به فکر افتادند که با همان سلاح به مقابله پرخیزند و بدین ترتیب با تشکیل مدارس جدید با تعلیم و تربیتی سنتی مذهبی دور جدیدی از مبارزه میان هواداران فرهنگ سنتی و هواداران فرهنگ جدید آغاز شد.

سلسله پهلوی و ناسیونالیسم ایران پس از سرنگونی سلسله قاجاریه توسعه رضاخان تعارضی جدید به تعارض‌های موجود قبلی اضافه می‌شود. تعارض میان ارزش‌ها و باورهای اسلامی و ارزش‌ها و باورهای ایرانی-باستانی و از این دوره است که روشنگران این عصر را به ادیش و حتی ترویج برخی از عناصر فرهنگ غرب، تغییر کرده در این دوره از طرفی تعارض‌های قومی- مذهبی وجود دارد، تعارض میان فرهنگ سنتی و فرهنگ غرب و از طرف دیگر تعارض فرهنگ ایرانی- اسلامی.

رضاخان تلاش پسیاری کرد که بک هویت ملی یک پارچه در جامعه ایرانی ایجاد کند، منتها چون اساساً تأکید او بر حذف عناصر فرهنگ اسلامی

ایران نظم جدیدی به وجود نیاوردند، یا ساخت موجود را تجدید سازمان ندادند بلکه اراده خود را برو وضع موجود تحمل کرد، افراد خود را به جای اعضای حکومت سابق بر مقامات و مناصب حکومتی نصب کردند.

جریان غالب دیگر در این دوره تشدید نفوذ فرهنگی غرب است. این نفوذ در همه ابعاد صورت

کردستان- موضوعی است که اهمیت آن از لحاظ جغرافیای سیاسی (ژئوپولیتیک) بر کسی پوشیده نیست. فعالیت پنهانی مبلغین و هلقی در پاکستان، افغانستان و نواحی موزی سنجی نشین ایران از جمله خطرهای دیگری است که تهدید کننده

وقایق اجتماعی از بعد مذهبی است.

ممکن است که مابه دلایل گوناگون احتمال ندهیم که خط تجزیه‌طلبی جامعه ما را تهدید می‌کند.

گرچه در واقعیت کردستان، از مذهب نیز برای توجیه داعیه تجزیه‌طلبی استفاده شد. اما حداقل آن این است که وجود اجتماعات نیمه بسته جمعیت سنتی مذهب، خود به معنی کاهش میزان وفاق و همبستگی ملی است.

دوین نکته حائز اهمیت در دوران صفویه، آغاز فرآیند نفوذ فرهنگ غرب است. جنگ با عثمانی و نیاز به سلاح‌های آتشین و تکنولوژی نظامی جدید که از همان اوان احسان می‌شد و به دنبال آن- خصوصاً در دوران قاجاریه- دیگر مصنوعات مادی غرب وارد شد. از آن جاکه این جریان به صورت جدی نزد در دوران قاجاریه ادامه می‌یابد. این موضوع را در بحث از دوران قاجاریه بی می‌گیریم

قاجاریه و تشدید نفوذ فرهنگ غرب همان طور که پیش از این گفته شد در این دوره نه تنها تعارض‌های موجود میان شیعه و سنتی از میان برخاست بلکه به علت نابسامانی عمومی جامعه شدت هم یافت. از سوی دیگر آن چه همبستگی گروههای قومی مختلف را در چارچوب یک جمع زیبایی شناخت و هنری سنتی فعلاً سخن بر سر خوب یا بد یومن عناصر نفوذ یافته به فرهنگ ما شده (مبتنی بر وفاق اجتماعی) بلکه اساساً کنترلی بیرونی و سیاسی بود، مساخت قومی و نژادی از دلایل عمدتی در گذشته می‌شد، تنها تماس مابین جامعه شهری در گذشته می‌شد، تنها عامل پیوند دهنده میان اقوام و نژادهای مختلف مذهب بود. در عین حال به خاطر درگیری‌های قومی و نژادی، قدرت سیاسی حاکم ضعیف بود چراکه نمی‌توانست میان اقوام مختلف رابطه‌ای به وجود آورد که نظام سیاسی می‌طلبد مگر این که از طریق مذهب وارد می‌شد.

به بیان دیگر، آن چه مانع فروپاشیدن نظام اجتماعی می‌شد، یک نظام سیاسی به شدت ناپایدار بود. «السبتون» ایران شناس مشهور در این مورد چنین می‌گوید: «قاجارها پس از سیطره بر

● پیش از حکومت صفویه

آن چه که نبیعیان را منزوی و حاشیه‌نشین می‌کرد دشمنی

با حکومت‌های وقت بود

● تنها عامل پیوند دهنده

میان اقوام و نژادهای مختلف

ایران در تبود قدرت مرکزی

مذهب بود

می‌گیرد. وارد ساختن علوم و تکنولوژی جدید، سبک زندگی و مدرس فردی و حتی تغیر ذائقه زیبایی شناخت و هنری سنتی فعلاً سخن بر سر خوب یا بد یومن عناصر نفوذ یافته به فرهنگ ما نیست، سخن بر سر این است که نفوذ این عناصر جدید و فرقان اجتماعی، «جامعه سنتی ما را برهم زده است. به بیان دیگر، نظام فرهنگی جامعه قاجار بدون شک خود با عناصر نامساعدی همراه بوده است که روشنگران این عصر را به ادیش و حتی ترویج برخی از عناصر فرهنگ غرب، تغییر کرده بود. بدین ترتیب، عناصر نفوذ یافته فرهنگ غرب را مثبت ارزیابی کنیم یا نه، با نفوذ این عناصر به فرهنگ جامعه ایران موافق باشیم یا نه، قدر مسلم این است که از حیث جامعه شناختی این تعارض در نظام هنگارها و ارزش‌ها مانع جدی دست یافتن به وفاق اجتماعی است. می‌توان از این سخن تقدیم زاده که باید از سرتاناخن با فرنگی شده

بوده فراموشی سپرده شود ترک و قارس و لرو عرب همه دست در دست هم به استقرار رژیم انتقلایی می‌اندیشیدند و فاق جمعی بر سر ارزش‌هایی چون استقلال، آزادی و ارزش‌های اسلامی به احساس تعلق به یک «ما» منجر می‌شد همین پیوستگی و تعلق به جمیع (گروه یا جامعه) است که از آن به عنوان انسجام اجتماعی یاد می‌شود. بروز انقلاب اسلامی نه تنها در زمینه گروه‌های قومی وحدت بخش بود، بلکه زمینه بسیار مساعدی برای وحدت شیعه و سنتی و کاهش تعارض‌های مذهبی فراهم اورد.

از سوی دیگر، جایگزینی ارزش‌های اسلامی به جای ارزش‌های غربی چیزی بود که باشد وحدت از سوی انقلابیون دنبال می‌شد در این زمینه اگرچه تمایل بیشتری ثبت به ارزش‌های اسلامی در توده مردم وجود داشت، تعارض‌های موجود به سادگی قابل حل نبود. علت را به سادگی می‌توان در رفاقت فرهنگ غرب پندریج نفوذ کرده و برخی هنرمندان به خوبی «اترونی» شده بودند. به این ترتیب، تغییر این ارزش‌ها به سادگی میسر نمی‌شود در مورد سومین زمینه تعارض‌های فرهنگی (تعارض فرهنگی ایرانی - اسلامی)، می‌توان چنین گفت که دیگر در جامعه آن وضعیت بحرانی قبل از انقلاب وجود نداشت، و در واقع به انشکشانی نیمه خاموش تبدیل شد. این وضعیتی بوکه پس از انقلاب به وجود آمد و البته نباید نقش جنگ تحملی را فراموش کرد. جنگ نیز به نوبه خود سهم به سزاگی در افزایش انسجام و همبستگی اجتماعی داشت.

اما نکته بسیار حائز اهمیت این است که به‌هر حال با چنین زمینه مساعدی بهترین ابزارهایی که توان و فرست کافی را برای کاهش تعارض‌های فرهنگی و ایجاد وفاق اجتماعی در اختیار داشته و دارند، رادیو و تلویزیون و سایر رسانه‌های جمیع هستند. چون به‌هر حال تحمل پدیده‌هایی چون جنگ در دراز مدت به خاطر این که انسجام اجتماعی را افزایش می‌دهد، نه ممکن است و نه عاقله‌های بنابراین نهادهای اجتماعی کننده (هم چون خانواده و مدرسه) و رسانه‌های جمیع که می‌توانند با «هنچار فرسنی» خود هنچارهای جامعه را تغییر دهند، باید به وظیفه و رسالت اصلی خود به درستی عمل کنند.

● رضاخان تلاش کرده یک هویت ملی یک پارچه در ایران ایجاد کند اما چون تأکید او بر حذف عناصر فرهنگ اسلامی بود به تعارض‌های بیشتری در

جامعه دامن زد



● نفوذ فرهنگ غرب به ایران دومین سرچشمه عمده تعارض‌های فرهنگی در کشور به شمار می‌رود

است که انقلاب اسلامی ایران رخ می‌دهد و ما وارث دو رسانه‌ای می‌شویم که رژیم گذشته به بهترین نحو - البته عمدتاً در جهت منفی - از آن پسدهانت، نفوذ کند و آرام و بی‌صدراه تغییر ارزش‌ها و هنچارهای آن‌ها را هموار سازد.

- این دو رسانه با ارائه تصویری از جهان آشفته محاسن که در آن جنگ، گرسنگی و فقر بسیار می‌گذند و در مقابل با وضع درونی که همراه با وفا و امنیت است، در صدد جلب رضایت مردم نسبت به رژیم بودند.

به این ترتیب، چنین به نظر می‌آید که رادیو و تلویزیون نقشی بسیار مهم در تحریم رژیم پهلوی داشته است. همین موضوع هم سبب شده بود که این دو رسانه به شدت تحت نظارت سیاسی و امنیتی باشند. به‌هر حال در همین اوضاع و احوال

بود، خود به تعارض‌های بیشتری در جامعه دامن زد. هوازیان فرهنگ سنتی - مذهبی به شدت در مقابل رضاخان صفاتی کردند و به طور هم‌زمان علیه دو چیز می‌جنگیدند عناصر فرهنگی غرب و همایه طرفداران عناصر فرهنگی ایرانی به علت همین مخالفت‌های است که در این دوره نیز مابا ضعف و فاق اجتماعی و نظم مبتنی بر کنترل بیرونی (نظم سیاسی) رویرو هستیم در دوران پهلوی دوم این تعارض‌ها حتی به صورت شدیدتر تداوم پیدا می‌کند. فرهنگ غرب به شدت ترویج می‌شود. در ترویج این فرهنگ نه تنها نهادهای آموزشی - هم چون مدرسه و دانشگاه - بسیار مؤثرند بلکه دو ابزار جدید به عرصه کارزار می‌باشند، رادیو و تلویزیون.

این دو رسانه تازه وارد - خصوصاً تلویزیون - که قابلیت‌های آن‌ها در ابتدایه درستی شناخته شد، پندریج به صورت یکی از ارگان حکومت پهلوی دوم در آمدند. تلویزیون که در آغاز به عنوان وسیله‌ای سرگرم کننده در اختیار بخش خصوصی بود و برای قشر مرغه و غریزه بزنامه تولید می‌کرد، با به میدان گذاشت، منتظر حکومت پهلوی به سرعت قابلیت‌های آن را شناخت و آن را به احصار خود درآورد. بدین ترتیب، حکومت پهلوی اسلام پرسه بنیان استوار بود ارتش، سواک، درآمدات‌های نفتی و رادیو و تلویزیون.

ملی شدن رادیو و تلویزیون به عنوان پرتفوی‌ترین رسانه‌های جمیع از جند جهت برای حکومت پهلوی حیاتی بود.

- بیام‌های این دو رسانه - خصوصاً رادیو - می‌توانست به زوایای پنهان جامعه عشایری و روستایی که همیشه از دسترس حکومت دور بوده‌اند، نفوذ کند و آرام و بی‌صدراه تغییر ارزش‌ها و هنچارهای آن‌ها را هموار سازد. - این دو رسانه با ارائه تصویری از جهان آشفته کلیارهای بروند، ما خود کلیارهای را به خانه‌های آنان می‌بریم، به خوبی حکایت‌گر می‌شی گردانندگان این دو رسانه در گذشت، است.

انقلاب اسلامی و کاهش تعارض‌های فرهنگی با پیدایش انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ جامعه ایرانی کم تعارض‌ترین دوران خود را تجربه کرد. تأکید احادیث مردم بر ارزش‌های مشترک و چشم دوختن به اهداف مشترک جمیع سبب شد که تا حدود زیادی تعارض‌های پیشین کاهش یابد و به

این آزادی بی حد و حصر را نفی کردند.

* شما گفتید که در تعریف آزادی بر مبنای خداحکومی انسان فقط بنده خداست و نباید بنده هیچ کس دیگری باشد پس با این تعریف انسان حق تقدیر کردن قدرت هارا دارد.

- بیتی دیگر یکی از مواردی که در اندیشه سیاسی اسلام مهجور مانده و کمتر به آن پرداخته شده نقش مردم در حکومت است. باید روی این بحث کار کرد براساس تفکر اسلامی مردم وظیفه دارند برای تشکیل حکومت اسلامی قیام کنند و وقتی حکومت اسلامی شکل گرفت و پیامبر با امام براساس آن مبانی به قدرت رسیدند از این به بعد نقش مردم باید آن طوری باشد که خدا می خواهد بعد هم خداوند به انسان حق انتخاب داده یعنی شما می توانید بنده خدایاشید و یا نیاشید. اگر بودی که

پیشار جدی است و از اینجاست که اختلاف نظرها حاصل می شود که من هم از ترس این که همه به پاره ای موارد نشوم فعلًا وارد این بحث نمی شوم اما حتی اگر بپذیریم که مردم توکیل نمی کنند بلکه ولایت را می پذیرند باز شما می بینید که همین حکومت و همین نظام سیاسی و اعتقادی حقی به نام امر به معروف برای توده ها قابل می شود و آن چیزی که جامعه اسلامی را مصون از انحراف می کند امری به معروف برای مردم نیست این سطح نازل امر به معروف است، بلکه امر به معروف توده ها نسبت به حاکمیت است که این مستولیت نظارت اجتماعی برای توده ها نه یک حق که خیلی های پوش را می دهند که مثلاً آزادی بدینم به مردم اصلاً تو چه کاره ای که آزادی بندی و هر وقت هم دلت خواست بگیری نه این یک حقی است که شاعر مقدس به مردم داده که در مقابل هیچ قدرتی جز خدا سر تعظیم فروز تیاورند.

* پس مردم حق دارند که حاکمیت را تقدیر کنند؟ - البته، اما خود این نحوه نظارت اجتماعی و نهی از منکر لایه های مختلفی دارد که اگر کسی وارد این مقوله می شود باید آمادگی و صلاحیت را داشته باشد. امر به معروف برای عوام ملا و جانا سفارش شده اما در مورد خواص، این امر به معروف هزینه سنجی دارد اهل و عیال و خانمان می رود. مثل امام حسین (ع) و کسی که می خواهد امر به معروف کند باید هزینه اش را بپردازد و آن جا

ایجاد هر قید و محدودیت دیگر برای بشر، محدود کردن آزادی است. حالا یک عنده ای می گویند حقوق طبیعی و حقوق منطقی چیز دیگری است. یعنی اینها صلاح انسان را بیشتر از خالق انسان می دانند؟ خداوند برای بندگی خودش چار چوب و مبانی خاصی را توسط پیغمبران خودش ابلاغ کرده و این چار چوب ها برای بنده خدا بودند و فارغ از بندگی دیگران بودند است. بسط این مبانی و چار چوب ها مهم به عهده انبیاء و اولی خداست و اگر ما دین را درست بشناسیم با یک نگاه به مبانی که برای آزادی بشر تعریف شده می فهمیم که انسان آزاد، آزاد، آزاد است یعنی انسان محصور در اراده الهی است و بدون آزادی های دلبخواهی یعنی انسان پاید آن طوری باشد که خدا می خواهد بعد هم خداوند به انسان حق انتخاب داده یعنی شما می توانید بنده خدایاشید و یا نیاشید. اگر بودی که

بر پایه ملیت و مذهب باشد در حالی که ما دچار النقط و کمپین برداری غربی شده ایم، از چیز افراطی تا راست سنتی همه دچار روزمرگی هستند و خب من هم که متولی اندیشه اجتماعی نیستم نه این که ندلسته باشم، ما فکر می کردیم سریازیم و سریاز باید سریازی کند و سرداری را بدهد به اهل اندیشه، اما بعد متوجه شدیم که قضیه از این قرار نیست و برای مبارزه باید پشتونه فکری داشت.

* می خواهم بدانم نظر شما در مورد نقش مردم در اداء مملکت یا به معنی دیگر همان دموکراسی چیست؟

- اگر مانمشی را که دین اسلام برای مردم تعریف کرده است بشناسیم می بینیم که دست دموکراسی غربی را هم از پشت خواهد بست. یعنی اگر ما مبانی را که دین می گوید قبول داشته باشیم و مردم حقوق خودشان را بشناسند فریب شعارهای عوام قریبانه را نخواهند خورد و حتی در برابر گستاخی که به اسم دین در بی محدود کردن آزادی هستند مقاومت خواهند کرد. اگر مردم حقوقی را که نظام اسلامی به آنها داده می شناختند شعار مخالف هاشمی نشین پیغمبر است، تعبی دادند یا مخالفت با خاتمی را به عنوان دشمنی با مردم و دشمنی با جامعه مدنی تلقی نمی کردند. متأسفانه تراشیدن مقدسات موازی برای مردم نتیجه اشن این شده که مردم به مسکن ها رو بباورند که درمان نیست و فقط تسکین است.

* بالاخره نظرتان را در مورد آزادی و دموکراسی نگفتید.

- از من توقع نداشته باشید که کار مجتهدان و کسانی را که متولی این مقوله هستند به عهده بگیرم اما فقط این را می گویم که آزادی که اسلام برای انسان قابل است بسیار گسترده تر از آزادی هایی است که در مکاتب دیگر برای انسان تعریف کرده اند خداوند بشر را آزاد آفریده که بنده هیچ کس جز خودش نباشد و این بزرگترین مفهوم آزادی است. یعنی انسان آزاد و امداده هیچ کس نیست و اسلام می گوید انسان فقط بنده خداوند است و اگر با این تعریف برای انسان قید و بند اضافی تعریف کردیم و برای خداوند شریک ساختیم یعنی آزادی انسان را سلب کردیم، یعنی جز آن قبودی که خداوند برای انسان قرار داده

● خیلی ها خاتمی را متهم

می کنند که فساد در این سه

سال آمده اما من می گوییم

خاتمی فقط لایه را از روی

این جویان کثار زد و ته قضیه

علوم شد

در شرایط ماقوک آزادی قرار داری و اگر بودی که باید هزینه اش را بپردازی که هم عقوبت دنیوی است و هم عقوبت اخروی، اما خوب تفکرات دیگری هم هست که بر خدا محوری استوار نیست و انسان محور است مطلقاً اولمتریسم که بعد پشتسرش لیبرالیسم می آید و حالا بگذیریم که خود لیبرالیست ها هم در آخر به این نتیجه رسیدند که آزادی بی حد و حصر خودش محدود کننده آزادی است و آملند و نشستند و قبودی گذاشتند، حتی او می است هم ناخواسته

هم مال خود مایو ده. منتهی گویا ما آفریده شده ایم برای زجر کشیدن و کشته شدن نگاه به امروز نکنید که یکی مثل شهید محبی به شهادت می رسد تلویزیون آن را توی بوق می کند امروز نیاز هست تا دیروز دمه اشید محی داشتیم هیچ روزنامه ای اشاره ای به آن نداشت. از کیهان گرفته تا رسالت، از سلام گرفته تا ایران فردایهای شما همه تان مثل هم هستند. متاسفانه در شرایط فعلی شما باید چپ باشید یا راست یعنی جامعه نمی خواهد پیشبرد که کسی می تواند هیچ کدام از اینها نباشد فقط می خواهد برای اصلاح حرف بزند. اقاما فضای سیاسی جامعه ماسسوم است و آن وقت شما در این فضا می خواهید به مردم قدرت انتخاب بدید. من امروز چیزی به جز استحمار توده ها نمی بینم، یعنی می گویند اگر توانستی به مردم عدالت بدهی، آزادی جنسی و بی بند و باری بده، یعنی همین آزادی که شما مدعی اش هستید و سرش دعوا است. امروز دولتمردان برای این که زیر اخیه کشیده شوند شعارهای آزادی های لیبرالی می دهند من با رهای گفته ام فائزه هاشمی خودش دوچرخه سوار نیست، اما شعار دوچرخه سواری برای خانمها می دهد چون می داده با این شعار می شود جوانها را رنگ کرد.

* در این بیست و دو سال چیزی حدود هیجده سال امر به معروف در سطح اجتماعی وجود داشت. اما می بینم که شرایط فرهنگی و اجتماعی امروز طوری است که به هر حال مورد اعتراض امثال شعاست. چرا واقعاً توانستید جوانها آن طور که می خواستید بسازید. - اول خواستم در یک کلام بگویم بی عرضه گی، دیدم نه امن بی تربیتی است، حضرت علی(ع) می فرمایند ذهن جوان زمین بایر است و هر چه در آن بکارید درو می کنید، یک روز در این زمین بایر امام خمینی(ره) اندیشه و باور کاشت که نتیجه اش حسین قهقهیده ها شد و جوانانی بر از روحیه ایشان و هیچ کدام از آنها هم از خوزه های بیرون نیامندند از چاله میدان و شمال و جنوب و شهر امتداد. اما متولیان فرهنگ بعد از جنگ نتوانستند ارزش های جبهه را به پشت جبهه منتقل کنند و نگذاشتند از آن نسل چیزی به این نسل منتقل شود امروز بعضی هایی گویند جوان دین گریز است

* دولت هاشمی نمی خواهد سخت بگیرد چون دارد تعديل اقتصادی می کند و فشار این تعديل روی دوش مردم است پس باید از طریق دیگری سرشان را گرم کرد

نمی گردد اما هر کسی هم این روش را عمل کرده هزینه اش را هم پرداخته، به نظر من دوم خرد داد محصول این عملکرد جناح راست بود، اما باز من همه در چمها را بسته نمی بینم، یعنی کسی که خودش را در سطح نقد حاکمیت می بیند و می خواهد حاکمیت را نکند یک چنین آدمی اگر انتقادش ریشه شیطانی نداشته باشد و برای مبارزه با حکومت اسلامی نباشد. به نظر من این چنین ادمهای باید خودشان را باید بالای دار رفتن هم بینند. این جای گله ندارد. حتی

خود مل اگر من دهانم باز شود می گویم که مثلاً وقتی به صدا و سیمای محمد هاشمی اعتراض کردم و یا در نماز جمعه جلوی آقای هاشمی اعتراض کردم روزها انفرادی کشیدم و یا از دست متوجهی که مثلاً می گفتند ولايت فقهی در صدا و سیمای نماينده دارد و اعتراض شما به صدا و سیما یعنی مخالفت با ولايت فقهی وقتی چاقو بخورم، نه از دشمن، نه از ضداقلاق بلکه از کسی که مثل من ریش دارد مثل من لباس می بودند به خاطر تحریر اشما شاید یک امتیاز قابل شوید و ما راهم اصلاح طلب حساب کنید وقتی شلمجه توسط جناح چپ تعطیل می شود و جبهه توسط جناح راست و قوه قضائیه، و من که هنهم به گروه فشار بودن هستیم، زنان رفتم، جریمه شدم، اما استادم دارم حرف می زنم و شاید این قدر که مایه خاطر تغیراتمن هزینه پرداختیم دوستان شما نیز داشته باشند یا وجودی که به قول شما حاکمیت

نیستند. حال یک جا این حق به متفکرین و فلاسفه یک جا به اشراف یا شاهزاده ها می دهد این دید عوام فریبانه است که فکر می کنند همه مردم تصمیم گیر هستند البته زدن این حرف ناخوشایند است، اما واقعیت این است که توده ها نباله ره و هستند و در هیچ جای تاریخ توده ها تصمیم گیرند نبوده اند.

* ما امروز در زمینه های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی با مشکلات ناهمجارتی های رو به رو هستیم که نتیجه مسدود بودن دریچه های نقد در بیست سال گذشته بوده یعنی شرایط طوری بود که اگر کسی در مورد یک مدیر در چه سوم هم انتقاد می کرد هنهم می شد به حدیت با نظام پنهان شما چنین بخوردی منطقی است؟

- من منکر این نیستم که بسیاری از کسانی که در رأس قدرت بودند خواستار یک محیط ساکت و فارغ از اعتراض بودند هر چند که در ظاهر ایزار

○ زدن این حرف‌ها با شما که

نشریه‌تان قیپ روش‌نگری
دارد یک قدری مشکل است
و گرنه این حرف‌هایی است

که ما توبی خودمان می‌زیم

کاری کرد که سیاسی شدیم شما درگیری‌های چپ‌های کمونیستی را با جریان‌های مردمی اولی انقلاب در سطح مدارس راهنمایی می‌دیدند ولی امروز یک دانشجو دانشگاه ما قدرت تمیز چپ و راست راهنم دارد، نگاه به این جار و ججال نکنید این جار و ججال هدایت شده است. این‌ها وقتی در موضع نقد قرار می‌گیرند هیچ نمی‌دانند بارها شده توی این دانشگاه‌ها مشغول صحبت بودم وقتی صحبت می‌کردم و متلا سروش را متنهم می‌کردم به خند دین پودن و دانشجو اعتراض می‌کرد و من از او خواستم که کتاب تربیون بیاید و فقط پنج دقیقه و نه بیشتر درباره سروش صحبت کند و بگویید سروش جه می‌گوید، خبر از یک کنایش نداشت که چیزی بگوید و اصلًا خوانده از روی احساس حرف می‌زد.

درباره شرعیت هم همین طور اکثراً از روی احساس حرف می‌زنند. شکر خدا که ما از این نسل بودیم من به طور قطع می‌گویم آن جوان ۱۶ ساله‌ای که رفت روی مین و خود را قدا کرد با آگاهی این کار را کرد و نسلی که از جبهه باقی ماند برآسان همین شاخت و باور ماند و غصه خورد بگذارید یک نقل قول بکنم از شهید باکری و همین جا مصاحبه راتمام کنیم چون شیرین قر است شهید باکری می‌گفت طی ۵۰ سال آینده سه نسل با این انقلاب می‌مانند، (او امروز را دیده بود) باکری می‌گفت: یک عدد که پشماین می‌شوند (مثل آن‌ها که از دیوار لانه جاسوسی بالا رفته) و امثال من

نمی‌رسیم، هر وقت هم امدم این کار را بکنم متهمن شدیم که نظام دارد با خشونت برخورد می‌کند. اگر با علت مبارزه کردیم و معلول را رها کردیم باز در جامعه با مشکل مواجه خواهیم شد. اگر ما بخواهیم ریشه‌های مبارزه با دزدی را در بیرون و لیدزدها را رها کنیم و بگذاریم از دیوار مردم بالا بروند و مرتب سینیار و جلسه بگذاریم که علت دزدی چیست درست است؟ اطرح توسعه سه ساله و پنج ساله و ده ساله بدھیم و دزدها به حال خودشان رها باشند. آنچه که در جامعه، با تبوده این مبارزه با علت و معلول توأم بوده و حتی اراده مبارزه با این علت و معلول اراده‌اش را می‌بینید که بعضاً یک سری بیانات سیاسی پشت سر آن هست دولت هاشمی نمی‌خواهد سخت بگیرد چرا؟ چون دارد تعديل اقتصادی می‌کند و فشار این تعديل مستقیماً روی دوش توده‌های مردم است پس باید از طریق دیگری سرشان را گرم کرد. از آن طرف جامعه با تضاد مواجه می‌شود یک نسلی رفته کشته شده و خون داده بعد می‌ایند می‌بینند در شهر فساد هست دولت نمی‌خواهد با فساد برخورد جدی کنند که مردم توی خیابان این‌ها خاتمه را متنهم می‌کنند که فساد در این سه سال آمده و جوان‌ها چنین چنان شده‌اند من برعکس فکر می‌کنم خاتمه لایه را از روی این جریان کنار زد و ته قضیه معلوم شد تهی که خاتمه نساخته و کسان دیگری در دوران حاکمیتشان ساخته بودند. این‌ها به منزله نفی حاکمیت اسلامی نیست بلکه به منظور نقد این جریان است. اقا این جوان محصول عمل کرده شملت حالا چپ حاکم بوده باراست متنهم این حرفها را با شما زدن که نشریه‌دان قیپ روش‌نگری دارد یک مقدار مشکل است و گرنه این حرف‌هایی است که ما توبی خودمان می‌زنیم.

● آن چه امروز برخی بده آن می‌گویند دین گریزی جوانان، ظاهراً به قول شما به این دلیل بوده که کارکارشناسی صورت نگرفته و دیگر این که به جای کار فرهنگی در تمام این سال‌ها سعی شده که خواسته‌های جوانان با خشونت و شلاق و جرمیه پاسخ داده شود، آیا فکر نمی‌کنید همین خشونت باعث این شده که جوان امروز به قول شما دچار دین گریزی بشود؟

- من برعکس شما اعتقاد دارم که نه کارکارشناسی انجام شده و نه این قسمت دوم که گفتید شلاق و جرمیه و نازه اگر این دو می‌هم که من به آن معتقد هستم، یعنی برخورد سلیمانی و ایجادی باید کرد برآسانس یک عقل منطقی می‌گوییم برای مبارزه با یک محتل باید هم با علت مبارزه کرد و هم معلول، علت را اگر رها کنیم و به سراغ معلول برویم شلاق بزنیم و بگیریم و ببینیدیم و به نتیجه

● کدام عقل سليمى اين حق را به دانشجو داده که نيروى انتظامى نمى تواند وارد دانشگاه بشود

● گسی که می خواهد حاكمیت را نقد کند باید هزینه اش را هم پيردازد و هنئ خود را برای بالای دار رفتن هم آماده کند

● ما در مورد خيلي از مقايم سياسي با بحران تعريف مواجه هستيم و همین جامعه ما را دچار تصاد می کند

● من فرقى بين ارشاد مير سليم و ارشاد مهاجراتى نمى يعنى. هر دو مقوله فرهنگ را با بقالى اشتباه گرفته اند

● چيزى که جامعه اسلامى را مصون از انحراف می کند امر به معروف برای مردم نىست، بلکه امر به معروف توده ها برای حاكمیت است

مي بنهنده فحش مي دهي عليه اعتقاد من پس فحش مى شنوی، بزرگ، مى خوری، مگر اين فيلم هايي که از ماجراجوي کوي دانشگاه هست و در آنها به صراحت آتش زدن موتوريچه حزب الهي ها بدنه مى شود تصویر آنها که کنکشن مى زندن موجود هست آنها که از خارج نيازمنه بودند همین دانشجوهاي مختلف خشونت بودند و ديديد گه زندن، اينها برخوردين با قانون و مقوله خشونت يك برخورد گزيريشي است. چه طور مى شود مى اندازند ولی زمان رسيدگي به جريان مى گويند اصلاً اين جريان نباید رسيدگي بشود چون حق طبعي دانشجوست که بباید توی خيبان اصلاً نگاه به مقوله حقوق بشر و آزادی يك نگاه جانبدارانه است پرواس منافع گروهی و باندی امروز يك قانون آپارتايدى تصويب مى شود که نيروهای نظامي و انتظامي و امنيتي حق ورود به دانشگاه را اندازند چرا دانشجو باید اين جاسته امنيت را داشته باشد و مثلاً حوزه علميه دانشته باشد برای محيطهاي کارگری هم باید تصويب شود کي مي گويند نباید بشود. دانشجوچه چيزش از يك کارمندي هم باید بشود. دانشجوچه چيزش از يك کارمند شريف بيشتر است که اين حق را دارد. كجا و کدام عقل سامي اين حق را به دانشجو داده؟ چرا نيروى انتظامى مى تواند وارد دبيرستانها بشود. در دبيرستان که جوان هنوز عواطفو احساسات پاک تر و معصوم تری دارد ولی مى بینيد عقل هاي روشن فکري جامعه ما امروز مهر سکوت بر لب زده اند همانها که طرفدار حقوق اجتماعي و به استند، ما که نىستم، ما متهم با ضدیت با اين حرفاها هستيم اخر کجاي عقل و کدام حق اجتماعي گفته اين قانون درست است. چهار سال رقابت کرند و يگير و بند داشتند و بعد اولين قانوني که تصويب کرند اين بود.

طرفدار رابطه با آمريكا هستند)، دوم نسلی که آلوه به کسب و کار و کلسي مى شوند و تقریباً دلیستگی هایشان را رها می کنند و سوم نسلی که از غصه دق می کنند. ولی من گروه چهارمی هم قابل هستم آنها که غصه می خورند و می مانند و مبارزه می کنند و بعد از جنگ انگشت اتهام به سمت اينها بوده که نسبت به اين مسئله باید يك نگاهی داشت که در آن حتماً شرابيط و زمان و مكان امروز در نظر گرفته شود. امروز در اين شرابيط جامعه ما شرابيط طبیعی ندارد یعنی تجمعات، تجمعات تبادل افکار و اندیشه نیست که شما موقع داشته باشید که دو گروه برای نقد همديگر جمع بشوند بلکه برای حذف همديگر جمع مى شوند، آنها تجمع مى گذارند برای فحش دادن به اندیشه هاي همانها که معرض هستند تازه آنها به ميانى عوام فریب خودشان هم معتقد نیستند کسانى که معتقد به تحمل مختلف و آزادى بيان هستند همانهاي هستند که در تجمع دوم خرداد دو سال پيش در دانشگاه شريف که پاي صحبت «منظهر آرادى بيان» آقای خاتمي بودند وقتی يك بچه حزب الهي سوال کرد همه هو مى گردند و اين از نظر آنها یعنی تحمل مختلف ابتها شانتاز خبرى هم داشت اينها بود همین که جاي نفر بلند شد يك اعتراض يكند گفتند بودند، گشتن و... به خاطر اين که به اين جواب نهادند، بآرها در تجمعات خود يا جاهايي که من در دانشگاهها سخنرانی داشتم اينها هرگز پارا زيت انداخته اند و من گفته ام بپايد. بالا و اگر حرف داريد و بزنيد که خود برگزار گفته هاي مراسم که آن طرفی هم بودند نمی بذير گفته ولی من گفتم آزادی یعنی همین مى خواهم با مختلف حرف بزنم. من مختلف اندیشه خودم را به بحث خواندم که بباید حرفی بزنند و مرا اقنان کند ولی آنها با اعتراض برخورد مى کنند من نمی داشم چرا بیست نفر بچه حزب الهي در اين تجمع متهم و به برهم زدن آن تجمع مى شود ولی آن پنج هزار نفر گشتن خور حساب مى شوند يا واقعاً انگيزه اي نیست که اين بیست نفر مى توانند اين ۵۰۰۰ نفر گشتن و بزنند. و اگر اين انگيزه برخورد با ۲۰ نفر نیست بی خود تجمع مى گذارند يا باید به قواعد بازي که خودشان گذاشته اند حرمت گذاشند و به مختلفشان میدان بدهند و اگر اين را بلند نیستند بی خود مى کنند شعار آزادی مختلفان را سر

● شما تعولات سیاسی ایران و آزادی‌هایی را که به ویژه بعد از دوم خرداد شاهد آن هستیم و در مجموع موقعیت کلی ایران را از نظر سیاسی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

- از نظر من دو خصلت بسیار مهم و تأثیرگذار در وضعیت فعلی ایران به جشم می‌خورد. یکی دموکراسی و یکی استقلال که در تاریخ معاصر ما همیج‌گاه این دو حالت را در کنار هم تداشتیم. پکسال بعد از انقلاب مشروطیت در سال ۱۹۰۶ معنی در سال ۱۹۰۷ ایران عملاً بین روس و انگلیس تقسیم شد و با پیش آمدن جنگ اول قشار روسیه بر ایران بیشتر شده تا حدی که به طور مشخص روسیه حاضر به تحمل مجلس دوم نبود و از آن طرف انگلیسی‌ها که خود را علاوه‌مند به دموکراسی نشان می‌دادند و در ظاهر از مجلس حمایت می‌کردند در باطن به دنبال مذاق و سیاست‌های استعماری خودشان بودند، یعنی اگر چه ما خلاهراً به شکلی از دموکراسی رسیده بودیم اما استقلال نداشتم و بعد هم که انگلیس‌ها رضاشاه را روی کار آوردند و از این طریق موقعیت خود را در ایران محکم تر کردند البته رضاشاه پنهان تلاش کرد که خود را زیر نفوذ آن‌ها خارج کند و اصلاحاتی را هم انجام داد. اما چون به رای و نظر مردم می‌اعتنی بود و آزادی مردم را سلب کرد در نهایت دموکراسی را فربیانی کرد. که مثلاً به استقلال برسد که نشد و بعد هم که آمریکایی‌ها آمدند و در واقع ما همیج وقت استقلال نداشتم و در مقاطعی هم که آزادی‌هایی داشتم زیر نفوذ بیگانگان بودیم.

● با توجه به این شرایط روی کار آمدن دکتر مصدق چگونه میسر شد؟

- در آن زمان البته در تهران به نسبت شهرهای دیگر آزادی‌هایی وجود داشت و مردم هم به هر حال مسازه می‌کردند ولی در همان زمان هم روس‌ها بر شمال کشور مسلط بودند و این شد که گروهی از نمایندگان حزب توده هم به مجلس چهاردهم راه یافتد یعنی در واقع باز هم این ملت به حال خودش نبود و نتوانست آزادی و دموکراسی را تجربه کند.

متأسفانه در ایران آزادی همیشه تحت الشمام نفوذ خارجی‌ها بود. بعد هم که روس‌ها می‌خواستند آذربایجان را جدا کنند و آن قاتله به



گفتگو با احسان نراقی

گفتگوکننده: مریم بهمن پور

آفتاب آمد

دلیل آفتاب

○ وقتی آزادی نباشد، رهبران پشتوانه نخواهند داشت

○ در طول یک قرن اخیر ما همیج وقت آزادی را همراه با

استقلال نداشتم

ایرج میرزا، «هر قوی اول ضعیف گشت سپس هر دو» و در چنین شرایطی اهمیت علی شدن نفت از این نقطه نظر بسیار بارز و مؤثر است که اولین نقطه برای این مبارزه استقلال طلبانه بود آن هم با وجود آن شرایط سخت که کشور را گرفتار کرده بود. حتی می توان گفت تکیه به این مهمن جهت قطع نفوذ استعمار بود. چرا که ایران بدون این که ظاهرا مستعمره انگلیس باشد تحت نفوذ این کشور بود انگلیس در همه امور داخلی می کرد و حتی آن اواخر عمل رجال سیاسی بدون در نظر گرفتن خواست آنها کاری انجام نمی داشد و ملی شدن صنعت نفت صرف نظر از کلیه بیامدهای مثبت جنبه سیاسی عظیمی به دنبال داشت که مرحوم مصدق نیز همان را دنبال می کرد.

● با توجه به شرایط موجود ایران در آن بعده زمینه برای دکتر مصدق چنان فراهم بود که او دست به این حرکت انقلابی و ایجاد تحولی اساسی بزند؟

-بله، اگر اختلاف در بین ملیون ایجاد نمی شد مصدق پیروز می شد و شاه را نیز مجبور می کرد از سیاست هایش پیروی کند ولی همان اختلاف باعث شد اطرافیان شاه وی را بر علیه مصدق تحریک کنند که منجر به کودتای ۲۸ مرداد شد به هر حال می توان از این تحولات چنین نتیجه گرفت که برای حصول موفقیت در یک نظام دو عامل وابسته به هم وجود دارد اولی دموکراسی و دیگر استقلال که از هم جدا بودند. رضاشاه استقلال می خواست اما آزادی به مردم نمی داد و مردم خود را در امر حکومت سهیم نمی داشتند با در خصوص دموکراسی می توان به افکار رجال مشروطه اشاره کرد که اگر چه خواهان آزادی بودند، اما چون ضعیف بودند و استقلال نداشتند، نمی توانستند خود را از نفوذ خارجی ها رها کنند داستان کاپیتو لاسیون نیز ثمره همین نفوذ خارجی ها بود مثلاً در دهه ۳۰.

بخشن عمده ای از نهضت آزادی خواهان ایران را حزب توده راهبری می کرد که اگر چه در ظاهر آزادی خواه بود ولی در قضیه نفت و آذربایجان عمل ثابت کرد که وابسته به عامل خارجی است.

شهرهای مختلف کشور می شد. مثل شیخ خوزل در جنوب که مثل یک سلطان فرمانروایی می کرد، نایب حسین کاشی که بویک گروه راههن حکومت می کردند. البته مردم هم که دیدند حزبی که در شعارهای روسیه تظامه را توکد را پشتیبانی ضعف به کسانی این فرست را می داد که با حمایت خارجی ها به قدرت پرسند. یعنی امتیازهای می دادند و امتیازهایی می گرفتند.

● البته همان طور که در تاریخ می بینیم امتیازهای داده شده تسبیب به امتیازهای گرفته شده بسیار ناچیز و بی ارزش بوده است؟

-ضعف اقتصادی، نبود ارتش و سیستم دفاعی قوی به تأثیر آنها را متمایل می کرد به سمت خارجی ها حتی رجال وطن پرستی هم بودند که کشور را ناگزیر از این می دانستند که به یک قدرت خارجی متکی شود به همان دلایل که گفتم مبنای سیاستشان را بر این می گذاشتند بنابراین روابط اخلاقی بین اینها نبودند که بین روسیه و انگلیس، مثلاً انگلیس را باید انتخاب کرد چرا که توجیه شان این بود که چون روسیه در سیاست وجود دارد به اضافه اطرافیان که هر دو طرف را و همسایگی آنست پس امکان این که کشور را اشغال کند خیلی بینتر است ولی بعد معلوم شد که نفوذ انگلیس خیلی خطوات کتر بود.

بسایر این مهم ترین عامل تکیه به قدرت های خارجی یکی ضعف در کلیه زمینه ها بود و به قول ایلی ملک مختاری: «کسی که از این میزان قدرت نباشد باید از این میزان نفوذ نداشته باشد»

● به نظر شما مهم ترین انگیزه رهبران سیاسی در خصوص تحت نفوذ خارجی ها فرار گرفتن چه بود که این طور منافع عظیم ملی را گزرو می گذاشتند؟

-ضعف اقتصادی سیاسی و کشور در اکثر زمینه ها نگاه کشید به دیدگاه سیروس غنی در کتاب «پرآمدن رضا شاه» که بازگو می کند مثلاً چه طور فرمانفرما ولی فارس برای این که خزانه اش قلی بود دست به سوی دولتها خارجی دواز کرد.

یکی از اهم کارهایی که رضا شاه انجام داد این بود که در زمینه های بینه ای در مملکت ایجاد کرد ولی چون شخصی دیکتاتور بود نتوانست کشور را با یک سیستم مردمی اداره کند از جمله عامل ضعف شدید اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک اداره مملکت، عدم یک حکومت مرکزی قدرتمند بود که ساعت پیدایش گروههای مختلف ذی نفوذ در

راه افتاد و در حالی که معاون وزارت امور خارجه شان را فرستادند که تا امتحان نفت بگیرد، تاکه های روسیه تظامه را توکد را پشتیبانی

می کردند. البته مردم هم که دیدند حزبی که در شعارهای صحبت از ترقی، آزادی، دفاع از حقوق زن می کند عمل اعمال نفوذی بیگانگان برای

اهداف استعماری است، به طرف ملی گرها و دکتر مصدق رفتند. آن موقع دکتر مصدق به عنوان یک رهبر ایسپا، ملی گرا، آزادی خواه و

آیت الله کاشانی نیز به عنوان یک رهبر مذهبی مورد توجه جانعه بودند و اینها کس که در نهضت

ملی مورد توجه بگیرد و به پیروزی برسد. دو سال اول همکاری اینها خیلی صمیمانه بود ولی متأسفانه بعد اخلاقیاتی بیش از حد که بیشتر مبتدا شخصی داشت در این جایای پیغام که نسبت ها و تهمت هایی که طرفداران طرفی را به هم زند

ناوار است و من می دانم که هر دو آنها انسان های وطن پرست و سپارزی بودند هم مصدق و هم کاشانی ولی یک مبتدا که همیشه در سیاست

وجود دارد به اضافه اطرافیان که هر دو طرف را سوق به جدایی دادند باعث بروز اختلاف شدند و همین طور تندروی افرادی مثل دکتر فاطمی

نسبت به کاشانی که رفتار تند دکتر مصدق را تشید کرد... اصولاً تفرقه در نهضت های مهم، گشته است و خارجی ها هم از این مسئله نهایت استفاده را کرده اند و می کنند.

● به نظر شما مهم ترین انگیزه رهبران سیاسی در خصوص تحت نفوذ خارجی ها فرار گرفتن چه بود که این طور منافع عظیم ملی را گزرو می گذاشتند؟

-ضعف اقتصادی سیاسی و کشور در اکثر زمینه ها نگاه کشید به دیدگاه سیروس غنی در کتاب «پرآمدن رضا شاه» که بازگو می کند مثلاً چه طور فرمانفرما ولی فارس برای این که خزانه اش قلی بود دست به سوی دولتها خارجی دواز کرد.

یکی از اهم کارهایی که رضا شاه انجام داد این بود که در زمینه های بینه ای در مملکت ایجاد کرد ولی چون شخصی دیکتاتور بود نتوانست کشور را با یک سیستم مردمی اداره کند از جمله عامل ضعف شدید اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک اداره مملکت، عدم یک حکومت مرکزی قدرتمند بود که ساعت پیدایش گروههای مختلف ذی نفوذ در

● رضا شاه می خواست

استقلال داشته باشد، اما

چون پشتوانه مردمی

نداشت نتوانست

بود که صدای فریاد ملت را شنیده بود و خود را در معرض نابودی می دید یعنی بعد از جریان ۱۷ شهریور از آن اسب‌چویی پایین آمده بود دوم آن که توسط فرج (که من داشتماً وی را می دیدم) با روحیات و نظرات من آشنا بود من ایرادات را به فرج می گفتم و او به شاه منتقل می کرد از جمله دوین ملاقات من با شاه هم زمان با سفرم به فرانسه بود گه جریان ۱۷ آبان پیش آمده بود

تا بیرون فرانسه در خصوص تحولات ایجاد شده در ایران بامن مصاحبه کرد و من مقاله مفصلی نیز در لوموند در همین باره چاپ کرده بودم که در آن خطاهای شاه را نیز بر شمرده بودم و به طور علني در همان زمان عنوان کردم که مشکل پیش آمده برای شاه ناشی از همین اشکالات است وقتی برای بار دوم به دیدار او رفتم رسیس تشریفات گفت: اعلیٰ حضرت نظر شما را شنیده و لوموند را نیز خوانده‌اند و من در جواب گفت: چه بهتر جراکه سلطنه هم که با وعده دادن امتیاز نفت روی‌ها را چیزی جهت مخفی کردن ندارم و راحت بودم فریبت و توانست قطع بید از روس‌ها بکند و اذربایجان رانجات دهد می ترسید او حتی نبودم بلکه می خواستم به همان شیوه‌ای که علی‌امسی را نیز نمی توانست تحصل کند در داخل اداره کشور را به صاحبان قدرت و افراد کاردار نمی داد در خارج هم همیشه گوش‌چشمی به ابر قدرت‌ها داشت زمانی به انگلیس و بعد هم آمریکا اتکاء پیش از حد به آمریکا به خصوص به جمهوری خواهان از جمله نیکسون که شاه وی را یکی از اصلی ترین حامیان خود می داشت به شاه احراز نمی داد در هیچ کاری واقعاً خودش تصمیم بگیرد

ضمن این که او حسن کرده بوده من جزو گروه برانداز نبودم بلکه می خواستم به همان شیوه‌ای که سال‌های قبل داشتم راهی را به اونشان دهم که بتواند خود را اصلاح کند. قانون اساسی را اجرا کند و به مردم آزادی بدهد و افراد موجه و با حسن نیت را سرکار بیاورد. و این‌ها همان چیزهایی بود که

خودش می گفت اما عمل نمی کرد، لذا طبیعی بود که من از ادانه حرف بزنم من حتی به او پیشنهاد کردم افراد فاسد خانواده‌اش را اخراج کند و افراد با صلاحیت را روی کار بیاورد.

● یعنی همان ایده‌هایی دکتر مصدق.

بله، کاملاً آوردن بختار به همین انگیزه بود ولی بسیار دیر.

در جریان ملاقات من با شاه (که ابتداء تاریخ آن فروردین ۵۷ بود) که به دلیل به تعویق افتادن‌های مکرر و سر آخریه توصیه فرج به بعد از ۱۷ شهریور در کتاب از «کاخ شاه» تاریخ‌دان اوین که جریان ملاقات‌هایتان را با شاه توضیح داده‌اید این نکته ظریف وجود دارد و آن این که شما نظرات انتقادی تان را متهورانه و بدون پرده‌پوشی با شاه در میان می‌گذاشتید با توجه به روحیه شاه که کاملاً مستبد بود چگونه این تبادل و ارتباط برقرار می شد؟!

● Amerikai‌ها به شاه اجازه

نمی‌دادند خودش تصمیم

بگیرد. ضمن این که خود شاه

هم آدم ضعیفی بود و همیشه

باید به یک قدرت تکیه

می‌کرد

اعلان می‌کردند و شاه را می‌توانست تحریم کند. در داخل اداره کشور را به صاحبان قدرت و افراد کاردار نمی داد در خارج هم همیشه گوش‌چشمی به ابر قدرت‌ها داشت زمانی به انگلیس و بعد هم آمریکا اتکاء پیش از حد به آمریکا به خصوص به جمهوری خواهان از جمله نیکسون که شاه وی را یکی از اصلی ترین حامیان خود می داشت به شاه احراز نمی داد در هیچ کاری واقعاً خودش تصمیم بگیرد

بعدها هم که کارتر را روی کار آمد و ایجاد فضای باز سیاسی را به شاه توصیه کرد و بعد هم که مردم به خیابان‌ها ریختند شاه که کاملاً مستکی به ارتش و ساواک بود در بک حالت سرگشتنگی که نمی داشت چه بکند سلطنت را از دست داد.

● در کتاب از «کاخ شاه» تاریخ‌دان اوین که جریان ملاقات‌هایتان را با شاه توضیح داده‌اید این نکته ظریف وجود دارد و آن این که شما نظرات انتقادی تان را متهورانه و بدون پرده‌پوشی با شاه در میان می‌گذاشتید با توجه به روحیه شاه که کاملاً مستبد بود چگونه این تبادل و ارتباط برقرار می شد؟!

بررسی خوبی است اولاً شاهی که من در چند ماه

● علت گرایش جوان‌ها به حزب توده که در آن

تشکیلات عظیم را ایجاد کرد چه بود؟

- جوان‌هایی که استبداد حکومت رضاشاه را طی ۲۰ سال شاهد بودند با اینه دموکراسی به طرف حزب توده که شعار اصلی شان همین بود و فتنه ولی خوب بعد از شهریور بیست دچار دلسوزی و دلزدگی عمیقی شدند چراکه دیدند نه آزادی در کار است نه استقلالی و به همین دلیل به مصدق روی آورند.

جنیش مصدق را جنبه لیبرالی، وطن‌پرستی و ملی‌گرایی از یک طرف و از طرف دیگر وجود آیت‌الله کاشانی که مظہر یک نیروی منهنجی بود، قدرت و شدت می‌بخشید چراکه مثلاً آیت‌الله کاشانی با یک فتوی و اطلاعیه می‌توانست بازار را تعطیل کند و البته جنیش‌های منهنجی از او اول سلطنت قاجار همراه استقلال طلب بود و آزادی خواهی که تدر آن به چشم می‌خورد و این بود که مردم به استقلال طلبی این جنیش اعتقاد داشتند

اما بعدها به هر حال اختلاف ایجاد شده که باعث کودتای ۲۸ مرداد و بازگشت شاه و استقرار مجده همان وضعیت قبلی متنهای ما فشارهای بیشتر شد.

● با توجه به ایده‌هایی که شخص شاه در صحبت‌ها و سخنرانی‌هایی مطرح کرد و ظاهراً حکایت از ملی‌گرایی و وطن‌پرستی داشت آیا اختلاف او با نظرات دکتر مصدق که همین‌ها را به شکل دیگر بیان می‌کرد، ناشی از یک خصومت شخصی و ترس از تقسیم قدرت بود؟

- شاه در همه حال و به خصوص در آن دوران آدم ضعیفی بود و از اشخاص قوی و حشمت داشت از جمله دکتر مصدق.

اما ظاهراً به این که ایران استقلال داشته باشد

علاقه‌مند بود یا در واقع این طور «آنمود می‌کرد - خوب بله ولی چه استقلالی او از انگلیس‌ها می ترسید و از جسارت دکتر مصدق در مقابل آن‌ها وحشت داشت به همین دلیل نمی توانست خود را با آهنج مصدق مطابق کند بعد هم که رفت به طرف آمریکا این استقلال طلبی دچار اشکال بود شاه جرات بریدن از خارجی‌ها را نداشت در داخل هم از شخصیت‌های قوی ایا داشت همیشه دنبال نخست وزیران مطیع و ضعیف بود شاه از قوام آخر با او صحبت کردم آن شاه سابق نبود شاهی



○ من شب به شب به منزل شهید مطهری می‌رفتم و ایشان را در جریان گفتگوهایم با شاه قرار می‌دادم

معنی چه طور مکمل هم می‌شوند
- آزادی یعنی مشارکت مردم در امر حکومت،
یعنی این که مردم آزادانه خودشان راه استقلال را
انتخاب کنند در آن صورت قدرت رهبران بیشتر
خواهد شد چراکه از یک پشتونه مردمی برخوردار
می‌گردند با حمایت مردم به خارجی می‌گویند
دست از سرما بردار و بگذار مستقل بالشیم این را
جامعه‌گاملاً پذیراً است
اما وقتی آزادی نباشد خواه ناخواه مشارکت نیست
و رهبران پشتونه تخواهند داشت حتی ممکن
است اقدامات وطن پرستانه‌ای هم انجام بدهند اما
چون از حمایت مردمی برخوردار نیست، خوشی

پیشنهاداتی که به شاه می‌دادید روی کار آوردن
مليون بود. بعد از ۱۷ شهریور ۵۷ آیا واقعاً جریان
را برگشت پذیر می‌دانستید و آیا واقعاً ملی گراها
می‌توانستند کاری انجام بدهند؟
بله اگر جرات تفویض قدرت را داشت، می‌شد
اعلیٰ مذاکراتی که انجام می‌شد با تأیید مرحوم
مطهری بود من قبل و بعد از هر دیدار به منزل
ایشان که در قله‌ک بود می‌رفتم و وی را در جریان
کامل گفتگوهای قرار می‌دادم که مرحوم باز رگان نیز
در جلسات بود. همان طور که گفتم آوردن بختیار
هم روی همین لگنیزه بود.

● برگردیم به مبحث استقلال و آزادی و نوع
تأثیرگذاری آن بر حکومتها و این که این دو

● چه طور با توجه به روحیه‌اش به حروف‌های
شما اعتماد می‌کرد؟!

- یکی این که من با اطلاعات کافی از اوضاع ایران
صحبت می‌کردم عتل‌اگر از فساد می‌گفتم مستند
بود یا قبل از آن با هویندا صحبت کرده بودم اهل
شایعه نبودم به عنوان مثال اگر می‌خواستم از
فساد مالی بگویم اگر مبلغ ۵۰ میلیون بود حتماً
مطمئن بودم که نه و با یازده میلیون نیست یا اگر
راجح به فساد خانواده‌اش حرف می‌زدم اطلاعات
دقیقی راجح به برادران و خواهرانش داشتم.
دیگر این که برداشت من از اوضاع و اتفاقات پیش
آمده جنبه تحقیقی و علمی و کاملاً واقع بینانه
داشت البته برداشت‌ها سیاسی بودند بدون هیچ
ملاحظه‌ای چراکه من به دنبال گرفتن امتحانی از
شاه نبودم. افرادی مثل امیر انتظام به من می‌گفتند
تو در گفتگو با شاه خیلی آزادی عمل داری ولی ما
به دلیل سوابقی که در رابطه با شاه داشته‌ایم
همیشه ترمیزهایی را اقلیل می‌شویم و به همین
علت اغلب مسائل تند را توصیه می‌کردند من به
شاه بگویم.

در آن موقعیت او حروف‌های مرا درک می‌کرد زیرا
مخالفت‌های مردم را دیده بود و ریشه مخالفت‌ها
را می‌دانست و این مسئله تعارف نبود. مثل این
است که بزشکی نوع بیماری را به مریض بگوید
خب بیمار ناچار از پذیرش آن است.

● گزارش مفصل و مستند جریان ملاقات‌های
شما با شاه را که چاپ شده خواه‌هام چگونه
بعدها این جزئیات در خاطر تان ماندگه نوشته‌دید؟

- شب به شب همه چیز را می‌نوشتم. بعد از بهمن
۵۷ من شروع کردم به تقطیع کتاب به طوری که
پس از دو ماه کتاب حاضر شد. تمامی وقایع در
نهzem زنده و روشن مانده بود. ضمن این که در
زندگی هر شخصی ممکن است وقایعی روی دهد
که به هیچ وجه ممکن نیست فراموش شود حتی
جزئیاتش مثلاً پدرم که در چنگ با تابی حسین
کائی برادرش را کشته بودند، وقتی خاطرات و
صحابه‌های مربوط به آن را تعریف می‌کرد (که
مربوط به ۶۰ سال پیش بود و شاید بارها آن را
مروگ می‌کرد) من می‌دیدم که هیچ تناقضی وجود
ندارد چراکه عمیقاً در ذهن او جای گرفته بود.

● شما در جریان آن ملاقات‌ها از اهم

در امتداد درد

و انسان زانو تزد

در برابر پوچ

- زنگی -

پهای ناچیز سایش کهنه

که هر آن په منوع است

حقیقتی

در پرهیز اهتماب دربردارد

و من پیش فواهم رفت

پیش تر از آن که

به شعله هرگ ھالسته شوم.

در امتداد درد باز یافخت حقیقت

پون سواری در دشتی

- قاموش و متروک

تنها

پهار تعل به سوی «حقیقت» می تازم

و باز تنها

در در نرسیدن را

پرلیان فسلم

بهر عده

بهر عده

بهر عده

سرمه کشم.

..... خشایار پویک

فرانسه و آلمان و ارتباط دارد. این استفاده از اندیشه دیگران است. فقط وابستگی هم بود که جمهوری اسلامی در این مورد خوب عمل کرد فروپاشی حزب توده یکی از مهم ترین اقدامات

نظام بود جهت قطع نفوذ روس ها آنها با عنوان خدمت به خلق ستم کش ایران، موذیانه در ایوان نفوذ کرده بودند ما در همین سال ۷۶ دیدیم که جوانانی که به آقای خاتمی رای دادند مستقل عمل کردند و حالا هم می خواهند خودشان و وضعشان را درست کنند و این خیلی مهم است که براي اوین بار بدون اين که سایه خارجی ها روی سرشان باشد انتخاب می کنند و نظر می دهند اين يکی از مشخصات يازد دوران جديد است و يعني

مشق دموکراسی

است در عین حال که آزادی بسی قیدی و

بیندوباری و هرج و مرغ نیست، محدودیت دارد

مطلق نیست آزادی یعنی این که افراد بتوانند در

جهتصال جامعه عقایدشان را بگویند.

• چه طور می توان از این وضعیت محافظت کرد و آن را توسعه داد؟

- قبل از هر چیز باید طرقین رعایت یکدیگر را بگنند من به دستان اصلاح طلب پیشنهاد دادم در روزنامه های این جانی برای نظر مخالفان بگذارید. ادامه آزادی، تحمل و مدارا است.

• در مورد انتخابات مجلس ششم چه نظری دارید؟

- انتخابات بسیار خوب بوده سطح مشارکت بسیار بالا بود. در دنیا تأثیر خوبی بر جا گذاشت و این خودش به نظام مشروعتی می دهد و جهانیان را متوجه می کند که ایرانیان ملت بخته ای هستند که با آگاهی و آزادانه تصمیم می گیرند.

• با توجه به تعاریف فوق ماهیت انقلاب ۵۷ را چگونه ارزیابی می کنید.

- انقلاب ایران با دو انگیزه مهم صورت گرفت. یکی قطع نفوذ آمریکا و دیگری مبارزه با شخص شاه و خب دیدیم که قطع نفوذ خارجی شد و نسل جدید هم به این ک جی ها نباشد خوگرفتند. که این کار برای اولین بار در تاریخ صد ساله ایران صورت گرفت. انقلاب ایران در قطع نفوذ بیگانه بسیار موفق عمل کرد. در اوایل انقلاب قطع نفوذ آمریکا و انگلیس انجام شد و بعد هم با افشاگری حزب توده نفوذ روس ها قطع شد.

• قطع نفوذ با قطع ارتباط مسلمان تفاوت هایی دارد؟

- قطعاً تفاوت دارد. امروز شما مجبورید با کشورهای دیگر ارتباط داشته باشید. ارتباط جدای از وابستگی است. آن چه موره ایزد است وابستگی است. کمالین که الان سفارت انگلیس در ایران فعال است. این وابستگی بود که وقتی من از آقای خداداد فرمانتنایان در خصوص آماده بودن برنامه سوم کشور سوال کردم جواب مشتب دادند مشروط بر این که معاشر اقتصادی آمریکا موافقت گند. البته وابستگی به آمریکا با وابستگی به انگلیس ها تفاوت داشت. اما ارتباط لزوماً وابستگی نیست. الان ایران با

بررسی پروژه‌های ران্টخواری

نام = حاج رضا
نام خانوادگی = زن
سن = ۶۱ سال

تحصیلات = دوم ابتدایی

موقعیت فعلی = شاطر ناوابی تا سال ۱۳۵۹
موقعیت فعلی = صاحب یک کارخانه در حوالی کرج، صاحب ۴ واحد دامداری مدرن، چند دستگاه ساختمان و باغ در تهران و شمال، چند دستگاه اتومبیل و...، از میزان نقدینگی ایشان اطلاع دقیقی در دست نیست

موقعیت خانوادگی = دارای شش فرزند
 محل سکونت فعلی = حوالی میدان خراسان در جنوب شهری تهران
 محل سکونت فعلی = الهیه شمیران

سال ۱۳۶۱ برای رضا نانوا که دو سال پیش از آن که به زیارت خانه خدا برود به حاج رضا تقییر نام داده بود زمان شروع فعالیت‌هایی بود که ده سال بعد او را به یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌داران کشور تبدیل کرد. سرمایه‌داری که به خوبی می‌دانست برای بیشتر داشتن باید افراد زیادی را نسبت به خود مدیون کند. افرادی که می‌توانستند وسیله‌ای باشند رانت‌های لازم را برای بهره‌وری او در اختیارش بگذارند و او را به یک میلیارد تبدیل کنند. حاج رضا که تا سال ۵۹ او را به نام رضا نانوا می‌شناختند تا حدود سال ۵۷ در یکی از خیابان‌های شمال تهران شاطر ناوابی بود. او که در جریان حمله مردم به پادگان‌های نظامی توائیته بود تعدادی اسلحه به دست آورد در سال ۵۸ گروه مسلحی تشکیل داد که ظاهراً مانند مایر گروه‌های انقلابی اولین وظیفه خود را رسیدگی سواکی‌ها و مهره‌های توائیته به رژیم قرار داده بودند و رضا نانوا با استفاده از همین گروه توائیته به تعدادی از وابستگان نظامی و امنیتی رژیم برای خارج شدن از ایران کمک کرد او بعدها در سال ۶۴ توانمایی را به یکی از دوستان تزدیک نشان داد که طی آن یکی از افراد تزدیک به فرق بهلوی به خاطر تلاش حاج رضا برای تجسس در طی مدتی کوتاه ناگهان به ثروت‌های جان این افراد از او تشکر کرده بود. در اوخر سال ۵۹ کسبیت‌های که در همان محل تشکیل شده بود سلاح‌های در اختیار گروه رضا نانوا را تحويل گرفت و گروه مسلحی که او به وجود آورده بود عملأ منحل شد و رضا نانوا که توائیته بود تا حد زیادی بروندۀ زیر که نگاهی گذرا به سیر حرکت یکی از این رانت‌خواران از نقطه صفر تا بالاترین حد مورد هنگفت دست یافته‌اند و طبیعی است که دست یالی به چنین ثروت‌هایی جز از طریق رانت‌خواری امکان پذیر نبوده است.

رضا نانوا، از پای تنور تا بنز

۹۰ میلیون تومانی

دست یابند. اما واقعیت این است که این افزاد نیز با ایجاد رابطه با صاحبان قدرت در مراکز رانت‌خواری و در رابطه‌ای که بخشی از آن برایه و شوه استوار بوده است امکان دستیابی به رانت‌های متعددی را داشته‌اند و از همین نقطه به ثروت‌های افسه‌ای دست یافته‌اند این افراد که به دلیل عدم حضور مستقیم در مراکز قدرت ریاستی شان به راحتی امکان پذیر نیست پیوسته در حاشیه این مراکز حضور داشته‌اند و از طریق عوامل حاضر در مراکز قدرت و با حمایت و پشتیبانی آن‌ها توائیته‌اند به منابع شروط دست یابند و اگر قرار باند به بروندۀ‌های رانت‌خواری رسیدگی شود رسیدگی به پیوسته این افراد نیز ضروری تام و تمام دارد. اگر چه شناسایی رانت‌خواران حاشیه‌ای ظاهرآ نشوار به نظر می‌رسد اما حضور عینی نمادهای گوناگون ثروت‌های باداوردۀ در جامعه در واقع انتکش اشاره‌ای است که به سوی این افراد دراز شده است و همین نمادها می‌تواند کمکی باشد برای شناسایی افرادی که بیرون داشتن شرابیط و استحقاق در طی مدتی کوتاه ناگهان به ثروت‌های هنگفت دست یافته‌اند و طبیعی است که دست یالی به چنین ثروت‌هایی جز از طریق رانت‌خواری امکان پذیر نبوده است.

بررسی هفته مهرماه طرح موضوع واگذاری زمین از سوی جهادسازندگی به مؤسسه کبه‌انه در مجلس شورای اسلامی، یک بار دیگر موضوع رانت‌خواری‌های کلانی را که طی سال‌های گذشته انجام شده است در ردیف مسائل مورد بحث جامعه قرار دارد و تاکید محسن آرمین نماینده مردم تهران در مجلس، بر این که رسیدگی به رانت‌خواری‌های کلان سال‌های گذشته حداقل کاری است که مجلس می‌تواند انجام دهد، در واقع بازگویی یکی از مهم‌ترین مطالبات جامعه از مجلس اصلاحات است.

ذهن عمومی جامعه طی سال‌های اخیر به خوبی دریافته است که گروه پسیاری از مشکلات اقتصادی و به ویژه فالصله هولناک طبقاتی موجود بین یک اقلیت خاص و اکثریت مردم جامعه به دلیل فرصت‌هایی است که برای رانت‌خواری در ناجار شدند که شاهد چیاول حق مسلمانان از سوی رانت‌خوارانی باشد که هر گدام به شکلی با مراکز رانت‌خواری در ارتباط بوده‌اند. اگر چه به نظر می‌رسد اشاره محسن آرمین به رانت‌خواری‌های کلان بیشتر متوجه مواردی باشد که رانت‌خواران در ارتباط مستقیم با مراکز قدرت از رانت‌های مختلف بهره‌مند شده‌اند اما در حاشیه دوم رانت‌خواری که بخش وسیع تری را تشکیل می‌دهد رانت‌خوارانی قرار دارند که ظاهراً ارتباطی با مراکز قدرت ندارند و شهروندان ساده‌ای به حساب می‌آینند که توائیته‌اند با استفاده از فرصت‌های مغفتم به ثروت‌های کلان

اقتصادی او در بجهه گیری به جا از افراد بجای استفاده از امکاناتی بوده است که در شرایط عادی قطعاً نمی توانست به آسانی در اختیار افرادی مانند او قرار بگیرد. کما این که در همان زمان افراد صاحب صلاحیت بسیاری برای دریافت وام و تسهیلات بانکی با ساخت ترین شرایط رونه رو بوند و کسانی که در فاصله سال های ۶۱ تا ۲۱ بعد از آن با وجود داشتن صلاحیت توانسته اند از اعتبارات مورد نیاز برای ایجاد اشتغال و تولید استفاده کنند. در یک دادگاه صالحه علیه افرادی مانند حاج رضا و کسانی که اعتبارات کلان را به سوی آنها سوق داده اند به جرم تضییع حق شکایت کنند قطعاً بسیاری از سرمایه داران فعلی محکوم خواهند شد اما متأسفانه قانون «از کجا اورده ای»، جز در کتاب قانون در جای دیگر حضور ندارد.

جرم چیست؟

بررسی میران ثروت حاج رضا و افرادی مانند او با توجه به توانایی های آنها و فعالیتهایی که در طول سال های ثروت اندوزی انجام داده اند می تواند این واقعیت را روشن کنده که ثروت آنهاز طریق تجارت قانونی به دست آمده و یا از راههای غیرقانونی فراهم شده است.

بسیاری از افرادی که پس از پیروزی انقلاب اموالشان مصادره شد، کسانی بودند که اتهامشان جمع اوری ثروت از راههای غیرقانونی بود. در حالی که شمار کسانی که سال های پس از انقلاب و از راههای غیرقانونی و راث خواری به ثروت های انسانه ای دست یافته اند بسیار بیشتر از شمار ثروتمندان قبل از انقلاب است و کمترین جرم آنها این است که پاسوه استفاده از آن چه مردم حق بوده است توانسته اند ثروت اندوزی کنند. البته در طی این سال ها کسانی هم بوده اند که از طریق تجارت قانونی توانسته اند به ثروت برسنده اما اولاً تعداد آنها چندان زیاد نیست و ثانیاً مشخص کردنشان هم دشوار نخواهد بود.

البته برجی از صاحب بیان اقتصادی بر این عقده اند که رسیدگی به حسابهای افرادی که تاگهان ثروتمند شده اند باعث فرار سرمایه ها از کشور خواهد شد و تأمین امنیت سرمایه شرط اول توسعه اقتصادی است اما سوال این است که امنیت برای کدام سرمایه باید حفظ شود و اگر مشخص شد که افرادی از راههای غیرقانونی به ثروت رسیده اند آما باز هم حفظ امنیت سرمایه آنها ضروری است؟ و در این صورت چه کسی باید امنیت اقتصادی مردم را حفظ کند؟

● کم ترین جرم رات خوارانی که به ثروت های باد آورده رسیده اند سوء استفاده از اموال عمومی است

زمین مورد نیازش را نیز تقریباً به مفت به چند اورد و با استفاده از تسهیلات بانکی اولین کارخانه را در فهرست دارایی هایش نشاند. این کارخانه برای او حکم معدن طلا را داشت چرا که بخش عمده ای از تولیدات این کارخانه از بازار آزاد سر در می اورد و حتی در مواردی مواد اولیه کارخانه نیز پرداخت پول و دادن هدیه های مختلف آنها را مدیون سازد و از همین طریق بود که به سرعت تولید حجم انبوهی از اعتبارات بانکی را به سوی خود سرازیر کند.

برای بسیاری از کسی که حاج رضا را

بود و حالا خودش صاحب یک دکان بود و همین دکان اولین منبع درآمدهای کلان بعدی رضا نتواند شد.

بازار سیاه اقیانوسی از ثروت در زمان قیمت بسیاری از کالاهای در بازار آزاد بیشتر از قیمت رسمی و دولتی آن بود و به همین دلیل رضا نتواند بخش عمده کالاهای را که به قیمت دولتی تحويل می گرفت در بازار آزاد می فروخت. اما این تنها منبع درآمد اضافی او نبود. رضا نتواند که حالا دیگر حاج رضا شده بود به خوبی فهمیده بود که در آغاز کار باید همه کسانی را که می توانستند به او سودی برسانند بخرد و با پرداخت پول و دادن هدیه های مختلف آنها را مدیون سازد و از همین طریق بود که به سرعت تولید حجم انبوهی از اعتبارات بانکی را به سوی خود سرازیر کند.

می شناختند این موضوع که او بخش عمده ای از درآمش را برای دیگران خرچ می کرد تعجب اور بود اما او می دانست که با این کار صندوها برای روانی را که خرچ کرده بود به دست خواهد اورد و به همین دلیل برایش راحت بود که مثلاً برای یکی از مهدهای منتقد در چرخه توزیع یک کالای خاص یک آپارتمان بخرد تا او بتواند با همسر دو مش در آن جا زندگی کند و با این کار این مهده کارساز را به عاملی برای اجرای خواسته هایش تبدیل سازد اما این همه آن جزی نبود که حاج رضا را راضی کند. او تصمیم گرفته بود که با استفاده از همه امکانات و خریدن همه آن هایی که می توانست بخرد نقشه های ملتدپرواژه ایش را عملی کند.

بعد از ظهرهای طلایی

خانه حاج رضا در یکی از خیابان های فرعی شمال عباس آباد محل مناسبی بود برای دورهم جمع شدن افرادی که می توانستند برای حاج رضا مغاید باشند. هر روز از ساعت ۲۱ بعد از ظهر تا تزدیکی های غروب در زیزین این خانه باسط مفصلی پهن بود که ادمهای مختلفی از صنوف مختلف دور آن جمع بودند و البته هر کدام از این افراد از موقعیتی بخوردار بودند که می توانستند برای حاج رضا کارساز باشند.

اولین کارخانه

رابطه حاج رضا با این افراد و هدایایی که به آنها می داد باعث شد که او بتواند به سرعت محوز تأسیس یک کارخانه را در تزدیکی کرج بگیرد و



هیچ کس خواندن مرا ممنوع نکرده است. استعداد و مجوز

خواندن را خدا به بنداهش می‌دهد و خودش هم پس

می‌گیرد

حبيبه نیک‌سیرتی

«اکبر گلپایگانی» از جمله خوانندگانی است که در عرصه موسیقی ایرانی از جایگاه ویژه‌ای در خوردار است و صدایش طرفداران بسیاری دارد. او در طول بیست سال اخیر علی رغم فعال نبودن در داخل کشور، ارتباطش را با مخاطبانش هم چنان حفظ کرده و حتی در میان نسل جوانی که دوران فعالیت او را تدبیه‌اند و به یاد ندارند طرفداران زیادی را فراهم کرده است.

در طول بیست سال گذشته او بارها به خارج از ایران رفته و برای ایرانیان مهاجر برنامه اجرا کرده است و نوارهایش بیز در ایران تکثیر و توزیع شده اما با این حال هنوز توانسته است به طور رسمی در ایران فعالیت داشته باشد. خودش می‌گوید: «هیچ کس خواندن مرا ممنوع نکرده است» و با اشاره به کارهای سنتی‌شی که در برنامه‌های مختلف جاویدان و... در دوران قبل از انقلاب اجرا کرده می‌گوید: «بن اجرایها بسیار بهتر از برحی اجرای‌های فعلی است و جرایب از رادیو و تلویزیون پخش شود».

به هر حال، آن‌ها که این خواننده قدیمی را می‌شناسند و صدایش را دوست دارند، هنوز هم نوارهایش را می‌شنوند، آثارش در سراسر کشور به فروش می‌رسد و با این همه هنوز نمی‌توان مطمئن یود که احجازه فعالیت رسمی خواهد یافت یا نه. برخوردهای سلیمانی‌ای حتی گاه با چاپ عکس او هم نظر مخالف دارد به هر حال، اکبر گلپایگانی در عرصه موسیقی ایران حضوری انسان‌ناینقدر دارد، پس می‌توان با او حرف زد و حرف‌هایش را تنبیه و نظرش را در مورد موسیقی امروز پرسید و تجربه‌هایش را به کار گرفت و به همین دلیل برای گفتگو به خانه‌اش رفتیم.

اگر چه تمایلی به گفتگو نداشت اما نگفته‌های بسیاری را در تکاهش می‌شند خوانندگویی که در طول همه این سال‌ها هرگز به زبان نیاورده است و گفتگویمان با حرف‌های حاشیه‌ای آغاز شد و آرام، آرام به متن رسید، به آواز به موسیقی و... به این ترتیب ساعت‌ها گپ زدیم و این حاصل همان دیدار و گفتگوی صسمانه است که می‌خوانید.

عزیز ترین
وطن ای

دل من
تنگه بران

در چه حالتی بوده و آکتون چه وضعیتی دارد باید بررسی شود که در این مدت طولانی، موسیقی‌های خوانندگان و خواننده‌اند که متنع به وضعیت فعلی موسیقی ملی مانده است. حال این نتیجه عملکرد آنها ممکن است خوب، یا بد باشد و در هر حال به کارهایی که در بیست سال گذشته انجام شده است برمی‌گردد. اگر نظر همه این است که نتیجه خوب بوده است و پس نست اندرگاران موسیقی موفق بوده‌اند و اگر نه، ما در موسیقی اصیل و ملی خودمان گنجینه گران‌بهایی به نام برنامه‌های گل‌ها داریم، این برنامه‌ها شامل گل‌های جاویدان، گل‌های رنگارنگ، شاخه گل، بُرگ سبز، گل‌های تازه و گل‌های صحرابی است که زمان اجرای همه آن‌ها قبل از انقلاب بوده است. بیشتر برنامه‌های گل‌ها با صدای خوانندگان مرد اجرا شده است و به ویژه برنامه‌های گل‌های جاویدان ستحصراً با صدای آقایان اجرا شده است. حالا سوال من این است که آیا این برنامه‌ها خوب هستند یا بد؟ خوانندگان و خواننده‌گان برنامه‌های گل‌ها، همگی از استادان بر جسته موسیقی بوده‌اند. مانند مرحوم بنان، فاخته‌ای، حسنا، محجوبی، عبادی و شادر و روان رضا و زرنده که از بی‌نظیرترین چهره‌ها و در واقع گل‌های سرسبد موسیقی ملی ایران بوده‌اند. پس به چه دلیل این برنامه‌ها از رادیو تلویزیون پخش نی شوند؟ آیا گل‌های جاویدان از این موسیقی که امروز تبلیغ و پخش می‌شود، بدتو است؟

به یقین می‌توان گفت: اگر از هر هنرمند و هر صاحب نظر و هر شنونده‌ای و حتی از هنرمندان جوان امروزی، نظرشان را پرسید، همگی برنامه‌های گل‌ها را تأیید خواهند کرد. بنابراین، گنجینه ارزنده‌ای از موسیقی در اختیار ماست. معروفی، پیشوی مرتضی خان محجوبی، سه تار احمد عبادی، صدای بنان، فاخته‌ای، عبدالعلی وزیری یا عبدالوهاب شهیدی قابل شنیدن نیست؟

من معتقدم بـهتر از برنامه‌های گل‌ها و هنرمندان آن وجود ندارد و اگر موسیقی چیز دیگری است، من اطلاع ندارم.

* حتماً شما هم موسیقی امروز را گوش می‌کنید و بنام خواننده‌های امروزی تا اندازه‌ای آشنایی دارید، در مورد آن‌ها چه نظری دارید.

- با این که من، خیلی کم موسیقی امروزی را می‌شنوم، می‌گویم همه خوبند. بحث در این نیست که چه کسی خوب است و چه کسی بد. من درباره

شریف در سمینار ۱۸ جلسه‌ای داشتکده موسیقی دانشگاه آواز ایرانی را تدریس کردم که برنامه‌های این سفر به سرپرستی آقای سیامک پورزنده انجام می‌شد. بار دیگر به همراه برادران ملک به فستیوال پاکستان و هندستان دعوت شدم در این سفر، با یکی از خوانندگان پاکستان به طور مشترک نوازی پر کردیم. دعوت دیگری که از من شد، از طرف یونسکو بود که به همراهی مرحوم دکتر نور علی خان پرورمند رفتم. از این سفر، صفحه‌ای با صدای من باقی است که یک روی آن اوایزی در دستگاه بیات اصفهان و با شعر حافظ اجرا شده و روی دیگر آن، اوایزی است در دستگاه سه‌گاه با شعر سعدی که هر دو شعر باخط من روی صفحه کلیشه شده است. این صفحه نزد آقای اسدالله ملک است. یک بار به دعوت داشتگاه کلمبیا به آن کشور رفت و در آن جا کنسرتی اجرا کردم که از من قدردانی شد. یعنی تنها ایرانی‌ای هستم که از این داشتگاه دکترای افتخاری موسیقی دریافت کردم. پس از آن در آمریکا، آواز کاملی در دستگاه راست پنجگاه که دستگاهی بسیار فنی است اجرا کردم که بر اساس آن در یونسکو تدریس می‌شود. چندی پیش هم در فستیوالی در کشور چین شرکت کردم که در آن از موسیقی‌دانان و خوانندگان بر جسته جهان هم حضور داشتند.

همان طور که قبل اشاره کردم در فستیوال هند به همراه آقایان اسدالله و حسین ملک شرکت کرده بودم و در آن جا همراه با یک خواننده پاکستانی که صدایش با صدای من متناسب بود، برای اولین بار به طور مشترک در دستگاه ماهور برنامه‌ای اجرا کردیم و حالا پس از گذشت چند سال، قرار است که با «خوبیو» که یکی از خوانندگان بزرگ دنیاست، در رویال فستیوال هلند، کار مشترکی را در دستگاه بیات اصفهان اجرا کنیم.

کنستروی هم در هتل آتلانتیک هامبورگ داشتم که از طرف مردم، سینی طلایی به نشانه‌ی قدردانی از خدمات من و خدمتمندی موسیقی ملی ایران به من هدیه شد. هم چنین از سوی انجمن همیاری ایرانیان مقیم نیویورک تبلوهای ارزشمندی به ع نفر از هنرمندان ایرانی هدیه شده است که عبارتند از آقایان شهناز، تجویدی، کسایی، ارحام صدر، حبید قنبری و بنده و از آن جاکه این تابلو نشان گر محبت مردم به من است برایم ارزش معنوی بسیار زیادی دارد.

* شاعر علاوه بر برنامه‌هایی که قبل از ایران اجرا کردید، در گنستروت‌ها و فستیوال‌های خارجی هم شرکت داشته‌اید در این مورد می‌توانید کمی توضیح بدهید.

- قبل از انقلاب، در فستیوال رویال دایان هلند همراه با آقایان حبیب‌الله بدیعی و فرهنگ شریف شرکت کردم. در سال ۱۹۶۳ همراه با آقای فرهنگ

* بسیاری از مردم شما را می‌شناسند و من فکر می‌کنم کم و بیش بیوگرافی شما را همه بدانند، اما برای شروع گفتگو اگر چند جمله‌ای از مواردی که کمتر مطرح شده است بگویید بدنبال شد.

- به طور خلاصه می‌گویم من تحصیلاتم را در دیپرستان بدر، مدرسه نظام، داشتکده افسری، داشتکده علوم (رشته فیزیک)، داشتکده نقشه برداری و دوره کارشناسی بانک رهنی سابق گذراندم و کارشناسی بانک بودم.

دو دختر به نام‌های ساقی و ساغر دارم. ساقی دکترای بیوشیمی دارد و مقیم پاریس است و همسر یک مرد فرانسوی به نام سامی کلود است که جراح قلب است. ساغر دکترای بورس آمار و احتمالات دارد و همسر آقای دکتر حافظعلی نصر و مقیم واشینگتن است.

هر دو دخترم پیانیست هستند و ۱۵ سال در این رشته کار کرده‌اند. یکی شاگرد خلیم اوغلیا پرتو و دیگری شاگرد خلیم پرتو و آقای اردشیر روحانی بوده است.

همسرم در سلامت جسم و روح و فکر من و نیز سلامت صدای من نقش بسیار مؤثری دارد و روزی ۳ ساعت همراه من به کوه‌پیمایی و ورزش می‌پردازد. اگر قرار بود من خودم به تنها‌ی این کارها و انجام پنهان، شاید پس از دو سه روز بی‌حواله می‌شدم و آن را رهایی کردم.

بزرگترین هنر و زیباترین نقش ایشان به وجود آوردن و تقویت بسیار عالی دو فرزند من است که هر دو با داشتن مدارج بالای علمی در خدمت مردم هستند. در همین جامی خواهم از همسرم به خاطر همه خوبی‌ها و قداکاری‌هایش سپاس گزاری کنم.

زمانی که «آلی» با من ازدواج کرد، عنوان ادخر در رای ایران، را داشت و به عنوان دختر شایسته مشترکی را در دستگاه بیات اصفهان اجرا کنیم. آن قضايانش نشد. می‌دانم که خواهید پرسید همسرم چقدر با موسیقی آشناست؟ در پاسخ شما می‌گویم که ایشان با موسیقی، آشناستی علمی ندارد، اما شنونده بسیار خوبی است و در اثر مصاریت و بودن در کنار من، دستگاه‌های موسیقی ایرانی را به طور کامل می‌شناسد.

* شاعر علاوه بر برنامه‌هایی که قبل از ایران اجرا کردید، در گنستروت‌ها و فستیوال‌های خارجی هم شرکت داشته‌اید در این مورد می‌توانید کمی توضیح بدهید.

- قبل از انقلاب، در فستیوال رویال دایان هلند همراه با آقایان حبیب‌الله بدیعی و فرهنگ شریف - اول باید ببینم که موسیقی ها قبل از انقلاب

● سکوت شما کی خواهد شکست?
- زمان می خواهد

● آیا دیر نمی شود و شما فکر نمی کنید مثلث
۵ سال بعد به صدای شما خدشتهای وارد شود?
- همان طور که عرض کردم، خداوند متعال
این وعده را نزد مایه امانت گذاشته است و در راه
خدمت به موسیقی باید از آن استفاده کنیم و این
استفاده پیشتر به نفع جوانان باشد همین قدر
بگویم که نخواندن من کوتاهی و قصور من است و
اگر کسانی هم نگذارند من بخوانم آنها هم مقصرا
هستند من وظیفه خودم می دانم که بخوانم و این
کار را دوست دارم و این سکوت البته روزی
خواهد شکست در مورد سوال شما باید بگویم هر
صدایی نیز مثل زیبایی، قهرمنی و قدرت،
زوایدی است حتی یک توازنده اگر مدتی کار
نکند خلاقیت خود را از دست می دهد و چون
همه چیز در دوران جوانی، امکان پذیرتر است، در
سینما بالا دیگر حوصلهای برای خلاقیت نیست.
همان طور که وئیں جمهور، همواره از جوانان و
خلافیت صحبت می کنند، باید به جوانان بیشتر
میدان داد و من هم می دانم که باید به جوانان
خدمت کنم ولی برای این کار تا حدی به اعصاب
راحتهم نیاز دارم.

● من می بینم که خیلی از جوانان شما را
دوست دارند و خیلی ها هم به شما مراجعه
می کنند و خواه و ناخواه شما برایشان حکم معلم
را دارید. آیا واقعاً شما آنها را آموزش می دهید؟
- درست است جوانان اکثرآ به خانه من
می آیند اما من اصلاً اهل پول گرفتن از جوانان و
دایر کردن کلاس نیستم، به طور رایگان روى
جوانانی که حس می کنم از صدای خوب
برخوردارند و استعداد دارند کار می کنم
تعدادی از آنها شاگردان برادرم، حسن
گلپایگانی هستند که صدای زیبایی دارند و
بعضی از آنان مراحل مقدماتی را گذرانده اند ولی
بعضی های از نیاز به کار بیشتر روی صدایشان دارند.

● به خلاقیت اشاره کردید، شما خلاقیت در
آواز را چگونه تعریف می کنید.
- بیشید شما اگر بخواهید ساختمانی پسازید
در آغاز زیربنای محکمی برای آن بی می ریزید و
این را به چهار عمل اصلی در ریاضیات می توان
ربط داد. ردیفهای موسیقی ما نیز به متزلجه چهار
عمل اصلی و زیربنای ساختمان است که باید به
شاگردان درس داده شود و آنان باید با خلاقیت
خود، از این بی ریزی به نحوه احسن استفاده کنند.

موسیقی خوب و درست صحبت می کنم و دقیقاً به
گلها اشاره می کنم، بعضی ها می گویند برناوه
تلها بیوی عطر و گلاب می دهد و من می گویم
مردم را نباید از این بیوی خوش معروم کرد

● من پاسخم را تگرفتم، می خواهم به طور
روشن نظر شما را در مورد خوانندگان امروزی
بدانم، آیا کسی را از میان آنها قبول نماید؟
- همه را قبول دارم و حتی همه مورد قبول
هستند مگر هنرمندان قدیمی گلها!!!

● شما چرا نمی خوانید؟ آیا در این مورد
معنی وجود دارد؟

- من فکر نمی کنم هیچ کس برای خواندن
مشکلی داشته باشد. صدا را خداوند می دهد و
مجوزش را هم خودش می دهد. کسی که صدایی
خوش دارد زحمت می کشد، شاگرد می شود و روزی
صدایش کار می کند تا آن را در خدمت مردم و
فرهنگ مملکتش قرار دهد. مجوز صدای چنین
کسی را اول خدا و سپس استادش می دهد و آن
زمانی است که استاد به شاگردش می گوید حال تو
قابل قبولی و می توانی بخوانی

● مردم که شما را دوست دارند و می خواهند
صدایتان را بشنوند، شما هم که به قول خودتان
از هر خواننده با مجوزی، مجوز دارتر هستید
پس چرا نمی خوانید؟

- من هم مردم را دوست دارم، اما ایاز هم
می گویم اگر قرار است صدای مرا بشنوند
برنامه های گلها را پخش کنند، در آن صورت من
هم دلگرم می شوم.

● نوارهای جدید شما در دست مردم است
اما هیچ کدام توسط شرکتهای داخل امران
عرضه نشده است در این مورد چه می گویید؟
- این جا هم دست افراد و سلیقه ها در میان
است. من فکر نمی کنم کسانی که در رأس امور
هستند به این مسائل کاری داشته باشند و در اصل
باید بگویم:

من از بیگانگان هرگز ننالم
که با من هر چه کرد آن آشنا کرد

پس از انقلاب بسیاری از افراد ناموفق تلاش
می گردند که نام ما را که قدیمی تر بوده ایم از تاریخ
موسیقی ایران پاک کنند ولی آیا چنین کاری
امکان پذیر است؟ بوای مثال آیا کسی می تواند نام
جاودانه جهان بهلوان تختی را از صفحه تاریخ
کشتنی ایران بزداید؟ منظورم این است که اولین
کسانی که مخالفت می کنند همان آشنا و

■ آخرین کنسرت من در

سالن پالادیوم لس آنجلس

برگزار شد همان جایی که

مراسم اسکار برگزار می شود

■ موسیقی که آزاد است و

دستگاه هم هیچ مخالفتی با

خواندن ندارد. مخالفان

همان اطرافیان خودمان

هستند

■ اگر قرار است آدم به پول و

دارایی مردم احترام بگذارد

بیهتر است هر روز بروود جلو

بانک بیایستد و بگوید سلام

و علیکم چون بانکها از همه

پولدار ترند

اطرافیان هستند و گزنه موسیقی که آزاد است و
دستگاه هم مخالفتی ندارد.

حافظ می گوید:

همچون حافظ به رغم مدعيان
به مقام رسیده ام که میزمن

اما من به جای مصراج دوم می گویم، به
سکوتی رسیده ام که میزمن و شما نمی دانید
سکوت چقدر عالی مقام است. بعضی مواقع که
انسان فقط گوش می کند در می باید که سکوت
و اعقا شاهکار است و بعضی ها متوجه نمی شوند من
به آن سکوت رسیده ام و در فکر از دست دادنش
نیستم



ما از صدای جیبر جیبر ک هم خوشمان می آید حالا که دیگر
همه بلبل هستند

این من نبودم که می خواهدم صدای مردم بود که از هنجره
من بیرون می آمد

خاطر بیاورید، همه این آوازها سه گاه بودند و در عین حال باهم فرق داشتند من در لحظه‌ای که هر یک از آن‌ها به ذهنم خطور گردید بود، آهنگش را ساخته بودم و هر یک از این کارها با این که در یک دستگاه خوانده شده‌اند حال و هوای آهنگ خاص خود را دارند به تنظر من اولین آهنگساز، خود خواننده است و این همان خلاقيتی است که به آن اشاره کردم و گرفته «دلی دلی» و «امان امان» را همه بلند و اجرا می‌کنند و هنر هم نیست. بد نیست به خاطره‌ای از نورعلی خان برومند اشاره کنم روزی، یکی از خوانندگان خوب آن زمان می‌خواست آواز بخواند. قبل از این که شروع به خواندن کنند، مقداری دلی دلی، امان امان و خدا خدا کرد و استاد، به من گفت: می‌دانی دارد چه کار می‌کنند؟ گفتم نه، گفت: دارد خودش را کوک می‌کنند و بعد خطاب به خواننده گفت: چهار مضراب و پیش در آمد را زده‌اند، دیگر معلطل چه هستی شعر را شروع کن، اثر شعر که بیشتر است تو هم درست همان کاری را می‌کنی که دیگران می‌کرددند و خود را کوک می‌کنی!

● می‌شود این فاکتورها را جمع‌بندی کنید.

- به طور خلاصه جنس صدا، سواد، درک شعر، خوب ادا کردن شعر و تلفیق آن با موسیقی، داشتن خلاقیت و حتی خانواده و مسائل خانوادگی در خلق یک خواننده خوب مؤثرند.

از این‌ها گذشته، یک خواننده خوب، زمانی که شروع به خواندن می‌کند باید آهنگساز باشد.

● خود شما در رابطه با این فاکتور آخر چه کرده‌اید؟

- شما آوازهای «بیش ما سوختگان مسجد و میخانه» یکی است، «ما زند و خراباتی و دیوانه و مستیم»، «امشب شده‌ام می‌ست»، و «کاروان، رابه

اگر قرار باشد بدون خلاقیت، از آن بپرسی که گفتم استفاده شود، هر علی در جا خواهد زد، به این معنی که یک شاگرد همان حرفه‌ای استادش را دنال می‌کند و نمی‌تواند قدمی فراتر از او بردارد و در واقع از او جلو بزند. در هر رشته‌ای شاگرد باید به خلاقیت و اینکار بپردازد تا آن علم پیشرفت کند

● در گفتگو با برادران شما (آقایان حسن، محمد و محمود گلپایگانی) بحثی داشتم درباره ماندگار بودن شما در عرصه موسیقی و آنان گذشته از جنس و قدرت صدای شما، به نکته دیگری هم اشاره کردند و آن صاحب سبک بودن شما بود. حالا خودتان در این خصوص و هم چنین در نویز عوامل ماندگاری یک خواننده صحبت گنید.

- هر کسی باید سبک و مکتبی داشته باشد تا به اصطلاح گل کنند و هر غیر این صورت همه کارها به صورت فنکوبی و زیراکس درمی‌آید.

دبیال یک مکتب و سبک رفتن، بسیار عالی است ولی تقلید بسیار بد است و باعث تابیداری هنر می‌شود. من خودم، مکتب اصفهان را در اواز انتخاب کرده بودم که هنرمندان بسیار خوبی پیرو این مکتب بودند. زمانی که من شاگرد تورعلی خان برومند، بودم مترجم طاهرزاده یکی از خوانندگان بی‌نظیر و صاحب مکتب بود. اما من هیچ وقت از طاهرزاده تقلید نکردم و دنال روی مکتب او نبودم بلکه دنال روی مکتب ادبی بودم و اصولاً به دنال رفتن با ادای کسی رادر آوردن فرق می‌کند. ادا درآوردن بد است که متأسفانه امروزه هم با آن مواجه هستیم. البته سابقاً هم چنین چیزهایی داشتیم، کسانی که اداده‌ر می‌آورند یک جرقه‌اند، می‌زنند و زود خاموش می‌شوند ولی مکتبی خاص را دنال کردن ته تنها بد نیست، بلکه گار پسندیده‌ای هم هست. اما در مورد جشن صدا، شساطلا و من را در نظر بگیرید. هر دو فلز هستند ولی خیلی با هم فرق دارند.

● جنس صدا در خوانندگی بسیار مهم است. ردیف موسیقی، تعلیم، تلفیق شعر و موسیقی شناسایی شعر، مرکب خوانی یک مسئله است.

جنس صدا مبنایه استاد را مثل ضبط صوت، را داشتیم که گفته‌های استاد را مثل ضبط صوت، ضبط می‌کرند و همه ردیفها را باد می‌گرفتند و همه ردیفها را درست مثل درس پس دادند.

● می‌خوانند ولی هیچ وقت خواننده خوبی نشند آنان همان طور که گفتم ضبط صوت‌های خوبی بودند و حتی می‌توانستند معلم‌های خوبی باشند اما خواننده خوبی نبودند من معتقدم که یک

خیابان‌ها بُوی کاهگل است. من تمام حرف‌های را در لبه لای آهنگ‌هایی که خوانده‌ام زده‌ام درد دلم را در شعرهای گفته‌ام.
اگر، او راه خوان، را گوش کرده باشید قصتنی از شعرش چنین است، او راه خوان خسته‌ام، که از همه گسته‌ام، طنبی بغض گریه‌ام، گریه به سبکه سه‌ام. تا آج‌جا که می‌گوید من ام مرغ اسیرم، تا گزیرم، بُوای تو بخوانم تا بسیرم، تا بسیرم، تا بسیرم. این، حرف‌های من است که برای مردم زده‌ام و این‌ها همه مثل وصیت‌نامه‌من است.

برادران شما هم خواننده و اهل هنر هستند می‌شود در مورد آن‌ها گمی صحبت کنیم.

- می‌دانید که موسیقی در خانواده ما ارتقی بوده است و پدر من یکی از بهترین خواننده‌های زمان خود بود به طوری که به «حسین بابل» شهرت داشت بد نیست بگویم که جنس و گرمه صدایش بی‌نظیر بود. عظمتی را که در صدای پدروم بود هرگز فراموش نمی‌کنم.
اما در مرود برادراتم، همه آن‌ها زحمت کشیده‌اند. از سویی می‌توان پدر به هنگی رمیده است و از سوی دیگر تمام استادان موسیقی به منزل مارفت و آمدی کردند و برادران از هر کدام یک چیز کوچک هم که یاد گرفته باشند، بی‌نظیر خواهند بود از همه مهم‌تر این که برادران من نه تکبر دارند نه ادعا. شما همیچ و قت آنان را نصی‌بینید که بگویند ما از قلایی بالاترین یا قلایی چیزی بلد نیست. این گونه مسائل در خانواده ما مطرح نیست، همه برای ما محترم‌ند همه نوازندگی خواننده‌های خوبی هستند و به مصدقاق ادب از که آموختی از بی‌ابدی اما همگی از هر کسی که بد خواننده یاد زده خوب خواندن را یاد گرفته‌ایم به این معنی که اگر احساس کردی‌ایم کسی چیزهایی می‌خواند یا می‌نوازد که به درد مانند خوره، آن‌ها را پس زده و خوبی‌هایش را گرفته‌ایم و این رمز موقوفیت ما بوده است. به این که ما همه دنباله روی یک مکتب هستیم و گویی ما پدرمان بوده است، معلومات‌مان را از تمام استادان، تکه تکه و دانه دانه گرفته و جمع‌آوری کردی‌ایم و این یک گنجینه شده است من هرگز ندیده‌ام که برادراتم کسی را قول نداشته باشد و این موقوفیت حال گلیا بوده. نه از خارج خوانده و این موقوفیت در جلسه‌ای که عده‌ای از هنرمندان بودند) گفتم: شما فکر نکنید گلبا رفه صدای من از حلقوم تک تک مردم خارج می‌شود و صدای مردم است که با نام گلبا بیرون آمده و گویه گلبا نبود که می‌خواند. آن‌ها بودند که می‌خوانند.
تکرار می‌کنم، من این حملکت را دوست دارم، اینجا به دنیا آمدی‌ام، با این مردم زندگی کردم ام همه عشق من کوچه‌ها، بُوی درختها بُوی

این نوارها را در خانه دارم.

● قرار است با «خولیو

اگلزیوس» که یکی از خوانندگان بزرگ دنیاست در رویال فستیوال هلند کار

مشترکی در دستگاه بیات

اصفهان اجرا کنیم

آخرین گنستوت شما در کجا اجرا شد.

- در لس آنجلس سالن پالادیوم که ظرفیت ۴۱۸۰ نفر را دارد و مراسم افتخار در آن جا برگزار می‌شود.

● می‌گویند برای رفت و آمد شما از هلی‌کوپتر استفاده می‌شد دوست است؟

- به دلیل بعد مسافت مجبور بودیم چهار شب در سالن پالادیوم برنامه داشتم و روز اول، خلیل بليظ فروخته شده بود و حتی بازار سیاه پیدا کرده بود و هر بليظ ۱۵۰ دلار به فروش رفته بود. همه می‌پرسیدند امشب چه شیی است که این همه شلوغ و راه بدن است؟ و مدیر و کارگران بروزه پاسخ داده بود امشب شب گوشواره به گوشها و موبایل‌ها نیست، امشب شب یک موسیقی ملی و در واقع شب یک ملت است.

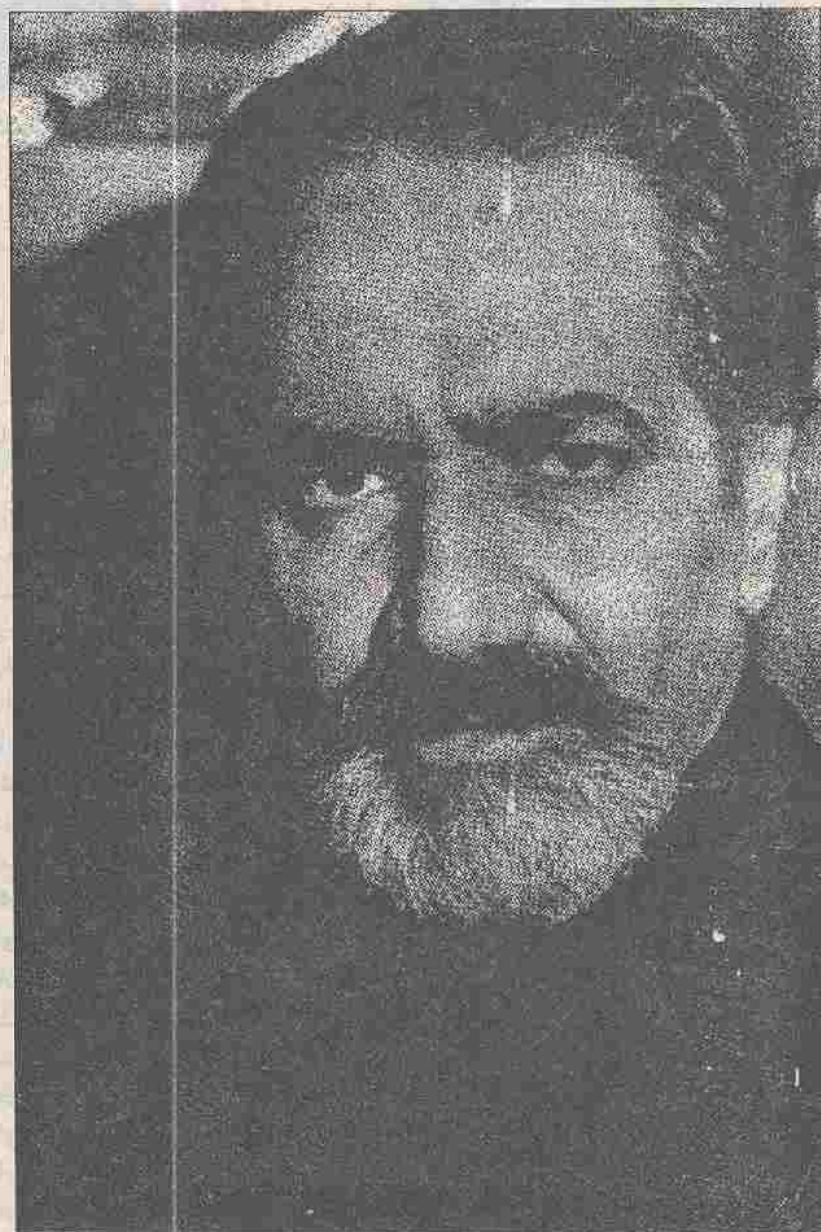
به هر حال به دلیل مسافت طولانی و شلوغی مجبور بودیم با هلی‌کوپتر بروم، البته برای تمامی خوانندگان که در پالادیوم اجرا دارند چنین چیزی پیش می‌آید و من خوشحالم که به عنوان یک ایرانی در این سالن و با این کیفیت اجرا داشتم.

● آیا غیر ایرانی‌ها هم برای دیدن برنامه شما آمده بودند؟

- آقایان و خانم‌هایی که همسران غیر ایرانی داشتند آمده بودند جالب این که سینی بالا سیار زیاد بودند ولی بچه‌های کوچک در حد سی ۹-۱۰ سال هم حضور داشتند و از من اوازهایی را می‌خواستند که تعجب می‌کردم زندگی کردم ام کی کردم شما این‌ها را از کجا می‌دانید؟ گفتند ما

به یاد آن قلندر عاشق

«نجوا» گر زندگی اعماق



بیست و پنجم شهریور ماه ۷۲ بود که «انجوی» رفت، به ناگهان و در میان بیت و نایاوری اهل قلم، اگرچه «انجوی» عمری را گذرانده بود و در سنین بالای عمر نفس می‌زد، اما زندگی اش چنان پرپار بود و لحظه‌های بودنش چنان غنیمت که وقتی «رفت» هول از خالی ماندن جایش همه را بهت زده کرد، همه آن‌ها که می‌شاختندش و می‌دانستند که چه کارهای ماندنی در عرصه فرهنگ کرده است.

نخستین بار در اوایل دهه چهل نام «انجوی شیرازی» را شنیدم، در آن زمان او با نام مستعار «نجوا»، برنامه فرهنگ مردم را در رادیو تهیه و اجرا می‌کرد.

این برنامه در آن روزها برای مسیاری از مردم، جنبه‌ای کاملاً سرگرم کننده داشت. شنیدن ضرب المثل‌ها، شعرهای عامیانه، ترانه‌ها و باورها و اعتقادات مردم نقاط مختلف ایران با صدای گرم و گیرای «انجوی شیرازی»، لذت‌بخش بود، اما آن چه به برنامه فرهنگ مردم اختبار می‌بخشید، کار بزرگ «انجوی شیرازی»، برای گردآوری آثار این فرهنگ بود کاری که جز اهل فن نمی‌توانستند، عظمت، دشواری و ارزش آن را به درستی دریافتند.

«انجوی شیرازی»، نخستین کسی بود که پس از تلاش‌های کسانی مثل «صادق هدایت» و «علامه علی اکبر نعخدار»، به طور جدی به فکر گردآوری فرهنگ مردم افتاد و از طریق رادیو صدها نفر از جوانان علاقمند و شیفتگان فرهنگ ایران را در سراسر کشور بسیج کرد تا با گردآوری شعرهای ترانه‌ها، متن‌ها و ضرب المثل‌ها... گوش و گتاب این سوزمین، او را در جمع اوری و تدوین فرهنگ مردم یاری گشتند.

چنین کاری آسان نبود و چنان اهمیتی داشت که اگر «انجوی شیرازی»، در همه عمرش فقط به همان می‌پرداخت، نام و یادش برای همیشه در تاریخ فرهنگ و ادب ایران ماندگار می‌شد، اما «انجوی»، جز گردآوری فرهنگ مردم کارهای بسیار دیگری نیز در گستره فرهنگ انجام داد. از تصحیح دیوان حافظ گرفته تا بررسی ارتباط مردم و شاهنامه و نوشنی مقالات و مطالب درباره هنر و ادبیات. وقتی رفت به ناگهان جای خالی اش هول انگیر شد و داغ نبودنش، دردآور.

اینک هفت سال از رفتش گذشته است. هفت سالی که جایش هم چنان خالی مانده و اندوه نبودنش هم چنان تلخ و این مختصر یادنامه‌ای است به پاس گرامی داشت او که عاشق ایران و فرهنگ ایرانی بود.

انجوى و فرهنگ توده‌ها

در آن خانه بی پیرایه

محمود روح‌الامینی

پیگیری و دلستگی زنده‌باد «انجوى شیرازی» سامان یافت. وی استاد و مدارک فراوانی را درباره سنت‌های ادب و رسم، ادبیات شفاهی و جشن‌های روستاها و شهرهای دور و نزدیک ایران گردآورد. شیوه کهنه را که سال‌ها پیش زنده‌باد هدایت آغاز کرده بود، ادامه داد. برای جمجمه از فولکلور، روش‌هایی چند وجود دارد که عبارت‌دار روش مطالعه، روش مشاهده، روش مصاحبه و روش مکاتبه که وی روش مکاتبه را انتخاب نمود به این معنی که به وسیله نامه و اعلان در روزنامه و بالاخره پخش از رادیو، از مردم شهر و روستا می‌خواست که فولکلور جامعه‌شان را نوشت و بفرستند. برنامه رادیویی فرهنگ مردم از سال ۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۸ یکی از موفق‌ترین برنامه‌ها بود. در این برنامه‌ها، مطلب و موضوعی عرضه و از مردم درخواست می‌شد که اگر نمونه‌هایی از آن در محل زندگی آن‌ها هست برویش پذیری‌شوند، با اولین مکاتبه برای آن‌ها دستور العمل، گاگه، تمبر و پاکت می‌فرستاد. گزارشگران را آموزش می‌داد و به عنوان «همکاران افتخاری»، ۲۳۱۱ نفر کارت دریافت داشتند.

بی‌گمان زنده‌باد «انجوى شیرازی» نه تنخستین و نه آخرین جمع‌آورنده فولکلور بود. ولی وجود چند پژوهی باعث شد که بتوان او را از پایه‌گذاران تنخستین جمع‌آوری فولکلور دانست.

۱- عشق و علاقه و پشتکاری که طی پنجاه سال در جمع‌آوری فولکلور، در طبق اخلاص نهاد
۲- کوشش و امکان دست یافتن به رادیو و ایجاد برنامه فرهنگ مردم، به وسیله معتبری در رساندن پیام برای جمع‌آوری فولکلور بود

۳- ایجاد ت Murdoch «مرکز فرهنگ مردم» و سازمان‌دهی و ترتیب عده‌ای از علاوه‌مندان.

۴- برخورد صمیمی و پر احساس ای با گزارشگرانی که به دیدنش می‌آمدند. بطمثناکی که بکار برای مرکز فرهنگ و مردم می‌آمد و شوق و ذوق او را می‌دید، با علاوه‌مندی در جمع‌آوری فولکلور می‌کوشید

بدین ترتیب بود که موضوع‌های مختلفی را از رادیو مطرح و درخواست گزارش می‌کرد. استاد و مدارک فراوانی را جمجمه از آن‌ها را در پروندهای موضوعی نگاهداری کرد که شامل ۹۳ بروونده موضوعی و ۱۲۸۷۰ بروگ می‌باشد.

اصطلاح «فرهنگ مردم» را، زنده باد استاد سید ابوالقاسم «انجوى شیرازی» در برایر کلمه «فولکلور»، قرار داد. اصطلاح «فولکلور» در لغت به معنی دانش عامیانه است و در زبان فارسی به «فرهنگ عامه»، «فرهنگ عامیانه»، «فرهنگ توده» نیز ترجمه شده است. در عین حال واژه فولکلور نیز در زبان فارسی برای خود جایی پاکرده است. «فولکلور» بنا بر تعریف عبارت است از باورها، رفتارها، گفتارها و گردارهای گروهی، که سینه به سینه منتقل شده و الزاماً دارای نظریه علمی و پیشوایانه منطقی نیست. براساس این تعریف مقدار زیادی از فعالیت‌های روزمره جامعه، چون شیوه لباس پوشیدن، جشن‌ها، مراسم تولد، ازدواج، مرگ، پارزی‌ها، ضربالمثل‌ها، قصه‌ها و لطیفه‌ها در شمار فولکلور محسوب می‌شوند. معمولاً پنج ویژگی برای فولکلور پرمی‌شمارند:

۱- گردارها و رفتارهای جمعی که درین عالمه مردم رواج دارد
۲- این گفتارها و رفتارها بنا بر عادت و رسماً تکرار می‌شوند.

۳- در مجموعه فعالیت‌ها و نهادهای زندگی اجتماعی نقشی بر عهده دارد.

۴- به وجود اورنده و زمان شروع آن معلوم نیست.

۵- بعضی از رفتارها و گفتارهای فولکلوریک، خارج از نزاکت و بی‌ابداله تلقی می‌شود و معمولاً در مجلس رسمی، اشرافی و روش فکری جایی ندارند.

پژوهش فولکلوری در ایران بیشتر در جهت گرداوری قصه‌ها، دویتی‌ها، ضربالمثل‌ها، مثال‌ها و سایر زمینه‌های «ادبیات شفاهی» خلاصه می‌شد. ادبیاتی که معمولاً صفحه سرگومی مجلمه را پر می‌کرد. از زمانی که «صادق هدایت» با الهام از نظریه‌های مردم‌شناس معروف، «جیمز فریزر» به جمع‌آوری فولکلور پرداخت و روشنی را برای تحقیق عرضه داشت تا به امروز نزدیک، به شصت سال می‌گذرد. در این مدت مؤسسه‌ها و سازمان‌هایی جون موزه مردم‌شناسی، مرکز مردم‌شناسی و فرهنگ عالمه (وابسته به وزارت ارشاد فلی) گروه و بخش مردم‌شناسی دانشگاه تهران و بالاخره «مرکز فرهنگ مردم» در سازمان صدا و سیما، تأسیس گردید. تأسیس مرکز «فرهنگ مردم» با پایمردی و

صادق همایونی

تکاهش ناگذبود و با چشم‌های درشتی که زیر ابروای پریش داشت، تأثیرش بیشتر می‌شد. صدایش رسا و قاطع بود. صداقتی در گفتار و گرددار داشت که آن را احسان می‌کرد. اندیشه بلند و باریک بود و چهره و رخساره‌اش کشیده با گونه‌های استخوانی برجسته، احسان‌اش و افکارش را خیلی زود در بیانش و حالت صورتش و حرکت دست‌هاش و زیر و بم صدایش درمی‌باخت. وقتی می‌خندید، از دور هم ظرافت قافاهاش را درمی‌باخت و خشم‌ش را نیز به‌وضوح احسان می‌کرد. صریح و بی‌پرده و گاه سخت جسوارانه سخن می‌گفت و در این حال حالت نگاه و چهره‌اش خشکی انعطاف‌پذیری را نشان می‌داد. چه در گفتار و چه نوشتار اصطلاحات خاص خودش را که گاه اصطلاحات طلبگی بود و او برای به کار بردن آن‌ها عمد داشت، به کار می‌گرفت. خانه‌اش، خانه‌ی صفا بود. چه آن وقت که در تجریش بود، خانه‌ای بود ساده و کوچک با حوضی در وسط اطاق‌هایی سیار ساده و یک طبقه در یک سمت که بعضی اطاق‌ها نظیر اطاق‌نشیمن و پذیرایی و کتابخانه‌اش توی هم در داشت و چه بعد که به جمال آیاد آمد، خانه جمال آیاد او دو طبقه بود و ساده و کوچک مشرف بر کوچه و رویه‌روی کوه‌های بلند شمیوات که طبقه «لایش را مورد استفاده خود قرار داده بود و هر چه بخواهی ساده بود. سالنیش، کتابخانه‌اش، اطاق پذیراییش و راهروی که مقداری از کتاب‌هاش در قفسه‌های آن جای داشت همه باهم، زندگی ساده و به دور از روی و زیای او را شکل می‌داد اتفاقی که هم سالنیش بود و هم اناق نشیمن. اتفاق پذیراییش با قفسه‌های کتاب تزیین شده بود و چند مبل ساده و میزی کوچک و مستطیلی در وسط آن قرار داشت که همیشه ظرفی از شیرینی ساده یا میوه‌های فصل روی آن بود گوشه همین اطاق سماورش همیشه به جوش بود و سینی قوری و استکان و نعلبکی در کنار آن. چه تمیز و چه ساده، و او در هنگام دیدار دوستان و آشناهای عیانی بر دوش می‌افکند و گنار سماور می‌نشست و خود جای دم می‌گرد و تعارف می‌نمود.
«بفرمایید، بفرمایید آقا جان» وار همه چیز و از همه جا سخن می‌گفت.

آمریکا؛

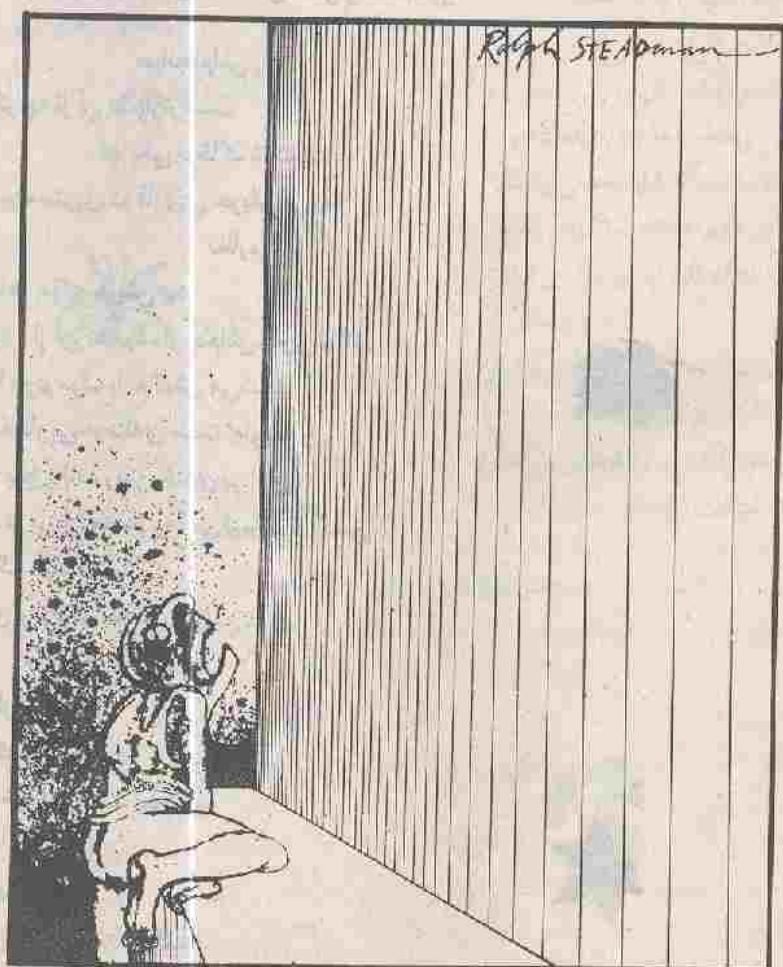
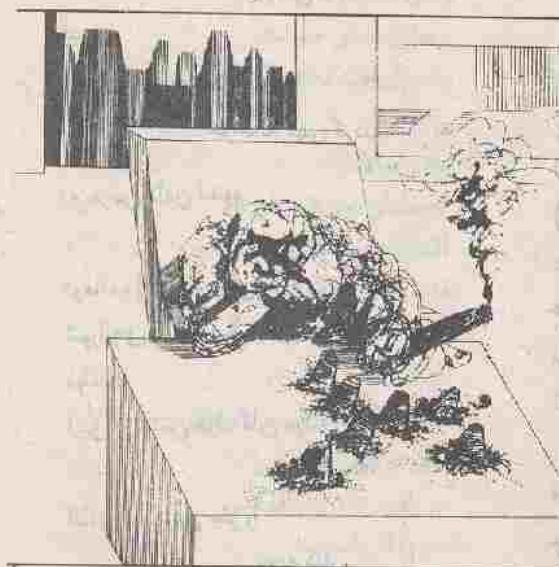
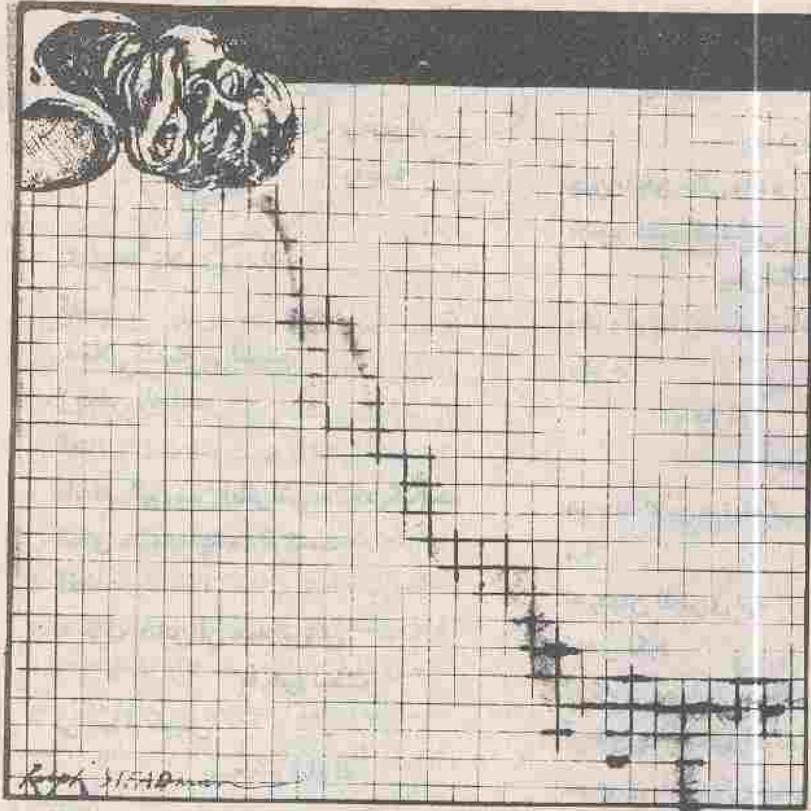
از نگاه استدمن

Ralph
STEADman



رالف استدمن طراح و کاریکاتوریست امریکایی از پایین ترین لایه‌های جامعه آمریکا بالا آمد تا از بلندترین نقطه به تماشای جامعه‌اش بنشیند و با احساسی که خودش آن را الجاج ورزیدن بازندگی احمقانه آمریکایی، می‌خواند، جامعه آمریکایی را به باد انتقاد پگیرد.

شاید او ترین ترین جامعه شناس آمریکایی باشد که روح این جامعه را بای رحمانه ترین شکل به تصویر می‌کشد. به گفته یکی از منتقدان آثارش، استدمن، بی‌رحم ترین منتقد جامعه آمریکاست و در عین حال عادل ترین آن‌ها استدمن که تحصیلاتش را به خاطر فقر مالی از شانزده سالگی رها کرد تا سال ۱۹۵۶ که رسماً به عنوان طراح و کاریکاتوریست کار خود را با نشریات مختلف آغاز کرد بوازی امراض معاش به کارهای کوچک و در عین حال عجیب و غریبی روی آورد، زمانی شکارچی موش بود و مدتی نگهیان استخر و چندی نیز باغیان و نظافت‌چی و سرانجام نیز یکی از بزرگ‌ترین کاریکاتوریست‌های آمریکا.



احمد شاملو

غمه ام مدد نگرد

غمه ام مدد نگرد

چنان از مرزهای تکائف بر گذشت

که کس به آنده ناکی ای جان پر دریغ ام

ره نبرد

نگاهم به خلاه خیره ماند

گفتند

به ملال گذشته می اندیشد

از سخن بازماندم

گفتند

مانا کف گیر روغن زبانی اش به ته دیگ آمده

اشکی حلقه به چشم ام نبست

گفتند

به خاک افتادن آن همه سروش

به هیچ نیست

بی خود از خویش

صیحه بر نیاوردم

گفتند

در حضور

متظاهر مهر است

اما چون برفتی

خارط

بروفتنی

پس

سوگ واران حرفت

عزاخانه تهی کردند:

به عرض دادن اندوه

سر چنباشه

درمانده از درگ مرگی چنین

شورابهی بی حاصل به پهنهای رخساره بر

دوازده،

آین پرستش مرده گان مرگ را

سیاه پوشیده،

الای غمی بی مغزا

مویه کنان

کاش ای کاش می بودی، دوست

* تابه چشم بیبنی

به جان بچشی

جامه
به قامتبر دریده
چون با خود خالی ماندم

تصویر عظیم غیاب انش را

پیش نگاه نهادم

و ابر و ابرینه زمستانی تمامت عمر

یک جا

در جان ام

به هم در فشد

هر چند که بی مرزینه گی ای دریای اشک نیز

مرا

به زدودن تلخی درد

مددی نگرد

آن گاه بی احساس سرزنشی هیچ

ایینه ای بهتان عظیم هر ابار قاب نگاه خود کردم

سرخی ای حیلت باز چشم ان اش راه

کم قدری ای آب گینه سست خل مسٹی ناکام اش را

سر انجام اش را

(گر چه از آن دشوارتر است

که یکی برخاک شکست،

سور مسٹی دو قازی ای حریقی بی بهارا

نظاره کند)

شاهد مرگ خویش بود

پیش از آن که مرگ از جام اش گلویی تر کند

اما غریبو مرگ رایه گوش می شنید

(انججار بی حوصله ای خفت جاودانه را

در پیچ و تاب ریش خندی بی آمان)

» در بزرخ اختصار رها می کنم ات تابکشی!

ننگ حیات ات را

تلخ تر از زخم خنجر

بچشی

قطره به قطره

چکه به چکه ...

تو خود این سنت نهاده ای

که مرگ

تنها

شایسته ای راستان باشد».



با شاعران جوان

ترجمه شعر همیشه محل اختلاف سلیقه صاحب نظران و شعرا بوده این که مفاهیم درونی شعر واقعاً از زبان مادری شاعر به زبان دیگری با همان کیفیت قابل انتقال هست یا نه نقطه اصلی این اختلاف نظر است، اما وقتی مترجم خود، شاعر و دو زبانه باشد و متلاکردد و فارسی هر دو برایش حکم زبان مادری را داشته باشند مسلماً ترجمه شعر ترجمه‌ای در خور توجه و زیبا خواهد بود و شاید به همین دلیل هم هست که مجموعه «شاید جیب‌هایم پوشود از برق» که گزیده سه دفتر شعر شاعر کرد (بروز آکرهای) است با ترجمه امیر ورزنه به فارسی که خود شاعری کرد زبان است کتابی خواندنی است، یا ترجمه قابل توجه، به عنوان نمونه‌ای از این ترجمه‌ها دو شعر از دفتر امیدن در آینه چاپ سوond ۱۹۹۲ نقل می‌کنیم.

شاهد

وقتی هادر بزرگ

برهزار پسرش خم شد

جادوش چند لحظه آفتاب را

پوشاند

وقتی پلند شد

گورستان بوی شیر می‌داد

آفتاب هم پشت کوهها

قایم شده بود.

تمنا

بالکداد است و یار سفر بسته‌ای

نمی‌خواهم

در بقچه دلت پنهانم کنی

دیرزه‌هایی است

پناهگاه دلت راهم تفتیش می‌کنند

مرا سرمده کن در چشعت بکش

تاسییر ببینم

تاسییر ببینم

دللت عشق

و عشق

کلام منتظری هست

که طعم ارغوانی درد را

می‌شکند

صدای من

معنی سهر و افسون نیست

که رمز کشی را

در هفمور واضح تری یافته‌ام

ماندان امهدوی فر

اقیانوس

از آن دست تراستگی می‌فواهم

تا شوریدگی نهادم را

پندان به پلهوه در آزو

که شیطگان اساطیر در برابر

به سجره در آینه

و از آن گونه احساس

که بی‌راغبی فرد

نوفته ترین اعماق هست را

نشالم دهد

و بین مدد مرد

هوا به قایق آرامش بنشاند

که شتابگان

از دریای رنج زندگان می‌گذرد

دریغ از اقیانوس که -

سپیده رهان طوفان کرد

در پاشنه

هزار کشتنی را به کام کشید

در نیم روز

ترامش مطبوعش را باز یافتد

از رانی هاییان سنتیز نهادی که تلاطم بر ا

تنها برای نهنگان و گوسه‌هایی نداشتند

و در عصر هنگام به ناگوان هشکید

پندان که تنها ابر تیره‌ای بر فرازش

- بیر جای هاند

و مستقیم بروارید و هائمه در بستر ش

و شامگاهان هیچ تعابد

پیز فوچی کرکس که بم لاشه‌های هرگز کانش

به قبیا غدت نشستند.

محسن با فکر ایالستانی

من

رکنر همیشک

بادمه‌هایی بی انتها

و تو،

آن چاده‌ای

که پایان

نواری ...

احسان گریوانی

تعابیر، معایر اخلاقیات نیز وجود دارد. پس از اسلام نخستین نمونه‌های شعر فارسی آمیخته به طنز، شامل همان سه سرود بصره و بلخ و بخارا است که پیش از این نام بردهم. از این سه سرود مخصوصاً دو سرود بلخ و پسره نوع نخستین تصنیفهای فارسی محسوب می‌شوند و در واقع از اولین نشانه‌های ردیف و قافیه در شعر فارسی و شاید نخستین شعرهای فارسی کوکان نیز باشند و از سوی دیگر اولین نشانه‌های ثبت شده از ادبیات شفاهی است قبلاً بگوییم که کشف این سرودها یعنی سرود بلخ و پسره را مدیون علامه قزوینی هستیم و سرود بخارا را مدیون دکتر عبدالحسین زین‌کوبه و احمدعلی رجایی، این سرودها در کتاب‌هایی مثل «طبقات السوا» از

خامنه‌شی از پروردگار تقدیماً کرد است مملکت را از قحطسالی و دروغ نجات بخشد که این دو مفهوم قحطسالی و دروغ یکی ظاهری و دیگری معنوی است و در کنار هم ایجاد طنز ظرفی می‌کند بدون این که گوینده قصد طنزگویی داشته باشد. طنز به شکل مکتوب اولین بار در منظمه «درخت‌اسوریک» نیز آمده است که متاخره‌ای است بین درخت خرما و بزرگ طنز از دوران بعد از اسلام تا حدود دوست سال یعنی دوره‌ای که «به دو قرن سکوت» مشهور است و ظاهراً آثار مکتوب چندانی از این دوره در دست نیست باز می‌بینیم که نمونه‌های نشانه‌هایی از طنز وجود دارد و جالب این است که این آثار ابتدا به صورت شفاهی بوده و بعدها به صورت مکتوب درآمده است. یعنی به

« عمران صلاحی » در عرصه طنز چهره‌ای کامل‌آشنا است. آشناتر از آن که نیاز به معرفی اش باشد با این حال برای معرفی کوتاه او می‌توان گفت: او اینک در آغاز دهه ششم زندگی است و بیش از ۳۵ سال سابقه کار حرفه‌ای دارد عمران از همان سال‌های خیروستان و سینن نوجوانی شروع به نوشتن کرد و نوشت‌هایش در نشریه‌های مختلف به چاپ رسید او در زمینه طنز، شعر، داستان، مقاله، ترجمه و حتی کاریکاتور و گیازش‌های مطبوعاتی کار کرده و تاکنون چهار مجموعه شعر، (یک مجموعه شعر به زبان ترکی) کتابی درباره « سرمد گاشانی » به نام « روایه‌ای مردم نیلوفری »، (یک رمان با نام « شاید باور نکنید » و سه اثر درباره طنز منتشر کرده است این شاعر طنزپرداز هم چنین

گفتگو با عمران صلاحی

مهری شاه حسینی

رد پای طنز

در ادبیات ایران

○ در شعر تیما رگه‌های درخشانی از طنز به چشم

می‌خورد به خصوص در شعرهایی که در قالب

کلامیک سروده است

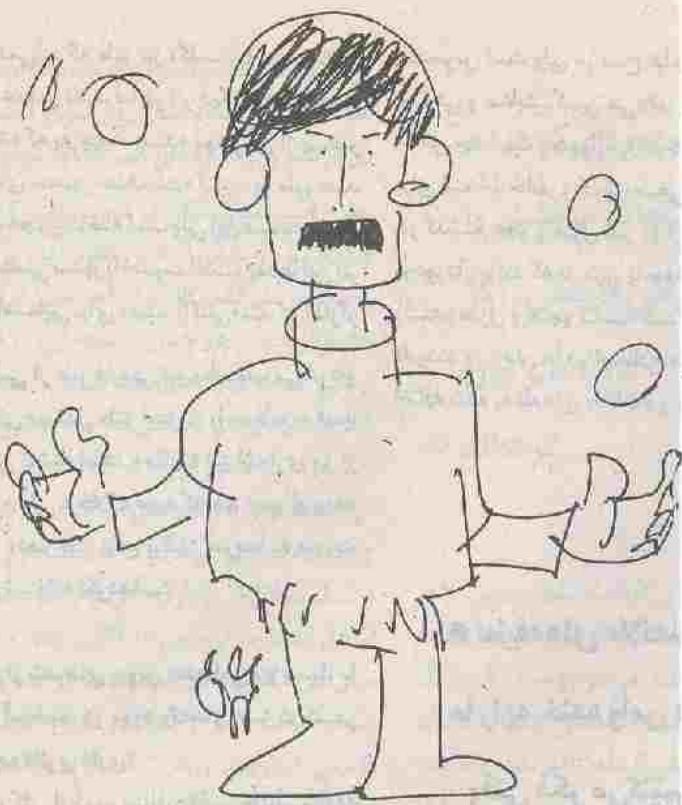


«ابن قطبیه»، «تاریخ طبری» و «الاغانی» اثر «ابوالفرح اصفهانی» و آن یکی «تاریخ بخارا» اثر «فرشخی» آمده است. همان طور که استاد فقید زرین‌کوب در کتاب «دو قرن سکوت» نوشته است، عباد این زیاد برادر عبدالله در زمان خلافت یزیدیان معاویه به حکومت سیستان منصب عالیانه‌ای بودند که مردم می‌خوانند و در آن برخی افراد را هجویی کردند و همه آن‌ها جنبه طنز دارند این آثار به مرور از حالت شفاهی به صورت مکتوب درآمده و نمونه‌هایی از این آثار در تاریخ طبری و یاد تاریخ بخارا آمده است و کتاب «الاغانی» یکی از آنهاست. البته در بعضی از این نمونه‌ها چون جنبه هجو دارد برخی عبارات و

تحقیقاتی درباره طنز از جمله پژوهش ارزشمندی درباره «ملات‌سرالدین» و رمشه‌های طنز قوی و اجتماعی متصوب به این چهره نکته‌پرداز دارد آن چه می‌خواهد حاصل گفتگوهایی صمیمانه با عمران صلاحی است که نه در یک نشست بلکه در فرصت‌های گوناگون فراهم آمده است.

* ابتدا گفتم درباره بیشینه طنز در ایران صحبت کنیم.

- از قدیم‌ترین دوره‌ها نشانه‌هایی از طنز وجود دارد یعنی از پیش از اسلام در کتب‌هایی که از زمان داریوش شاه‌خامنشی به جا مانده طنز دیده می‌شود. در بخشی از این کتب‌ها فرمذروا



من موی خویش رانه از آن می کنم سیاه
تایا نوجوان شوم و نوکنم گناه
چون جامدها به وقت مصیبت سیه کنند
من موی از مصیبت پیری کنم سیاه
شعر فوق از طنز تلخی در خوردار است که از
برانگیخه شدن احسان شاعر پیدد آمده همیشه
طنز در ادبیات فارسی مخصوصاً در شعر وجود
داشته است که بعضی به صورت حرفه‌ای به آن
پرداخته‌اند و بعضی دیگر ناخواسته طنز در
کارشناسی وجود دارد به طور کلی در اشعار اغلب
شاعران رگه‌هایی از طنز می‌توان جست که به عمد
سروده نشده باشد.

در قرن چهارم یا اول قرن پیغم شاعری
می‌رسنده به نام «متجیک»، که آثار معنوی از او
باقی مانده است او به شکل حرفه‌ای اشعار طنزی
می‌سروده و هم چنین اسوئی سمرقندی نیز از
آن جمله است.

حال اگر بخواهیم به نقطه آغاز طنز پرسیم باید به
آثار منثور فارسی هم توجه کنیم مانند کتاب
«مقامات» منصوب به «قاضی حمید الدین بلخی» در
قرن ششم که الگویی می‌شود برای «سعیدی» در
نوشتن نثر گلستان.

این شعر بعضی به «ابوحفص سعدی» نسبت
داده‌اند و عده‌ای می‌گویند از سروده‌های
«بهرام گور» است که دارای یک طنز نهفته تلخ
است. زیرا، زندگی آهو و تمام و دلبستگی‌هایش در
کوه خلاصه شده است و آن زمان که در دشت
رهایش می‌کنند آهو، همه چیزش را از دست
می‌دهد و از سرزمین خود کنده می‌شود.
از نخستین شاعران شعرهای تعزی طنز‌امیر
«حنظله بادغیسی» است.

یارم سیند اگر چه به آتش همی فکند
از پیر جسم تا فرسد مراو را لرزند
او را سیند و آتشی باید همی به کار

با روی همچون آتش و با خال چون سیند
از معاصران حنظله شاعر دیگریست به نام
«ابوسلک گرگانی»، که دارای اشعار تعزی و
طنز‌امیر است و می‌گویند
به هژه دل زمن بردي
ای به قلب قاضی و به هرگان دزد
مزد خواهی که دل زمن ببری
این شگفتی که دید دزد به مزدا
در اشعار رودکی شاعر قرن چهاردهم نمونه‌های
طنز، زیاد به جسم می‌خورد.

دستور می‌دهد در شراب او مسهیل بریزند و به
خوره شاعر بدهند خلاصه «چین کنند بزرگان چو
کرد باید کار»، «عبدالله بعد از آن شاعر را باید
خوک و یک سگ در بصره می‌گرداند شاعر که
طبعش روان شده بود از خود آثار الساقیه‌ای در
گوچه و بازار می‌گذاشت و بچه‌های زیل بصره
دنبلش به راه افتادند و شاعر هم در همان حال
می‌خواند که:

این شیست «چیست»
آب است و فیض است
و عصارات زیب است (زیب انگور خشک شده)
و دنبه قربه و پیه است و
سمیه رو سبز است

سرود بعدی، سرود بلخ است که مریوط به اوایل
قرن دوم می‌باشد که در آن زمان اسد بن عبد الله
قصری سردار عرب، از خراسان به جنگ ختلان
می‌رود و بعد از مدتی دست از یا درازتر به بلخ
برمی‌گردد، مردم این سردار شکست‌خورده را
دست می‌اندازند و بچه‌ها این شعر را در گوچه و
خیابان برای او دم می‌گیرند:

از ختلان آمذیه «آمده است»
بر او تباء آمذیه
آباده باز آمذیه
خشک و نزار آمذیه
این دست اداختن‌ها نمونه‌های نخستین طنز در
زبان فارسی دری بعد از اسلام است که ایندا جدیه
شفاهی داشته و بعدها در کتاب آمده است سروود
بخارا هم متعلق به همان دوران است که مردم
بخارا درباره عشق‌باری‌های سعید بن عثمان امیر
خراسان و خوتک خاتون ملکه بخارا ساخته‌اند که
سعید این عثمان سردار عرب و فرزند خلیفه سوم
بوده است

مودم در وصف خاتون گفته‌اند
کور خمر آمد خاتون دو روح کنه
احمدر جانی، این شعر را چین معنی گرده است
که خمیرش و رآمده و ای خاتون دیگر در روح مگوو
حقیقت را انکار نکن رجایی می‌گوید در بخارا
هنوز ضرب المثل فلاحتی خمیرش و رآمده به قوت
خود باقی است نخستین نمونه‌های طنز در شعر
شاعران متعلق به قرن سوم و چهارم هم هست و
در اغلب اشعار آن زمان نوعی طنز وجود دارد
آهی کوهی در دشت چگونه دوزا
او ندارد یار بی یار چگونه بوزا

گاهی پیش می‌آید که طنز به جای این که باعث خنده و شوخی شود افراد را متأثر کرده و خنده تلخی را بر لب‌هایشان می‌نشاند. به نظر شما همین باعث اختلاف بین طنز و فکاهه نیست؟ – «دونیس» شاعر معروف عرب تعریفی دارد از طنز و فکاهه که هر دو یکی هستند ولی فکاهه یک بعد مسئله را طنز ابعاد دیگر را هم می‌پند و به عقیده «دونیس» طنز عمیق‌تر از فکاهه است. اغلب لطیفه‌های «ملاتصر الدین» ظاهراً ما را به خنده و می‌دارد اما زمانی که به فکر فرو می‌روم در می‌بلیم که در پس این لطیفه‌ها چه حکمت عمیقی نهفته است این جاست که لطیفه از حالت فکاهه در می‌آید و به طنز نزدیک می‌شود.

چند وقت پیش فکر می‌کردم که چه می‌شد اگر روزنه امیدی در کار و زندگی من باز شودا در همان موقع همسایه طبقه پاتن امد و گفت دستشویی شما سوراخ شده و روی سر ماچه می‌کند البته روزنه باز شد ولی به شکلی که عرض کردم!

ای کلمه خارجی جوک در ادبیات طنز فارسی معادلی دارد؟ – بله معادل آن لطیفه است که ممکن است به صورت فکاهه‌ای به صورت طنز مطرح شود. که طنز خود زمینه‌ای بسیار گسترده‌ای دارد و تقسیمات گوناگونی را شامل می‌شود مانند طنز، تلخ، طنز سیاه، ریختن، نوشتن، نیشتن، زهر خند، شکرخند، که هر کدام برای خود معنی خاصی دارد.

بنیان‌گذاران سبک‌های طنز در تاریخ ادبیات معاصر ما در صد سال اخیر که از زمان ادبیات و مشروطه آغاز می‌شود چه کسانی بودند؟ – اگر ما تاریخ مشروطه را مبدأ قرار دهیم می‌بینم در صد سال اخیر همه هنرها رو به مدرنیسم رفتند، در این زمان و کمال الملک، در نقاشی و در طنز منثور «دهخدا» و هم چنین در طنز منظوم «سید اشرف گیلانی»، که هر کدام آغازگر رشتۀ خود بوده‌اند، البته شاعران دیگر نیز مانند «ایرج میرزا»، «ادیب الملک فراهانی»، «میزاده عشقی»، «عارف قزوینی» هم زمان با شروع مشروطه وارد عرصه مطبوعات شدند و این آغازگران طنز نو هنرمندانه بنویسد که در اوج ارزش ادبی قرار بگیرد آن چه که اهمیت دارد اجرای کار است.

محسوسین است ولی در مدرج شاعر خود را ملزم به مداعی و ستایش کسی می‌داند. هنوز نیز نقطه مقابل جد است و همواره با شوخی همراه است و برای انبساط خاطر و خوش طبیعی بد کار می‌رود و در گذشته هجو و هنوز هر دو از لحن زنده‌های برخوردار بودند که به مرور با حفظ معنا از شکل زنده هنوز و هجو کاسته شد و آن را مطابقه نامی‌نقد در زمان ما دو اصطلاح دیگر نیز به آن‌ها اضافه شده به نام‌های «فکاهه» و «طنز» در واقع

به نظر نمی‌آید که طنز در «گلستان» و «بوستان» سعدی عمده باشد اما در اثر دیگر سعدی به نام «خبشیات» که به جهت زنده بودن آن از بیشتر دیوان‌های سعدی حذف شده است، به طور عمده طنز و هجو برداخته است ولی این قسمت از نظر سبک‌شناسی بسیار با اهمیت است و بعد این اثر الگو و راهنمایی برای «عبد رازکانی» شد که آغازگر نوع خاصی از طنز فارسی نیز محسوب می‌شود و رساله‌های مستقل طنز آمیزش را عملی و به قصد طنزگویی نوشته است. «حافظ» نیز اشعاری پر از طنز دارد ولی برخلاف عبید که هم عصر او بوده است از عنصر طنز برای بیانش صریحاً به صورت محوری استفاده نکرده است.

● لطیفه‌های ملاتصر الدین

ما را به خنده و می دارد اما

وقتی فکر می‌کنیم متوجه

می شویم که چه حکمت

عمیقی در پس این لطیفه‌ها

نهفته است

● بدخشی از شعرهای پرونین اعتمادی نیز بسیار با طنز در آمیخته، در مورد رگهای طنز در شعر بروین چه نظری داری؟

– به طور کلی از قدیم مناظره قالبی طنزآمیز بوده است زیرا، طنز از قرار گرفتن دو چیز متضاد در کنار هم به وجود می‌آید و در مناظره این دو چیز متضاد روی در روی هم هستند و هر کدام آن یکی از نقض می‌کند و از برخورد این تنافق خود بخود طنز ایجاد می‌شود حتی اگر کسی قصد طنزگویی نداشته باشد وقتی که به این قالب یعنی قالب مناظره روی اورد کار طنزآمیزی پدید می‌آید، که نمونه قدیم آن منظومه «درخت آسوریک» است. «نم چنین مناظره معروف مست و محتسب پرونین اعتمادی از طنز بسیار قوی برخوردار است و از این دست اشعار در آثار «اسدی طوسی» و «انوری» نیز نمونه‌هایی از طنز مشاهده می‌شود.

● بین طنز و فکاهی چه تفاوتی قائل هستید. نقش و جایگاه هر کدام را در مطبوعات ایران چگونه ارزیابی می‌کنید؟

– جواب دادن به این سؤال بسیار مشکل است. سال‌ها پیش در پایان جلسه طنزخوانی «پرویژاپور» از او سؤال شد طنز یعنی چه؟ شایور جواب داد به خدا نسی داتم زیرا طنز مقوله‌ای است مانند شعر، شعر را هم مشکل می‌توان تعریف کرد. به هر حال درباره تعریف طنز سه اصطلاح از قدیم به چا مانده است که رایج ترین آن هجو و هنوز است. هجو در مقایل مدرج قرار می‌گیرد و به انتقاد شخص می‌بردازد و در آن حمله و هجوم کاملاً

دویاره به شعریت خود بازگردانده درست است که همه مسائل از جمله مسائل سیاسی و اجتماعی نیز در شعر وجود دارد ولی شعر ابتدا به عنوان شعر مطرح است نه چیز دیگر در شعر نیمانی رگهای چشم‌گیر و درخشانی از طنز منظوم دیده می‌شود به خصوص در قالب کلاسیک که بعضی از آن‌ها خنده‌دار است و هم چنین نمونهایی در قالب نیمایی که دارای رگهای طنز می‌باشد متلاً در شعر پرسنلیتی اش افسوس کنان، که موضوع شعر چنین است ماهی‌گیری در قایق‌خدا خداحدا می‌کند که از دریای طوفانی نجات پیدا کرده و زودتر به ساحل برسد، و در قسمت دوم او به توصیف طوفان می‌پردازد، و در بخش سوم شعر در ساحل ایستاده و آرزوی کننکاش بتواند زودتر به میان دریا بازگردد، در اینجا تضادی که ایجاد شده یک طنز پنهان و یک شعر عمیق حکیمانه و فلسفی را به وجود آورده است، نیماهه تها در شعر نو آغازگر بوده است بلکه در طنز معاصر نیز دارای چنین مقامی است «اسعمال شاهروندی» یکی از شاگردان نیما نمونهای خوبی از طنز در شعر نو را گفته است و بیان عالی آن متناسب است با مضمون شعر و او شعری با این مضمون را که در زمرة بهترین آثار شاعر است، به «چارلی چاپلین» تقدیم کرده، از نخستین نمونه‌های طنز در شعر تو است که اثرش را بروی شعر «این مرز پرگهور» فروع می‌بینم که زیانش به زبان اسماعیل شاهروندی بسیار تزدیک است من نیز شعر «بچه جوادیه» را ناخودآگاه از شاهروندی و فروع تأثیر گرفته‌ام که سال‌ها بعد متوجه این تأثیر شدم (خدوم را قاطع می‌وهاگردم)، طنز در بعضی از ساختهای گلچین گلبلاتی نیز به چشم می‌خورد و هم چنین در نوشته‌های «فریدون تولی» که از آغازگران شعر نو نیز بوده است و کتاب «التفاصیل» او یکی از نمونه‌های درخشان طنز فارسی است. در این جا از «کیومرث منشی‌زاده» نام می‌برم و از «کاظم سادات اشکوری» که متأسفانه طنزش مخفی مانده و در دهه چهل و پنجاه چندین اثر طنز به نشر نوشته است که امیدوارم یک روز غبارزدایی و چهره نشر طنزش نیز اشکار شود. طنز در شعر و نثر «احمد شاملو» نیز به وضوح دیده می‌شود و هم چنین نمونه‌های درخشانی از طنز تلح را تصریح معرفت کتبه «مرد و صرکب» و دید از «اخوان ثالث» نیز وجود دارد و در شعر «سپهری» و «زهرا» نیز

● در هر دوره‌ای که مردم

فتوانسته‌اند حرفشان را در

قالب طنز بیان

کرده‌اند

و استبداد مبارزه می‌کرند و نقش مهمی را در بیداری مردم داشتند زیرا که طنز در میان مردم طیف وسیعی را شامل می‌شود و ممکن است یک مقاله جدی علیه موقبیت منفی اجتماع یا علیه کسی که باعث خواهی گشته، تأثیر طنز را تداشته باشد زیرا طنز برد پیشتری دارد، به همین دلیل طنزپردازان همینه تحت تعقیب و قشار بوده‌اند و این در پیشتر دور مهابه چشم می‌خورد مثلاً وقتی صور اسراful را ترتفعتند و میرزا جهانگیر خان را اعدام کردند دهخدا همیشه مجبور به فرار شد و یا این که سید اشرف گلبلاتی را دیوانه خطاب کردند و او را به دیوانه‌خانه اندادند و در آن جا چه بلاهایی که بر سوش نیاوردند و آن زمان «افراشته» به خاطر طنزهای گوینده‌اش مجبور به فرار شد.

● در مورد طنز دو شعر شاعران نوپرداز چه نظری دارید؟

بعضی از شاعران معاصر به طور حرفاًی در شعر کلاسیک طنز منظوم گفته‌اند حال چرا نمی‌گوییم شعر سید اشرف گلبلاتی و یا از معاصرین ما، «افراشته»، «ابوتراب جلی»، «ابوالقاسم حالت»، «خاک شیراصفهانی» و «مکرم اصفهانی» که این‌ها همه به عمد طنز منظوم گفته‌اند حال چرا نمی‌گوییم شعر طنز و می‌گوییم طنز منظوم، به این دلیل که شعر دارای ویژگی خاص است مثلاً شخصی که علاقه‌مند به مسائل پژوهشی است و می‌خواهد آن را به نظم بکشد دیگر این امسش شعر نیست بلکه برای بیان طبی از قالب نظم استفاده کرده است و با در زمان مشروطه، افراد مسائل سیاسی را به شکل نظم بیان می‌کرند به همین دلیل آن را طنز منظوم می‌گوییم و اما درباره «نیما» که شعر را

تسیم‌شمال، که هر دو متأثر از نشریه ملا ناصر الدین بودند که آن زمان در قفقاز به چاپ می‌رسید و تأثیر به مزایی بر روی وقایع اجتماعی ایران داشت و با وجودی که این نشریه به زبان ترکی منتشر می‌شد ولی در ایران به سبب اجرای خوب و قوی که در کارشنان مشاهده می‌شد، دست به دست می‌گشت و این اجرا در نثر و هم در شعر و هم در کاریکاتور آن نشریه به جشم می‌خورد و به طور کلی هر نشریه طنز بر سه اصل استوار است شعر، نثر و کاریکاتور که در نشریه ملا ناصر الدین هر سه به نقطه اوج خود رسیده بودند، در نثر «جلیل محمد قلی‌زاده» سردبیر روزنامه که از بزرگ‌ترین طنزنویسان آذربایجان است و هنوز هم از مقام والایی برخوردار است و در شعر «میرزا علی‌اکبر صابر» که او آغازگر شعر نو در آذربایجان می‌دانند و در کاریکاتور هم «عظم عظیم زاده» که هر سه نفر در زمان مشروطه بیر ایرانیان تأثیر فراوانی گذاشتند، دهخدا از جلیل محمد قلی‌زاده، سید اشرف از صابر و کاریکاتوریست‌ها نیز از کاریکاتوریست‌های آن نشریه متأثر بودند در آن زمان دونفر کاریکاتوریست آلمانی به نامهای «ترتا» و «شبلینگ» در نشریه ملا ناصر الدین کار می‌کردند که رگه‌های بسیار زیباتی از شرق در کارشنان مشاهده می‌شد، به هر صورت هیچ هنرمندی نیست که تحت تأثیر هنرمند قبل از خود نباشد اما هر هنرمندی باید آموخته‌هایش را با ناآوری و ابتکار درآمیزد و خود، آثار جدیدی به وجود آورد مانند دهخدا که توانست هم طنز فارسی و هم نثر فارسی را عوض کند و راه را برای نویسنده‌گان بعد از خود «همچون جمال‌زاده» هموار سازد داستان نویسی امروز ما و امدادار جمال‌زاده و دهخدا است حتی مقالات او مثل «چرند و پرند»، شکل داستانی دارد که این مقاله‌ها یا یک مقدار پرداخت به داستان کامل تبدیل می‌شود.

● طنز در مبارزات مردم علیه حکومت‌های استبدادی تا چه اندازه نقش داشته است؟

در هر دوره‌ای که مردم توانستند حرفاًی بزنند اغراض‌های خود را در قالب طنز بیان کردند که این اصلی‌ترین کارکرد طنز است و فرهنگ عامیانه به صورت لطیفه بر سر زبان‌ها افتاده است ولی روزنامه‌هایی که در زمان انقلاب مشروطه منتشر شدند، مخصوصاً طنز نامه‌ها همه علیه دیکتاتوری

کدام کتاب، کدام نویسنده

قرایهای را از چند اثر معروف ادبی انتخاب کرده‌ایم و شما باید برای ما بنویسید هر یک از این نوشته‌ها مربوط به کدام کتاب است و نام نویسنده آن‌ها چیست. به پنج نفر از کسانی که به تمامی پرسش‌ها پاسخ درست بدشتند، به حکم قرعه هر نفر یک جلد فرهنگ فارسی عمیق به عنوان جایزه تقدیم خواهیم کرد.



او به سمت در خانه رفت. یک نوار ویدنوا این دیگر چیز جدیدی بود. اما فیلسوف از کجا می‌دانست که آن‌ها در خانه‌شان مستحکم ویدن دارند؟ روی نوار چه ضبط شده بود؟

... آکروبولیس دوباره ساخته شد، با شکوه‌تر و زیباتر از همیشه و از آن پس فقط به عنوان معبد در نظر گرفته شد، درست در همین ایام بود که سقراط در کوجه و بازار با آتنی‌ها به بحث می‌نشست. بنابراین او تجدید بنای آکروبولیس و عمارت‌سازی‌های آن ایام با شکوه را دیده است. عمارت‌هایی که ما از این بالا به چشم خود می‌بینم. این جا احتمالاً یک شهرک بوده است که پشت سر من بزرگ‌ترین معبد آتنی را می‌بینیم که پارتنون نام داشته است. که به معنی «جایگاه دختر باگره» است



ردیای طنز...

رگه‌های روش طنز دیده می‌شود. امیدوارم در آینده بتوانم نمونه‌های طنز شاعران را به صورت کتاب منتشر کنم.

• طنز و طنزنویسی در سه چهار سال اخیر و با تغییراتی که در وضعیت نشریات و روزنامه‌ها پیش آمد به نظر شما چه موقعیتی دارد؟ طنز بعد از انقلاب و اوایل انقلاب را می‌توان به سه مرحله تقسیم کرد. ابتدا مرحله آغاز انقلاب که توأم با جنگ بود و در قسمت بعدی مرحله صلح قرار داشت و سومین مرحله، دوم خرداد به بعد است که طنزش با دوره‌های قبل از خود فرق می‌کند مثلاً در مراحل اولیه انقلاب روزنامه‌های شخصی به نام‌های «آهنگر» و «رفتگر» طنزهای تندی می‌نوشتند ولی با شروع جنگ شرایط عوض شد، و مهم‌ترین مسئله مسئله جنگ بود که در همان شرایط «کیومرث صابری» طنزنویسی را در روزنامه اطلاعات شروع کرد و او بعد از چند مسال، سکوت را شکست و با این کار پسیار ارزشمند و تأثیرگذار راه را گشود و اما بعد از جنگ دوره ظاهراً آرامی پدید آمد که در این شرایط نیز، طنز کم نوشته می‌شد آن زمان، من هم طنزهای را در مجله دنیای سخن چاپ می‌کردم و با این که علاقه‌ای به نوشتن طنزهای تند نداشتم و بیشتر به مسائل غیر سیاسی می‌پرداختم اما باز یا مشکلات فراوانی روبرو شدم که بسامرا تهدید کردند و مجله را به دادگاه کشاندند که در واقع سؤل تعییرهای که جو جامعه ایجاد کرده بود باعث شد بعضی از دستهای این مسئله دامن بزنند. به هر حال بعد از دوم خرداد آن جو تلح شکست و دستهای مخفی آشکار شد و به خودی خود جو خنده‌داری پدید آمد که اگر طنز هم نوشته نشود آدم از خنده غش می‌کند البته خنده‌های تلح عصبی؛ زیرا انسان گاه از خوشی و گاه از عصباتی می‌خنده، در این میان «سید ابراهیم نبوی» با اثار بدیع در طنز واقعاً یک تنه جوابگوی بسیاری از مسائل شد ولی اکنون تضادها آشکار است و برخورده همین تضادها ایجاد طنز می‌کند و این جاست که نیازی به طنزنویسی نیست و چه بیویم که فراتر از این باشد برای خنده‌دن!

سرفه کرد و فخری میز را چید و رفت توی اطاق
خودش، کلید را زد و رو به روی آینه نشست.
موهايش را شانه زد و همه را دسته کرد و ریخت
روی شانه راستش. چند طره را هم روی
پیشانی اش ریخت و توی آینه نگاه کرد. به
لپهای سرخ و چاقش نگاه کرد و موهايش را باز
شانه زد و ریخت روی شانه چپش بلند شد پشت
به آینه ایستاد و کوشید تا پشت گردنش را
بینند.

اما وقتی موهايش باز پشت سرش ریخت. آینه
دستی را برداشت و گرفت پشت سرش و رو به
روی آینه ایستاد. موها را ریخت روی شانه
راستش. پشت گردنش سفید و خوش حالت شده
بود. همان دو خط نازک گردن خانمش بود. موی
سفید را دید که میان تارهای سیاه گم می شد.
دست برد اول اشتباه کرد و بعد یک دسته مو را
گرفت و موی سفید را گشت.

خدمتکار گفت:
- بفرمایید آقا!

در اطاقی را باز کرد. فرنگیس روی صندلی راحتی نشسته بود، لباس
سبز چمنی به تن داشت جوان تر جلوه می کرد. صورت نیکویی او تالیر
خوبی بر من گذاشت و غرور گرفته من جان گرفت. بی آن که توجهی به
زن ناشناس کنم به خدمتکار گفتند:

- شما تابلو را بردارید بیاورید توی اطاق. اما موافق باشید به در و
دیوار نخورد وقتی گفت. خواست آن را بلند کند. گفتند:
- نه نه این جور نمی شود وسطش را بگیرید.

بلند حرف می زدم که فرنگیس را متوجه خود کنم. چند ثانیه‌ای به
خواندن روزنامه‌ای که در دست داشتم داد. باشنیدن صدای من از
جا بلند شد و تا دم در اطاق به پیشواز آمد و ...

تنش خسته بود و اعصابش درد می کرد. در هوای نمناک راه آب.
آسایش مخصوصی سرتاپیش را فراگرفت. بوهای مختلف سبزه‌های
نیمه جان. یک لنجه کمک کهنه نم کشیده. بوی اشیاء مرده و جاندار را
بینی او یادگارهای در هم و دوری را زنده کرد. هر دفعه که به سبزه‌زار
دققت می کرد میل غریزی او بیدار می شد و یادبودهای گذشته را در
مغزش از سر نو جان می داد. ولی این دفعه به قدری این احساس قوی
بود مثل این که صدایی بین گوشش او را وادر به جنبش و جست و خیز
می کرد ...

این حس موروئی او بود.

چه همه اجداد او در اسکاتلند میان سبزه‌زار آزاد بپورش بافته بودند.
اما تنش به قدری کوقته بود که اجازه کمترین حرکتی را به او نمی داد ...

هر چه بگویی برمی آید نکند بجهه را به عنوان
گروگان جایی پنهان کرده باشد تا مادر و پسر
صعنای بیافرینند و با او معامله کنند. چرا
زودتر به صرافت نیافتاده بود؟ اصلا چرا گذاشت
بروند باع کلانتر؟ به تلغی اندیشید که پهلوان
کچل‌ها همین جا بودند.

منتها بجهه‌ها از تماشا بشان چیزی نمی فهمیدند.
با صدای لرزانی از عمه خانم پرسید. «دیو شد
چرا بجهه‌ها نیامدند؟»

ذو کل عباس را دید که از نارنجستان گذشت و
به سمت تخت پیش آمد و گفت:
«بِاللَّهِ» و عمه خانم چادر نماز را به سر کشید.
کنار تخت ایستاد و حمید را صدا زد و در گوشش
چیزی گفت و حمید گفتش را پوشید و
سوساسیمه به راه افتاد. دل زری به شور افتاد.
نکند بلاجی سر بجهه‌هاش آمده باشدا از این زن

دکتر گفت از اوضاع بیرون برایمان تعریف کنید. پیرمردی که چشم بند
سیاه داشت. گفت البته، اما پیشتر است بشنیم. آن قدر روی با بوده‌ام
که هلاکم از دانیان کور سه نفری و چهار نفری روی تخت‌ها
نشستند، در این موقعیت می خواستند کثار هم باشند. هر طور بود جا
گرفتند و ساکت نشستند سپس پیرمردی که چشم بند سیاه داشت آن
چه را که می دانست برایشان گفت، هر چه را با چشم خود دیده بود و
حتی هنوز می توانست بینند. هر چه را در طی چند روزی که از شروع
ایضی خودش به گوش خود شنیده بود.

پیرمرد گفت: در بیست و چهار ساعت اول اگر شایعه‌ای که پیچیده بود
حقیقت داشته باشد صدها مورد مشاهده بروز کرد. همه با همان سفیدی
در خشان میدان دید بدون هیچ دردی قبل یا بعدش. روز دوم می گفتند
از تعداد این موارد کاسته شده و ...

آدم دست بزم سر



هیچ کدام از ما آنها نمی‌خواهیم که از سر بازمان کنند یعنی کسی بینداشود که بگوید: «از تو خوش نسی ایندا از جلو چشم دور شو و از این جور بد و بیراهه». برای همه ما پیش آمده که مثلاً کاری در خواست کرد هایم ولی جوانان کرده‌اند خب معلوم است که حسانی دمغ شدایم ولی وای اگر این بلا سر یک هنرپیشه باید دیگر خدا می‌داند که چقدر تو لب می‌شود! علتش هم این است که وقتی کفش پیش پایی بازیگری جفت می‌کنند، معنی اش این است که خودش را سنگ روی یخ و سکه‌ی یک پول کرده‌اند نه کارش را چون که هنرپیشگی یک کار به کلی شخصی است و به روحیه و خلق و خوبی هنرپیشه بستگی دارد.

موقعی که هنرپیشه‌ای را برای بازی در فیلمی قول نسی کنند، هر چند خیلی دمغ می‌شود، اما هی می‌خواهد به روی مبارکش تیاورد و خودش را ابی خیال، نشان دهد. اما با تمام این حرفاها باز هم هر دفعه که دست را به سینه‌اش می‌زنند کفرش در می‌آید و آخر سر اگر شانس بیاورد بازیگر معروفی می‌شود و در این صورت دیگر لازم نیست که امتحان صدا و تصویر بددهد وقتی یک نفر اسم و رسم بینا کرد دیگر نویت کارگردانهایست که چپ و راست به او پیشنهاد بدهند و حالا دیگر موقع طاقجه بالا گذاشتن اوست که زیر بار نقشی بروید یا نه. خیلی وقت‌ها پیش می‌آید که یک هنرپیشه معروف حاضر نمی‌شود هر نقشی را بازی کند. چون خیال می‌کند آن‌ها برایش ناجورند و به قول

معروف ابه گروه خویش نمی‌خورند» ولی بعضی وقت‌ها هم خیلی شانسی یک نقش به دردخور و مناسب او بینا می‌شود. از آن نقش‌هایی که همیشه آرزویش را داشته، عین من که یک مرتبه نقش باب میلی برایم جور شد. این قضیه به سال ۱۹۹۳ بر می‌گردد در آن سال نقشی به من پیشنهاد کرده که از روی یکی از نوشته‌های «ارتست همینگوی» به اسم ایست وینجه نرم کردن، فیلم‌برداری می‌شد. دلستان فیلم در ماره رفاقت چندین و چند ساله دو بیرون مرد بود که آفتاب عمرشان به لب باه رسیده بود. فیلم‌نامه را خواندم و حظ کردم عجیب با روحیه‌ام جور در می‌آمد. نقش «فرانک» را که آدم زود رنج، دریده، لاف زن و خالی بندی بود قبول کردم چون شbahت زیادی

نویسنده: کرک داگلاس

(هنرپیشه معروف سینمای آمریکا)

ترجمه: م - امیر دیوانی

هر از گاهی حتی بازیگرانی انسنی دنیا را هم نسبت به سرمهی گفتند

ناچه رسید به قازه کارها که تکلیفستان معلوم است

رویم نیاوردم و هر چه بود قوی دلم ریختم از یک طرف «ریچارد» را هم دوست داشتم و بالاخره برداشتی باداشتی برایش نوشتم که: «ریچار غیریز، این نقشی که به تو داده شده خلی مخترست چقدر دلم می خواسته باجای تو بودم، اما خاطرم جمع است که تو هم با این نقش گل می کنی» بعد خودم راشماتت کردم «مرد حسابی، خودت را این قدر دست کم تکیر و عاجزو درمانده نشان ندهام این شد که برداشت نامه مختصراً هم برای کارگردان نوشتم با این وجود با هم حس می کردم که کل‌اً عنذر را خواسته‌اند یقین داشتم اثر «همینگوی» که این فیلم‌نامه از رویش تهیه شده است شاهکار این نویسنده معروف دنیا می‌شود و از این که من در آن بازاری نمی‌کردم، چشم دیدم یقینه را نداشتم حسادت یکی از خصوصیات بدان حرفره بی‌پروپایه ماست ما هنرپیشه‌ها از پیشرفت دیگران خوشحال نمی‌شویم که هیچ تازه حسودیمان هم می‌شود.

وقتی که فیلم آماده پخش شد یک نسخه ویدیوییش را گرفتم و به خانه اوردم به آنقدر رفتم در را قفل کردم، فیلم را تویی نستگاه گذاشت و خواسم را شش دانگ جمع صفحه‌ی تلویزیون کردم هر چه فیلم جلوتر می‌رفت گیج قدر می‌شدم فیلم‌نامه‌ای که گمان می‌کردم به شکل یک فیلم معرفک و به قول گفتی «ایست بیست» در می‌آید به شکل یک فیلم سبک، پیش با افتاده، بی‌روح و کسل‌کننده در آمده بود و از اصل قضیه یعنی محکم شدن دوستی دو پسرمرد بمحض نبودا با خودم گفت: «حتماً اشتاه می‌کنم شاید حسادت و ناراحتی از این که در فیلم نقشی نداشتیم، باعث شده که در قضایات عجله کنم و حق را زیر پا بگذارم».

ولی چند بار دیگر هم که این فیلم را تماشا کردم، باز نظرم منفی بود و فیلم واقعاً سار و ته نداشت امادرین اخلاقی که از این جریان گرفتم، این بود که پیش خودم گفت: «برو خدا واشکر کن که دھایت را مستجاب نکرد او خبر و صلاح بندۀ‌هایش را بهتر از خودشان می‌داند خواه دست به دامنش بشوند یا نه و لابد هرگاهی از خودش می‌پرسند».

چه طور به این بندام خالی کنم که از این اثر «همینگوی» فیلم خوبی از آب درنمی‌آید؟

همین قدر که دعایش را اجابت نمی‌کنم، اطف بزرگی در حقش انجام می‌دهم،

چه در درستان بدهم از این قضیه درین بزرگی

مقطع ادبی

نویسنده: ایوان واژوف

ترجمه: میرک

نمایش نامه‌نویس بلند شدند خدا حافظی گردند.
همین که آن‌ها به اتفاق صاحب‌خانه که
مشایعت‌شان می‌کرد از اطاق بیرون رفتند
«پوچارگوف»، چنین آغاز سخن کرد:

باید صریحاً گفت که با وجود بعضی جواب‌های مثبتی
که برای «کوشایف» قائل شدم - این خصایل
نمی‌توانند نتایجی‌تر شعر او را تحت الشاعر قرار دهد
من معتقدم که اشعار او سنگین و حتی کسلت‌آور
است.

اکثریت خضار با او هم صدا شدند و صدای اصحیح
است از هرسو بروخت
و ابراردوف، منقد اعلام داشت که:
- نفس اشعار او این است که بی‌حال است. روح
ندارد، بی‌جان و مرده است.

علوم شده‌ممه با این نظر ایشان هم موافقند
دکتر «جان جان» «دیگونوروف»، نمایش نامه‌نویس را
آماج تیر تعریض خویش قرارداد و گفت:
- نمایش نامه‌های ادیگونوروف - البته به طور کلی
فائد... چه بگوییم... فاقد ارزش نیست. ولی اگر
بخواهیم از آن‌ها انتقال راثیر دراماتیک داشته
باشیم چشم داشت ع بشی است جز مکالمه خشک
چیزی نیست. مکالمه خشک و مصنوعی چند نفر
متکلم حاضر جواب او در واقع نمایش نامه‌تویس
نیست. تقلید نمایش نامه‌نویس‌ها را در می‌آورد
همه حاضر تصدیق کرده گفتند.

از این حین حق با دکتر «جان جان» است
«دیگونوروف» واقعاً نمایش نامه‌نویس ضعیفی
است.

آن شاعری که خضار هایه به بلغارستان، نامیده
بودند - از گوشاهای صدا در آورد و غران و خروشان
گفت:

- نه تها ضعیف است بلکه همیع است
واز شدت هیجان فیجان جای خود را واگوئن کرد
و جای ریخت

در این هنگام دو نفر دیگر: «درایچف» رمان‌نویس و
«دورمانچیف» مؤلف داستان‌های عامه‌پسند که
حضرات «گوگول ماء لقب داده بودند - پرخاستند و
به همه شب به خیر گفتند و رفتند.

ابراودوف، منقد چنین آغاز کرد:
- الساعه درباره رمان تاره «درایچف» صحبت در
میان بود و من متوجه شدم که همه شما ارزش
فوق العاده‌ای برای آن قابلید. غلو می‌کنید... ولی
من شخصاً نمی‌فهمم که راز موفقیت بی‌جای این

مورد بحث قرار گرفت و همه یک دل و یک زبان
آخرین تألیفات هر یک از نویسنده‌گان حاضر در
مجلس را ستدند. هر چه تعارف و محیز در جسته
داشتند تحول یکدیگر دادند.
شعار آبدار و نغمه‌مانند «کوشایف» شاعر را زاده
طبعی نیرومند سرایت‌های مستعد و هنرمند
شمرند.

مجموعه جدید شعرهای اوریلوف، را آگنده از
احساسات، صمیمیت و صداقت دانستند و گوینده
سخن‌سنج آن را «هاینه جوان بلغاری» خوانند.
منظومه تازه «چارگف» را مجسمه‌ای رسیا و
مرمرین خوانند و فانتزی سرکش و طبع ظریف او
را با تحسین و افرین سویند.

سلامت زیان و مزایای عالی هنری را که در
داستان‌های «دورمانچیف» نهفته بود با سور و
گرمی تلقی کردند و مؤلف را «گوگول ملت بلغار»
خوانند.

زرقای نظرات فلسفی دکتر «جان جان» و شیوه
بیان آخرین نمایش نامه دکتر «دیگونوروف» و
منطق قاطع و استدلال محکم منقد جوان
«ابراودوف» و سادگی انشاء «درایچف» رمان‌نویس را
به عرش اعلا رساندند و همه به یک زبان گفتند که
آخرین داستان وی از لحاظ صحت نکات روانی و
ترسیم احساسات پر شور با «گوزپشت نزدام»
و «دیکتور هوگو» برابر است.

سیل الطاف و تعارفات متنقابل بدوتن و قله ادامه

داشت. تاج‌های افتخار را کریمانه نشار یکدیگر
می‌کردند حسن نوجه همگان به یکدیگر، بر اثر
مداخلی‌های مستی اور و نطق‌های شرین، هر
لحظه استوارتر می‌گشت. صاحب‌خانه رسایا گوش
بود و با شعف و سرور و افر از این موسیقی
دل نشین.

او نخستین کسی بود که چنین معجزه‌ای کرد و از
این موفقیت در پوست خود نمی‌گنجید. اور
صمیم قلب خانه مهمان تواز و چای و لب‌خند
خوبیش را وقف شب‌نشیبی‌های ادبی روزهای
پنجه‌نبه کرد.

البته او از قدم‌کاری‌های بزرگتری هم درین
نداشت، فقط مایل بود خانه‌اش چیزی شبیه به
«اتل رامبویه» بلغارستان شود.



گلست‌گو بسیار گرم و زنده بود. موضوع سخن هم،
بدیهی است، ادبیات بود.

تمام پدیده‌ها و آثار فکری هنرمندان پایتخت

این بار می‌بایست «چوچارگف» طعمه غیبت ایشان
پاشد. ولی «چوچارگف» پشت گردن را خارند و از
جایش حرکت نکرد.
صحت گرم نمی‌شد.

دکتر «جان جان» گویی اتفاقاً متوجه شد که در
خانه منظر «چوچارگف» هستند و این نکته را با
اعتنایی و خون‌سردی بوی یاد آور شد.
«چوچارگف» پاسخ داد:

- می‌دانم چرا انتظارم را می‌کشید. مجله‌ای در کار
لیست نمی‌خواهم مجلس گرم دوستان را ترک
گویم.

بعد سیگاری آتش زد و دیگران دزدانه نگاههای
غضبه‌ناک به او کردند.

دکتر «جان جان» ساعت از جیب درآورد و در
پیشانی سه چین مستقیم شبیه به حرف پیدید
آمد. زیرا که گویاییش از مدتی که در نظر داشت در
آن مجلس معطل شده بود. مجبور بود همان شب
کاری فوری و فوتی را تمام کند و از جایر خاست و
گفت:

- نزدیک ساعت دو است، آیا وقت مسترق شمن
نویسیده؟ ولی همکارانش معتقد بودند که چندان
دیر نشده است و به علاوه باید منتظر پنه لوق بود
و با او خداحافظی کرد.
اپراودوف، گفت.

Noteisse obligel.

«چوچارگف» اظهار داشت:

- نمی‌دانم چرا خوابم می‌آدا

ا. گولیف، روزنامه‌نویس با ناشک‌بیانی گفت:

- تو برو ما از دنبال می‌رسیم

دکتر «جان جان» که لبخندی بر لب ولی خشم
فراوان در دل داشت دست همه را فشرد و بیرون
رفت.

نخست، بعد از رفتن او، «چوچارگف» رشته سخن را
به دست گرفت:

- آقایان، عقیده شما درباره دکتر «جان جان»
چیست؟

زمانی امید می‌رفت که استعدادی بروز دهد. ولی
سراجام عالم نمایی بی شمو و از خود راضی از آب
درآمد. اما زمانی، واقعاً مایه امیدواری بود. یعنی،
البته این عقیده من است...

گولیف، اعلام داشت:

- عقیده است کامل‌ا صريح

- چه کسی در محله روشی تازه او را نیافر نماید؟

کتاب چیست... قهرمانان آن بی‌ونگ و بو- و
داستان دور از حقیقت است. گرچه هنوز آن را
نخوانده‌ام. «چوچارگف» بگوییم آخر، این کتاب
چه چیز ارزش‌های دارد که این همه تعریف‌ش
می‌کنند؟

مخاطب وی پاسخ داد:

- من هم نخوانده‌ام ولی شنیدم که تالیفی است
عاری از خلاقت، قبرتاش است.

- پس چرا این همه ازش تعریف می‌کنند؟
در این موقع دکتر «جان جان» دستی به ریش دراز
و جوگندمی خود گشید و به لحنی سخت گفت:

- یکی از خصوصیات جامعه ما این است که از لحاظ
فکری نایاب است و فاقد ذوق سلیم و سلیقه
درست است. البته این حقیقت غم‌انگیزی است
اپراودوف! سخن خوبیش را دنبال کرد:

- اما راجح به دور مانجیفه. او نویسنده
داستان‌های عامه‌پسند است و نمی‌توان منکر شد
که استعدادکی دارد. ولی از لحاظ ادبی و هنری
باکل آدمی عقب مانده است. دائماً جملات معینی
در تأثیفاتش تکرار می‌شود و این واقعاً
تحمل نایاب است.

نقطه‌های تعلیق فراوان می‌گذارد و آدم واژه
می‌شود...

اوریلوف، شاعر تذکرآ گفت:

- از دیگران می‌ذدند

دیگران نیز تکرار کردند:

- بله، بله، می‌ذد. بی شرمانه می‌ذد

- بگویید بیستم، چه کسی این شیاد دست گنج را که
داخل چرگه ادبیات گشته «گوگول، نامید؟

کسانی که هنوز مجلس را ترک نگفته بودند چون
دیدند به این انسانی و بی رحمی غایبان را از ازیکه

کسی میل نداشت خداحافظی کند و بروند. ولی
سرایجام اوریلوف، شاعر دل به دریا زد و پس از
تودیع رفت.

به محض این که صدای «هاهنه» از پایین پله کلن به
گوش رسید، «چوچارگف» دستی به سر طاس خود
کشید و گفت:

- این اوریلوف، هم بی استعداد نیست. ولی البته
این فقط عقیده شخصی من است...

یکی دیگر محنطه به کمک او آمد و گفت:

- احسانی که در اشعار خود بیان می‌کند غیر
طبیعی و قلابی است...



دکتر «جان جان» وضعی اندوهناک به خود گرفت و

زیر لب گفت:

- آدم را مایوس می‌کنم...

فقط پنج نفر مانده بودند هر یک منتظر بود که

دیگران بروند و او آخری باشد.

صاحب خانه برنگشت. یعنی مهمان رسیده بود و او

در اتفاق دیگری از ایشان پذیرانی می‌کرد.

خدمتکار «چوچارگف» آمد و او را به خانه خواند و

اطلاع داد که خانم به بستر رفته است.

«چوچارگف» چین و بر جین افکند و به خدمتکار

امر کرد بروند و به خانم بگوید بخوابید و او هم الساعه

می‌آید.

حضور نگاه پر معنایی به یکدیگر کردند، شکم

بدگویی را اصحاب زده بودند.

وقتی زلیخا رفت، مصیب نبود. شب که آمد مادر گفت. رفتنا و این را ته به مصیب که به حبیب گفته بود و حبیب فقط سرش را تکان داد... مصیب آن شب تا صبح یلک نزد و صبح که شد راه افتاد. به دنبال آن دو تکه ذغال سیاه که در گردی صورت زلیخا نشسته بود و شب بلند زندگی اش را رقم زد.

فردا و فردا بعد و همه فرداهای بعد را مصیب پرسه زد. هر جا که می‌دانست و هر جا می‌توانست بکی از همسایه‌ها گفته بود طفلك اعلوم نیست چه به روز این پسره آورده‌اند که این جوری حیرونه این را به حبیب گفته بود و حبیب جوابش را نداده بود و نه او و نه هیچ کس دیگر نمی‌دانست که چرا مصیب شیع سرگردان کوچه سرکهای‌ها شده است

شیی که خبر زلیخا را آوردند مصیب نبود. از مدت‌ها قبل نبود و کسی نمی‌دانست کجا است. مادر گفته بود: گورم‌گش، پسره خل، رفته ته کوچه سوختون واسه خودش خونه گرفته و مصیب ته کوچه زیر طاقی مرتفع قصاب برای خودش خونه گرفته بود و برای زلیخا خبر زلیخا را اول مادر شنید و دو دستی زد توی سرش و بعد به حبیب گفت: دختره خودشو آتیش زد حبیب مات مانده بود و بعد گریه کرده بود و بعد پرسیده، آخه واسه چی؟ مادر گفت: می‌خواستن شهرش بدن می‌گفتن یارو چوب‌دار بوده از اون پولدارها! دختره هم راضی بود. اما به روز که هیچ کس تو خونه نبوده به پیش نفت می‌زیزه رو خودش و کبریت می‌کشه. وقتی مردم می‌رسند می‌بینند جز غاله‌اش افتاده کنار حوض

المصیب گفت: زلیخا

زلیخانگاهش کرد. با همان دو تکه زغال سیاهی که توی سفیدی صورتش بود و بعد مصیب گفت: دیگه هیچ وقت نمیری امیریا و زلیخا گفته بوده نه! هیچ وقت و مصیب با همه نگاهش او را بیلعد و بعد گفت: هیچ کس بیدامون نمی‌گنه همین جایا هم می‌مونیم مگه نهاد و زلیخا خنده‌یده بود. مگه عیبی داره که خونمون تو کوچه سوختون باشه؟ هان امی دونی چرا اسم این کوچه رو

لکن برضی

گوntرگراس

ترجمه: اسدالله امرابی

پس ماریا هم مشکلی تحوه‌هد داشت. تازه او زیاد با ماکار نکرده بود. زنی که جلوی من ایستاده چشم‌های ورم کرده‌اش رامی مالد و نفسش را بالا می‌کشد. حتماً او هم قطاری داشته که رفته است. به گمانم او هم باید مثل من منتظر نمی‌ماند. آخر آدم که نمی‌تواند رفتن قطار را تحمل کند. ماریا کنار پنجه نشسته بود پشت سوم رانگاه می‌کنم آن پایین ردیف کلاه‌ها صف کشیده. فقط کلاه می‌بینم و خوشحال که صورت آدمها را نمی‌بینم فقط کلاه. بالا رانگاه نمی‌کنم. اما بزمی‌گردم. کاش برنمی‌گشتم آن بالا جایی که پله‌های گردن زیر سکوی پلاستیکی فرو می‌رود و کلاه‌ها محبو می‌شود. دو نفر ایستاده‌اند با چهره‌ای عبوس، لابد انتظار مرا می‌کشند. پل‌برقی به کندی مسافران را بالا می‌کشد توی صف می‌ایستم تا نوبت من برسد همه لباس پاییزی به تن دارند بین دو بارانی پوش جامی گیرم که بیو مطبوعی دارند. بالا رفتن با پل‌برقی جه خلاف جهت پیش‌کش احساس امنیت روی پله برقی مسخره است. تا وقتی بکی جلو و دیگری پشت سرت نفس می‌کشند کسی نصی تواند به زور پایاد وسط

پله برقی چرا فکر می‌کنم ماریا الان از شهر خارج شده سر وقت هم به برمراهان می‌رسد گمان نمی‌کنم مشکلی برای او پیش بیاید شولت نوگل سانگ می‌گوید باید به او اعتماد کنیم. ردخول ندارد راحت از مرز رخش می‌کند. از سوئیس می‌فرستادیم بهتر بود به من گفته‌اند شولت نوگل سانگ قابل اعتماد است. کارش همین است برای کسی مشکل پیش نیامده، آن دو نفر می‌روم

زیخا



هوشنگ پور رباب

چرا سرشن داد زدم؟ هان
این را مصیب به خودش گفت یا به یوسف کلاندایی
و یوسف کلاندایی به حبیب گفته بود یه فکری

والش یکتین اجوانه خدارو خوش نمی آمد
و حبیب فقط سرش را تکان داده بود.

هیشکی تو اون خونه نبودا ما می دونستیم، همین
من می دونستم اما خوب خیلی ها فکر می کردند زن
داره کبرا خانوم قسم خورده بود که صدای زلیخا
رو شنیده اما هیچکس اوتو ندیده بود اینها را
یوسف کلاندایی به حبیب گفت و مصیب روی تخت
بیمارستان ماسیده بود و نگاهشان می کرد.

شب هفتم بود که مصیب افتاده بود روی تخت و
زلیخا را صدا می کرد. صدای ادان که بلند شد
 المصیب تاگهان نعره کشید بلند و کشدار و زلیخا را
صدای کرد.

پرستار که آمد مصیب داشت نعره می زد و بعد دکتر
آمد و بعد حبیب که از راه رسیده بود
زلیخا... .

صدای مصیب از پنجه ریخت و پخش می شد در
هوای غم زده غروب بیمارستان حبیب و پرستارها
 المصیب را گرفته بودند و او نعره می کشید و بعد آرام
شد آرام و آرام تر.

حالات اصلاح صدای آن را آنرا آذا
این را دکتر گفت و بعد اشاره کرد به پرستار. اگر باز
هم بیدار شد یکی دیگه یهش بزن را

حبیب نگاه کرد به صورت رنگ پریده مصیب برادر
انگار ده سال پیر شده بود. حبیب با انگشت قطره
اشکی را که از چشم سرازیر شد پاک کرده و رفت
به طرف پنجه رو و داشت به آسمان غم گرفته نگاه
می کرد که یوسف کلاندایی آمد
-سوختا-

حبیب برگشت به طرف یوسف که در آستانه در
اتفاق استاده بود.

خونه آتشیش گرفت اخاکستر شد
حبیب نگاهش کرد مات و منگ و یوسف گفت:
همسایهها می گفتن صدای جیغ زلیخا رو شنیدند.
می گفتند هیچ کس تو خونه نبوده اما وقتی خونه
آتشیش گرفت صدای شنیدن که فریاد می زده
مصیب، مصیب اما هیچ کس هیچ کاری نتوانسته
بکنه هیچ کاری.

گذاشت سوختون ام گن، یه دختر و پسری بودن
که همدیگر و می خواستن، بعد دختر رونمی دن به
پسره اونوقت به روز پسره می آد یه بیت نفت
می ریزه رو خودش و رو دختره «بیقیه رو هم
می پاشه تو خونه و کبریت می کشه می گن هنوز که
هنوزه از توی اون خوابه ای که ته کوچه است
شبها صدای ناله و شیون میاد مردم گفته بودند
بعد از این که خونه آتشیش گرفت صدای نالمهای
دختر و پسره تامدتها از تو خرابهای خونه
میوشه و هنوز هم میاد
 المصیب اینها را گفته بود و زلیخا نگاهش کرده بود.

حبیب به مادر گفته بود: آخه واسه چی گریه
می کنی؟ واسه خاطر اون پسره خل و مادر گفته
بود اولاد مادر اجه فرق می کنها اولاد هر چی یاشه
اولاده و بعد گریه می کرد، ساعتها، مصیب ته
کوچه سوختون با زلیخا خوش بود.

شب که می آمد شامش را می خورد و بعد می رفت
نمازش را با صدای بلند می خواند می آمد گنار
زلیخا می نشست چای می خورد و با زلیخا حرف
می زد و زلیخا نگاهش می کرد و لبخند می زد فقط
لبخند می زد.

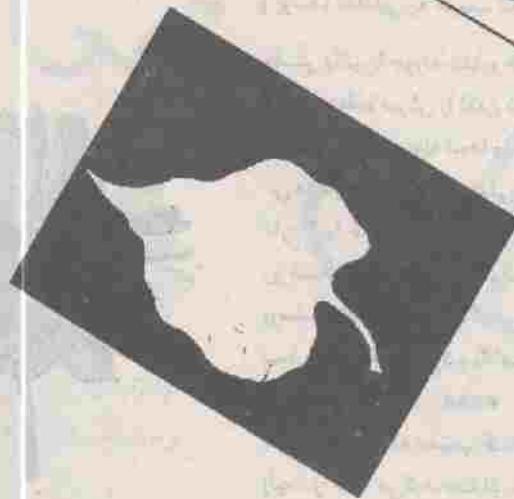
المصیب عادت داشت که زلیخا دو تا استکان چای
بریزد و بعد رویه روی هم بنشیند و مصیب گوشش
را بچسباند به رادیو و نگاهش را بدو زلیخا که
روبه روش نشته بود و این کار هر شب بود و...
 المصیب چای را ریخت و رفت که وضو بگیرد چرا
آن شب زلیخا چای ریخته بود مصیب گفت:
خستم، لاید از این که سرش داد زدم دلخوره و
رفت که نماز بخواند و بعد برگردید روبروی زلیخا
بنشیند و نگاه کند به این دو چشم سیاه که شب
بلدای زندگی اش بود

می دونی چه زلیخا هیچ کس نباید بفهمه که تو
بیش منی اگه بفهمن میان این حا سراغمون،
اونوقت تو، رو از من می گیرن تو که دلت نمی خود

من، می گفتی کور شتا می ده مادر، کور مادرزاد
می گفتی نمی بینی هر چه کور و کجل و پایرهنه
است حلوا حلواش می کنند؟ داد می زدی چشم
توی چشمهاش بچه و زندگی که نداری مرد، عزیزی
خوب، حق داری

سوهان را می بینی حالا؟ می گفتی فربان خدا
جای بخت سفید موی سفید نصیبیم کرد، بایاهم که
رفت گفتی هر کسی پیشانی نوشته هاره عوض
شدنی هم نیست فاپای گورا پیشانی نوشته ماچی
بود مگر؟ یادت هست چه کردی آن شب؟ چه طور
می کوییدی سرت را به دیوار و موهات را
می کنندی؟ بار چندم بود راستی که چادرت
می گشید روی خاکها و موهات شده بود سرخ
سرخ توی نور قاتوس، بگو اتش که زبانه می گشید
دست بایا را چسبیده بودی و پاهات را می گشید
روی خاکها مأموری که بایا رامی گشید با پا کویید
تخت سینه ات. داد زد بایا، حرامزاده حرامزاده
کارش نداشته باش. تو دهنی خوردباشت دست
ول که نکردی تو، چسبیده بودی به دست هایش.
دیگری که ریزه بود و فرز تف کرد توی صورت ات.
داد زد وغ چه خیرهای پیتارها داد زدی شرکم را
می زنی می بزی خیرگی نکنم چه کنم می غیرت؟
داد زد این هم شد مرد، با چجه های مردم.. بد بخت،
شکایت شده ایش بیچاره رو به بایا کرد که خونی
بود صورتش. گفت: زن به این خوشگلی داری
پدرسگ، با چجهها... تف کرد توی صورتش بایا و
کشیده ها بود که آمد توی صورتش. افتاده بودیم به
گرید. من بودم و سهیلا و ماه متیر که شیون می کرد
توی بغلش. غش کرده بود از گریده دم در که افتادی
توی تاریک و روشنای حیاط می دیدم که خیرهای
به ما چادرت مقاله بود و رد کشیده شدن ات مانده
بود کف حیاط انگار جویی کننده باشیم راه آب
حوض، مرده بودی انگار خشک خشک عین تنه
انجیر، قدر گذشت که افتادی یکه بشه شیون و
موکندهن؟ عین گوستند یا بهزاد غلت زدی افتادی
کف حیاط. نفره می زدی خدایا تا کی؟ تا کی؟
می کوییدی توی صورت ات می گفتی ورم دار خدایا
ورم دار راحتم کن اگر یه مان بیشتر شد ما وفتی
غلت و افلات ات را دیدم. داد زدی پس جرا
تولههاش را نبردید تخم حرامها بیاید ببرید ببرید
حرام لقمهها اوستا رحیم بود یا عموم صفر که آمد
دید چه حالی شده ایم ما و چه معركه ای کرده ای و
زنش هم آمد. همسایهها هم یکی یکی رسیدند
عڑاخانه شد خانه و کی خوابید آن شب تا صبح؟ از
توی بچه های کی گفت آسایش به ما حرام شده از
دست این ها که شنیدی و کوییدی توی صورت با

قصه جوان



بر بام بلند بام

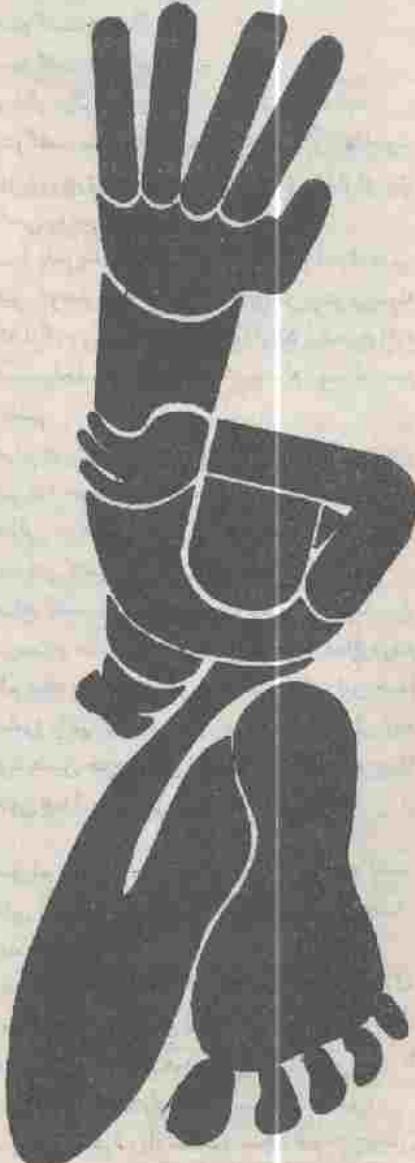
● منیرالدین بیرونی

یادت هست می گفتی سفیدی مو ارشی ماست؟
رنگ می زدی موهات را رنگ که نبود خنادم
دستت بود همیشه با کتیروا یک بار شله توی کاسه
خنا و کتیروا زده بودی که رسیدم گریده بود آن شب که
چشمها و اجال می کرد. توی کیساشان می گذاشت
و چال شان می کرد توی با چجه پای انجیر پیر که
اقاجان گاشته بود. وقتی که مانیو دیدم هنوز
گفت بعد از من مرد خانه ام توی پسر
می فهمی؟ نمی فهمیدم پرسیدم چرا، چرا
چال شان می کنی؟ گفت می کارم شان پسر،
می کارم شان گفتم چرا؟ گفت اقاجان انجیر گاشت
« من هم این ها را تا تو بزرگشی جوانه می زندند
گفتم من چی؟ من چی بکارم؟ خنید و هی های
کشید. دیدی دیدی جوانی نکرده پیر شدیدم عزیز؟

عصری که پرسید چی شد یادت هست؟ بعد
امدن ات باعمو صفر گفتی صح تا حالا نشستم
پشت در تا یک سوراخ واکنند بگویند هم چین
کسی ندارم، کسی هم که پیدانیست که حرفش
بزنی یک لب می بینی پشتاش سبیل قبطانی،
حرام لقمهها رو که نشان نمی دهند تف شان کنی.
گفتم عمو صفر یعنی چی؟ گفت چه می داشم چه
می داشم گفتی می خنندن صدایشان می آید که
می خنندن چشم پاره گی هم می گنند از تو همان
سوراخ نگفتی تو، عمو صفر گفت ولی گفت گفتند
چه زن خوشگلی چه پر و پاچه ای ماشاء الله اگفت
تف کرد توی همان سوراخ و آمدیم گفت دم در
گفتم نی تاموس ها، خواناندند بیخ گوش ام
ماه منیر شیون می کرد و شیر نمی دادی ش.
داد می زدی زمیر بمیر راحت شو بدیخت سهیلا
که بغلش می گرفت می گفتی تو هم بمیر همه همان
بمیرید نکیت ها به عمو صفر می گفتی چقدر گفتم
چقدر گفتم به خرجش رفت مگر؟ سرکرده بود تو
کتاب که جیغ بجهه اش را نشودا
شبها ماضنیر به بغل تن لرزه می گرفتی به هر
در زدن چشم می دراندی تو حیاط عمو صفر که
می رفت فوت می کردی به در و دیوارها، به من
سهیلا... سهیلا

گل شده ماهمنیر زیر دستاش می داشی؟ دو
ماهه قالی زنیم پایین می کشد سهیلا یادش داد
از همان بجهه گی دار و کرکها پای عمو صفر
باتی شن گردن خودش، گفت ما که چیز خواندیم
کجا را گرفتیم؟ خواستگاری شن که آمدند به من
می گفت پایا... به سهیلا گفتم بگو، گفت نه نه. گفته
بود عزیزم کجاست؟ گریه می کرد سهیلا می گفت
چرا؟ چرا؟

آن شب که آمدی با چشم های سرخ یادت
هست؟ چه لرزی بود توی دستهات!
عرق می ریختی شر و شر و سهیلا که خوابید
گفتم چی شده عزیز؟ گفتی بخواب گفتم چرا
می لرزی؟ گفتی شوهرم شدی حالانکتی؟ رخت
چرکها را ریختی کف حیاط و کوت پارچه های
سفید این و آن که می شستی و می شستی از
صدای گریه بیدار شدم چنگ توی پارچه ها زده
بودی و شانه هات می لرزید سهیلا هم بیدار شد و
افتاد به گریه... ماه منیر هم که می رفت گریه
می کرد گفتم بخند دختر بخند شگون ندارد گریه.
گفت عادت کرده بودیم به هم، مونس هم بودیم
شبها گفتم قندهار که ترفته دلت که گرفت... زدم
بیرون و می بینی که
کاشکی بایا هم خاکی داشتا



دستها و سهیلا که دید دوید از ایوان و افتاد از
بلهها و مجده شد تا ته سردار از دماغش مثل لوله
خون راه افتاد و هر چه کرد اوستا رحیم بتنلباند
که نیامد. خاکستر و ابریشم سوخته ریختند توی
دماغش قایدهای نکرد. سرش را که بالا می گرفتیم
خون از حلق اش سرازیر می شد و می رسید به
خفه گی، بیخ آور نند مالینند به ملاجش که از حال و
هوش رفت. صورتش شده بود گهربا، عین صورت
آقاجان وقتی پای حوض خوابیده بود کفن بیچ کی
فهمید روز شده اصلاً تا عمو صفر که سهیلا را بود
درمانگاه؟ دردهات را تو که نمی کنم عزیز؟ از نه
بلقیس که سیلی خوردم یادت هست؟ اجاق
کوش گفته بودم انکار گریه می کردم که دیدم و
سیلی م زدی گفتی مرد گریه نمی کنه می چنگدا
چنگ باکی عزیز، چنگ باچی؟ از زیر پتوکه سری
می کشیدم می دیدم توی قرمایی قافوس اشکت به
پنهانی صورت گریه می کرد سهیلا و بیواس
می گفت توی گوش هام بایا کجاست؟ به شوخی
گاهی می گفتی به بایا که دل امش دل است
همه اش خون است بی پیر، و بایا اخم می کرد
می گفت تو هم چوب می زنی زن؟ هر چه فکر
می کنم می بینم کج نبود بارمان کج نبود و چه
می داشم چه می داشم

توی درمانگاه سهیلا را یادت هست روی آن
تحت زنگ زده با آن کهنه پارمهای زرد و چرب؟
چشم هاش را دوخته بود به سفه بی حال بود و
بی رمق خط خون کشیده شده بود تا زیر
گوش هاش و زیر سرش خیس بود خیس خون
موهانش را آن طور چسبیده به هم یادت هست?
انگار علفهایی باعجه که مثت مشت می کنند این
شب و به سرت می ریختی. گفتم سهیلا نفهمید
بعض کردم، گریه کردم نای دینام را هم نداشت
پلک نمی زد. چشم هاش به خشکی لب های قرک
تیک اش بود. پرستار چاق که آمد و نیض اش را
گرفت نگاه به سرمهان کرد گفت چیزی نیست
چیزی نیست گفتم آقا خون، خون رفته ازش اشاره
به خط خون پیرهنش کردم که می رسید تا گودی
شکمش یک چاله خون. گفت گفتم چیزی نیست
و رفت نگاه به خونابهای زیر گردنش کردم
چسبیده بود به گوشوارمهای، یادگار عروسی ت
لب واکرد. انگار توی خواب بگوید بایا و گفت. داد
زدی مرد فرد مادر، داد زدی جانم را بگیر خدا
جانم را بگیر نگام داشته ای که چه؟

هنوز دو دو می زند مردمکه هاش توی
حلقه هایی سه، یادگار همان وقتها دلو اپسی شی
را هم با همان لب گزه های بچه گی ش می پوشاند

بانخل‌هادر آسمان

سالومه اسماعیلی



- اگه اون لیاقت‌شو نداره پس کی داره؟ و... داره گناه
می‌کنه ما که جز اون کسی رو نداریم
سلمان زیر گوشم گفت: به جون ننه گمونم خود اقا
باشه،

گفتم: «کی؟»

گفت: «سید».

گفتم: «ربات را گاز بگیر بدینخت».

صدای در که آمد پدر سفره را مچاله کرد و سلمان
را صدا زد، پده به مادرت، تو نیای هاده
سلمان سفره را گرفت و آرام گفت: «صبح جان
نورکرم هر چی شنیدی بهم می‌گی؟»

همه بلند شدند، بلند شدم و گفتم: «خیالت راحت

بر و تابلا منم بیرون نکرده».

پدر دست سید را گرفت و به زور بالای اتاق کشان
خالو آذنان نشاند. همه ساکت تکیه داده بودند به

بسی ها که دور تا دور اتاق چیزه شده بود و

نکاهشان به خالو آذنان بود.

خالو گفت: «سید؟»

سید گفت: «خالو جان».

و خالو دیگر چیزی نگفت و به پدر خیره شد.

پدر گفت: سید جان قریون جدت برم تو تها آخوند
این دور و بری اولاد پیغمبرم که هستی ما از تو بیتر

کسی رو سراغ نداریم.

سید نفس بلندی کشید و گفت: من فقط در من

دین خوندم حاج یونس خدا خودش بهتر می‌دونه

که لنگ می‌زنم، به قول شما اولاد پیغمبرم اگه

هستم لطف خداست، دعا کنید برام روسیاه جدم

نبلشم.

عبدو دست گذاشت جلوی دهنش و آرام گفت: «ناز

می‌کند. جوان است. هزار فکر به سرش است

جوانی خودمون یادتون رفته؟».

بعد آهی کشید و زیر لب گفت: «هی... کوکب...»

صالح گفت: سید جان آخه ما بدون پیشمنار

درست و حسلي چه کنیم والله دل و دماغ مردم

کم شده برای نصار هر روز یکی جای اون خدا

بیامز را می‌گیرد، پریورز که عبدا... پیشمنار شده

بود همین حاج یونس نموده بود مسجد، چرا؟

چون عینا... دخترش رانی ده به حسیاج،

صورتم داغ شد روی یاهایم جایه جاشدم و گفتم:

«کی از اون دختر خواست؟ مگه تعطی دختر
است؟»

سلمان داد زد: «من یک بار دیدمش داشت

می‌رفت اسمون».

پدر مستمال چوبی را که کنار سفره بود پرت کرد

طلارش و گفت: «الله الله... این فضولی ها به تو

نیومده بجهه پاشو سفره را جمع کن».

«آخه چی می‌گه حرف حسابش چیه؟

«می‌گه لیاقت‌شو ندارم!»

سلمان سرش بالا بود خیره شده بود به نخلها.
آرام سوت زدم: «نگاه کن چه باری دادند، وضع خالو
امسال تویه».

گفت: «مویینی چه تکانی می خورند؟»
گفتم: «ازه باد می آید».

گفت: «نمای می خوانند»
گفت: «می شنوم».

تگاهم کرد: راست می گی داداش صباح تو هم
می شنوی؟»

گفتم: «مگه گرم سید زن که نیست، بلند می خونند».

گفت: «نخلها رامی گم صداشون».

گفتم: «چرند نیاف یقه، بایا راست می گه هر جی
می گه».

گفت: «نه به خدا چشمات را بیند، می شنوی
حتما».

چشم هایم را بستم؛
دیوانه شده به مولا
ساکت عبدو می شوند.
قبول باشد سادات خالم
قبول باشد سیدجان
قبول باشد، قبول باشد.

نگاه کن آقایونس به نخلها می گویند».

جتنی شدند، از همان اول هم شک داشتم به
عقلش.

چشم هایم را باز کردم. سید و زنش رفته بودند
نخلها آرام ایستاده بودند باد نمی آمد. بوی عطر
سید مانده بود. پدر و بقیه از پشت نخلها بیرون
امده بودند عbedo پهنه شد روی زمین و زد توی
سرش و گفت: «ای خاک بر سر سرمهون با این
پیش نمازون، تمام نماز هامون باطل است».

بعد دسته ایش را دراز کرد و به آسمان و داد زد:
ای خدا، خدا، تو شاهد باش ما بی تصریبیم».

پدر گفت: «نه ما که خبر نداشتم عقل به گله اش
نیوده گمون نکنم نماز هامون باطل باشده».

صالح گفت: «شکر خدا که زود فهمیدیم، شکر،
حاج یونس امروز صباح را بفرست تا قلی از ظهر هد
سید، پیش بگه دیگه نیاید، یه دروغ مصلحتی هم
بگه که پیش نماز فرستادند برآمون از شهر، گناه
دروغش هم گرفتن من...»

سلمان تگاهش بآسمان بود. زدم پس گردنش و
گفتم: «دیال چی می گردی بچه، حسابی زده به
سرت تو هم؟»

سلمان گفت: «کجا رفتند؟ دیدی؟»

گفتم: «خونه لاید کجا می خواستی بروند؟
آسمون؟»

سلمان گفت: «ازه بخوبی».

- مـاـکـهـ نـمـیـ خـواـهـیـمـ فـضـولـیـ کـنـیـمـ توـکـارـشـ
مـیـ خـواـهـیـمـ بـیـنـیـمـ اـتـقـاـیـ اـتـقـاـیـ بـیـاـشـ نـیـشـتـادـهـ باـشـ،
کـمـکـشـ کـنـیـمـ، زـهـراـ سـادـاتـ مـرـیـضـ اـخـوالـ نـیـاشـدـ.

چـهـ مـیـ دـوـنـمـ بـرـاهـهـ نـزـهـ خـدـایـ نـکـرـدـ بـالـاـخـرـهـ
مـعـصـومـ کـهـ نـیـسـتـ سـیدـ سـلـمـانـ جـلـوـ آـمـدـ تـاـجـیـزـیـ بـهـ
پـدرـ بـگـوـیدـ. زـوـدـترـ گـفـتـ: «مـنـ بـیـامـ؟» پـدرـ گـفـتـ: «نهـ
خـبـرـ بـچـهـ باـزـهـ؟ تـازـهـ شـلـوـخـ مـیـ شـهـ بـوـمـ بـرـهـ؟»

سلمان عقب رفت.

گـفـتـ: «بـاـهـ مـیـ رـوـدـ؟»

گـفـتـ: «دـمـتـ گـوـمـ صـبـاحـ جـانـ».

صـبـحـ رـاهـ اـفـتـادـیـمـ دـنـبـالـشـ. هـوـاـ زـیـادـ هـمـ تـارـیـکـ
بـیـوـدـ مـاهـ خـوبـ کـمـکـ، مـیـ کـرـدـ تـاـ جـلـوـ بـیـاـمـ رـاـ
بـیـنـیـمـ خـنـکـایـ سـعـرـ کـرـخـتـیـ خـوـابـ رـاـ اـزـ سـرـمـانـ
مـیـ بـرـانـدـ سـلـمـانـ مـدـامـ بـهـ اـسـمـانـ نـگـاهـ مـیـ کـرـدـ.

آـرـامـ گـفـتـ: «هـزـارـ بـارـ گـفـتـ قـصـةـ تـبـافـ بـچـهـ، حـوـاسـتـ
زـیرـ بـایـتـ بـاـشـدـ زـمـنـ نـیـقـیـ، سـیـدـعـلـیـ آـمـیـزـادـ

بـعـدـ کـفـ، دـسـتـ رـاـسـتـشـ رـاـ روـیـ دـسـتـ چـهـیـشـ
سـلـمـانـ روـیـشـ رـاـ بـرـگـردـانـ وـ گـفـتـ: «بـهـ جـهـنـمـ، بـاـورـ
نـکـنـ».

- حـاجـ یـوـنـسـ رـسـیـدـیـمـ چـرـاغـشـونـ روـشـنـ اـسـتـ
اوـنـهـاـشـ.

- قـایـمـ شـوـسـلـمـانـ بـاـنـیـتـدـمـانـ.

دـقـیـقـهـ نـشـدـ کـهـ سـیدـ وـ زـهـراـ سـادـاتـ اـزـ درـ آـمـدـدـ
بـیـرـونـ دـنـبـالـشـ رـاهـ اـفـتـادـیـمـ. زـدـ بـهـ پـهـلوـیـ سـلـمـانـ

وـ گـفـتـ: «آـقـاـ سـلـمـانـ دـبـدـیـ اـنـدـرـ تـوـیـ آـسـمـونـ
گـشـتـیـ آـخـرـشـ هـمـ بـوـیـ خـوـنـهـ خـوـدـشـ بـوـدـ؟» گـمـونـ

مـهـمـوـنـیـ مـیـ روـنـدـ کـلـهـ سـعـرـ

سـلـمـانـ سـاـکـتـ بـوـدـ. قـهـرـ کـرـدـ بـوـدـ مـنـ اـزـ خـدـاـ
مـیـ خـوـاسـتـ حـرـفـ زـیـادـ مـیـ زـنـدـ هـمـهـ اـشـ هـمـ پـرـتـ وـ

بـلـاـ خـوـابـهـایـشـ رـاـ بـایـدـارـیـ قـاطـیـ مـیـ کـنـدـ. مـاهـ کـمـ

رـنـگـتـ شـدـهـ بـوـدـ. اـسـمـانـ مـیـاهـ بـهـ سـفـیدـیـ مـیـ زـدـ

بـوـیـ گـرـمـایـ آـشـنـاـ رـاـ مـیـ شـنـیدـ. صـدـایـ بـیـ رـعـقـ

اـذـانـیـ مـیـ رـسـیـدـ سـیدـ وـ زـهـراـ سـادـاتـ دـوـبـدـ

دـوـبـدـیـمـ اـزـ دـهـ سـیدـ خـارـجـ شـدـیـمـ. صـدـایـ پـدرـ آـمـدـ

«ایـ جـاـکـهـ نـخـلـسـتـونـ خـالـوـ اـذـانـ اـسـتـ».

اـذـانـ هـنـوزـ تـامـ تـشـدـهـ بـوـدـ. سـیدـ وـ زـنـشـ اـسـتـادـدـ

بلـنـدـ سـلـامـ دـادـدـ. پـدرـ وـ بـقـیـهـ دـسـتـپـاـجـهـ شـدـدـ

سـاـکـتـ باـمـاـنـیـسـتـدـ بـرـوـیدـ پـشتـ نـخـلـهـ.

زـهـراـ سـادـاتـ نـقـسـ نـقـسـ مـیـ زـدـ: «دـیرـ شـدـ شـرـمنـدـهـ

وـالـلـهـ»

بـهـ سـلـمـانـ نـگـاهـ کـرـدـ: «بـاـکـیـ اـنـدـ؟»

سـلـمـانـ گـفـتـ: «اـنـخـلـهـ».

گـفـتـ: «قـهـرـیـ هـنـوزـ؟»

گـفـتـ: «نـگـاهـشـانـ کـنـ صـبـاحـ».

زـهـراـ سـادـاتـ سـجـادـهـ بـیـنـ کـرـدـ. سـیدـ بلـنـدـ اـذـانـ گـفـتـ

گـفـتـ: «ایـنـ جـاـزـرـ؟ دـوـنـفرـیـ؟»

سـلـمـانـ گـفـتـ: «کـوـرـیـ؟ نـخـلـهـ رـاـ بـشـمـوـ»

گـفـتـ: «مـنـگـ شـدـیـ سـلـمـانـ چـیـ مـیـ گـیـ؟!»

بلـنـدـ پـدرـ کـهـ آـمـدـ مـطـمـنـ شـدـیـمـ کـهـ سـیدـ دـیـگـرـ

نـمـیـ آـیـدـ لـهـالـیـ بـلـنـدـ شـنـدـ استـکـانـهـایـ خـالـیـ چـایـ

رـاجـعـ کـرـدـ بـیـرـمـ کـهـ پـدرـ آـمـدـ وـ گـفـتـ: «کـجاـ؟ سـیدـ

مـیـ گـهـ بـیـرـمـ اـزـ شـماـ اـگـهـ قـبـولـ دـاشـتـ بـاـشـدـ صـبـحـهـ

نـیـاـبـدـ بـرـایـ بـاقـیـ اـوقـاتـ نـمـارـ مـیـ تـوـانـدـ بـیـاـبـدـ

ـ چـراـ آـخـهـ چـهـ فـرـقـیـ اـسـتـ مـگـهـ؟

ـ نـمـیـ دـوـنـهـ، قـسـمـ دـادـ بـهـ جـدـشـ نـخـواـهـیـمـ صـبـحـهـ

بـیـاـبـ

ـ خـوـابـ مـیـ مـانـدـ لـاـبـدـ.

ـ مـزـهـ نـوـیـزـ عـبـدـوـلـیـ اـگـهـ صـبـحـهـ نـیـاـبـدـ کـهـ

ـ اـیـ بـایـاـ، آـدـمـیـزـادـ اـسـتـ هـزـارـ جـوـرـ گـرـفـتـارـیـ دـارـهـ

ـ هـمـیـنـ جـوـرـیـ اـشـ هـمـ صـبـحـهـ هـمـیـشـهـ مـسـجـدـ خـالـیـ

ـ اـسـتـ چـنـدـ نـشـرـتـونـ صـبـحـهـ نـمـارـیـهـ جـمـاعـتـ

ـ مـیـ خـوـانـیـدـ؟

ـ رـاستـ مـیـ گـهـ وـالـلـهـ، آـدـمـ صـبـحـهـ کـهـ مـیـ آـیـدـ سـمـجـدـ

ـ یـادـ بـیـزـ قـرـمـیـ اـفـنـدـ، صـدـ رـحـمـتـ بـهـ زـنـهـاـ

ـ بـعـدـ کـفـ، دـسـتـ رـاـسـتـشـ رـاـ روـیـ دـسـتـ چـهـیـشـ

ـ گـذـاشـتـ وـ گـفـتـ: «صـفـشـونـ آـمـ، کـیـبـهـ آـدـمـ حـظـ

ـ مـیـ کـنـدـ نـگـاشـتـونـ کـنـهـ».

ـ آـرـهـ، مـخـصـوـصـاـ وـقـتـیـ مـشـکـوـبـ بـاـشـدـ بـینـ زـنـهـاـ

ـ عـبـدـوـ بـاـلـبـخـدـ وـ مـلـاـیـدـ گـفـتـ «خـنـجـالـتـ بـکـشـ

ـ کـوـکـبـ دـیـگـهـ عـرـوـسـ وـ دـامـادـ دـارـهـ».

ـ خـوـبـ دـاشـتـهـ بـاـشـدـ شـوـهـرـ کـهـ نـدارـهـ، تـوـهـمـ کـهـ دـوـ تـاـ

ـ زـنـ بـیـشـتـرـ نـدارـیـ.

ـ خـالـوـ گـفـتـ: «نـمـازـ صـبـحـ دـوـ رـكـعـتـ کـهـ بـیـشـتـرـ نـیـسـتـ»

ـ اـگـهـ رـاضـیـ بـاـشـدـ خـوـدـمـ مـیـ آـیـمـ صـبـحـهـ، يـکـ رـكـعـتـ

ـ نـمـازـ هـمـ پـشـتـ سـرـ سـیدـ عـلـیـ غـنـیـتـ اـسـتـ».

ـ عـبـدـوـ دـادـ زـدـ: «آـیـ وـلـلـهـ، بـرـایـ سـلـعـتـیـ خـالـوـ اـذـانـ

ـ خـوـدـمـونـ صـلـوـاتـ؟» وـ دـسـتـ زـدـ

668

ـ سـهـ رـكـعـتـ نـمـازـ مـغـرـبـ بـهـ جـمـاعـتـ مـیـ خـوـانـ، اـقـنـدـ

ـ مـیـ کـنـمـ بـهـ آـقاـ.

ـ یـعنـیـ صـبـحـهـ کـارـ دـارـدـ؟

ـ چـهـ کـارـیـ اـسـتـ اـزـ نـمـازـ وـاجـبـتـ؟

ـ خـوـدـشـ هـمـ کـهـ لـامـ تـاـکـامـ حـرـفـ نـعـیـ زـنـدـ، طـفـرـهـ

ـ مـیـ رـوـدـ هـرـ بـارـ.

ـ لـاـبـدـ صـبـحـهـ مـیـ رـوـدـ آـسـمـونـ، بـاـ فـرـشـتـهـاـ سـرـ وـ

ـ سـرـیـ دـارـدـ، گـفـتـهـ بـوـدـ دـنـیـمـشـ يـکـ بـارـ قـوـ آـسـمـونـ.

ـ فـرـشـتـهـ نـیـاـبـدـ حـتـمـاـ تـوـ آـسـمـونـ بـاـشـهـ تـاـ آـدـمـ سـرـ

ـ وـسـرـیـ دـاشـتـهـ بـاـشـدـ آـقـاـ سـلـمـانـ جـانـ. زـمـینـ خـدـاـهـ

ـ بـرـازـ فـرـشـتـهـ اـسـتـ

ـ لـالـالـاـلـ بـجـهـ گـشـتـوـ بـیـرـوـنـ.

ـ سـلـمـانـ اـسـتـکـانـهـایـ خـالـیـ چـایـ رـاجـعـ کـرـدـ، زـیرـ

ـ لـبـ قـرـمـیـ زـدـ، وـقـتـیـ فـهـمـیدـیدـ سـیدـ خـودـ آـقـاتـ

ـ اوـنـ وـقـتـهـ

ـ بـاـنـدـ بـرـیـمـ دـنـبـالـشـ جـمـعـ شـوـیـمـ پـشتـ درـ خـانـهـ اـشـ

ـ صـبـحـ زـوـدـ، بـیـنـیـهـ چـهـ کـارـیـهـ اـزـ نـمـازـ وـاجـبـتـ؟

ـ خـنـمـشـ تـگـیرـهـ خـدـاـ؟

«آنتوان دوستت اگزوپری» در ۲۹ زون سال ۱۹۰۰ ميلادي در شهر ليون فرانسه به دنيا آمد. او سومين فرزند «كتت سنت اگزوپری» بازرس کل ملياني و همسرش «ماري فالس» بود.

«اگزوپری» چهار ساله بود که پدرش را از دست داد و مادرش تاچار شد که با پنج بچه که دو نای آنها دختر بودند خانه‌شان در ليوز را ترك کند و به کاخ سنت موريس که متعلق به خواهرش و هر شش بود برود. خانواده «اگزوپری» مدتی در اين کاخ مانند و در عین حال بخشی از زندگيشان بيزد در منطقه «مول» که مادربرزگ «آنتوان» در آن جا سکونت داشت، می‌گذشت.

هنگامی که «آنتوان» ۹ ساله شده مادرش او را به آموزشگاه زیولوژي نتدام فرستاد، مدرسه‌ای که برنامه‌های درسی آشن بسیار فشرده و مستحب بود و معلمانی خشن و سخت‌گیر داشت و همین باعث شد که «اگزوپری» کوچک نسبت به درس و مدرسه اشتاق چندانی نشان ندهد و علیرغم هوش سرشار به عنوان يك شاگرد فامنظم و بازي گوش شناخته شود.

برای «اگزوپری» کوچک که عطشی شدید نسبت به شناختن ناشناخته‌ها داشت، تحمل درس‌های خشك مدرسه و تکرار طوطی وار آنها کشته شد. او میل شدیدی به کارهای فتنی و به خصوص ساختن وسیله‌ای برای پرواز داشت و دانما در اندیشه‌ی اختراق و مجرحه‌ای بود که بتواند با آن پرواز کند و این رویا چیزی نبود که معلمان سخت‌گیر او در مدرسه حوصله‌اش را داشته باشد و به همین دلیل «آنتوان» تاچار بود تا حد ممکن تخلیاتش را از آن‌ها پنهان کند. در سال ۱۹۱۲ «آنتوان دوستت اگزوپری» در يك نمایشگاه هواپيماي با يكى از کسانی که همیشه آرزوی دیدنشان را داشت آشنا شد. اين شخص خلبانی بود به نام «ودريين» و «آنتوان» چنان از دیدن او شادمان شد که همان جا يك شعر سه سطری نوشته و به او تقدیم کرد. اين شعر اگرچه کوکله و در عین حال بسیار ساده بود اما نشان دهنده‌ی تخلی قوى و در عین حال نگاه عارفانه «آنتوان» جوان به مسئله پرواز بود.

آن‌نوشته بود:

بال‌های لرستان زیر باد
موتور هواپيما، روح آن را در هوا نوازش
مي‌دهد
و خورشيد با سور ملابعش ما را نوازش
مي‌گند

در واقع تصویری که او از تجسم يك هواپيما در انسان به دست داده بود، نشان دهنده‌ی اشتاق و نگاه آرماني و شاعراني‌اش به هواپيما

نكاهي به زندگي آنتوان دوستت اگزوپری، خالق شازده کوچولو

متجم: پونه صادقی

با عشق از سياره‌اي دور داشت



● اگزوپری عاشق آسمان و پرواز بود شاید به خاطر گل سرخی که در سیاره‌ای دور دست تنهای مانده بود

● اگزوپری پنج بار چار سانحه هوایی شد و هر بار به شکل معجزه آسا از مرگ نجات یافت

کازابلانکا - تیموکتو آغاز کرد چند ماه بعد پیشنهادی به وزیر نیروی هوایی ارائه کرد مبتنی بر این که با هواییمای خود از پاریس به نیویورک برود و در ماه ژانویه سال بعد، پس از دریافت پاسخ مشتک، «اگزوپری» از پاریس به سوی نیویورک پرواز کرد. اما در مسیر همین پرواز هنگام برخاست از زمین چار سانحه‌ای بسیار خطناک شد که در زمین پنجین تصادف او به حساب می‌آمد، در این تصادف هواییمایش تکه تکه شد و خودش چار ضربه مغزی شدید و شکستگی جمجمه شد و علاوه بر آن چندین نقطه‌ی بدنی به شدت آسیب دید، به شکلی که هرگز نیز به طور کامل بهبود نیافت.

«اگزوپری» هم زمان با گذشتگی دو روان نقاشهای در نیویورک، کتاب «زمین انسان‌ها» را تکمیل و پیرایش کرد و در بهار سال بعد به فرانسه بازگشت و در ماه ژوئیه همان سال مقدمه‌ی کتاب «آن لیندربرگ» را نوشت و این مقدمه باعث فروش فوق العاده این کتاب شد.

«اگزوپری» در فوریه سال ۱۹۳۹ کتاب «زمین انسان‌ها» را منتشر کرد و سپس به آلمان رفت در ماه ژوئن، این کتاب جایزه‌ی بزرگ رم از اکادمی فرانسوی‌ها را آن خود کرد. این کتاب در آمریکا تحت عنوان «باد، خاک و ستارگان»، بر فروش ترین کتاب ماه شناخته شد. در ماه نوامبر، برخلاف نظر پیشکش که معتقد بود او هنوز آمادگی

دوره عالی هوافوری را در شهر بریست طی کند و با وجود آن که ذاتاً آدم حواس پرتوی بود، توانست گواهی نامه خود را بگیرد. در اوایل این سال نیز دومین جلد کتاب «پست جنوبی» را منتشر کرد و در اکثر سال بعد، به عنوان مدیر استخراج شرکت اتروپوستا به آرژانتین رفت.

سال ۱۹۳۰ یکی از بهترین سال‌های زندگی «اگزوپری» بود. در این سال او لقب شوالیه افتخاری را در هوافوری کسب کرد هم چنین تجات یکی از دوستانش که در یک طوفان برف در کوه‌های آند گرفتار شده بود، مقدمه‌ای برای تألیف کتاب «پرواز شباهن» او شد. یک سال بعد، یعنی در اولیه ۱۹۳۱، با کنسولوپوچین که بیوه‌ی یک خبرنگار آرژانتینی بود ازدواج کرد و مجدداً در خط کازابلانکا شروع به کار کرد. «اگزوپری» در این سال با مشکلات مادی زیادی روبرو بود ولی در همین زمان یک افتخار بزرگ نصیبیش شد و کتاب «پرواز شباهن» وی که با مقدمه «اندره زید» نوشته شده بود، یکی از جواهر ادبی آن دوره را به خود اختصاص داد. «اگزوپری» در سال ۱۹۳۲ به عنوان خلبان آزمایشی در شرکت «لتکوئر» انجام وظیفه کرد. در همین سال سومین تصادفش به وقوع پیوست که منجر به سقوط وی در دریاچه استنت را فلیپ، شد. در سال ۱۹۳۴، یعنی دو سال پس از تصادف، به عنوان وابسته‌ی سرویس تبلیغاتی در خط ایرفرانس مشغول به کار شد در این سال آموریتهای زیادی برای برگزاری کنفرانس‌های متعدد در فرانسه و کشورهای دیگر انجام داد. در همین زمان به عنوان بازیگر نیز توانایی خود را نشان داد و در فیلمی که «پیر میون» آن را می‌ساخت توانست در نقش بدل بازیگر اصلی فیلم، «بیر ریچارڈ»، در صحنه‌های هوایی ایفای نقش نماید.

سال بعد یعنی در سال ۱۹۳۵ به عنوان خبرنگار نشریه «تبهای پاریس» در مکو شروع به فعالیت کرد. «اگزوپری» در همین دوره با چهارمین تصادف زندگی اش روبرو شد و ناجار به یک فروند اجباری در شن‌زارهای ۲۰۰ کیلومتری شهر تاهره گردید. «اگزوپری» و کمک‌خلبان او پس از ۵ روز پیانه‌روی و سرگردانی سرانجام توسط یک کاروان از مرگ حتمی نجات یافتند و شاید بتوان گفت سرگردانی در این چند روز باعث شد که فکر تالیف «شازده کوچولو» در ذهن «اگزوپری» نقش بیندد.

در سال ۱۹۳۷ با «اگزوپری» شخصی خود «سیمون»، همکاری مستقیمی را با خط هوایی

بوداشتیاقی که سرانجام بنیان همه‌ی زندگی و حتی مرگ او شد.

«أنتوان دو سنت اگزوپری» چهارده ساله بود که مادرش به تاجر و برای تأمین هزینه‌ی اندک خود و فرزنداتش در بیمارستان «ست آبریو» مشغول کار شد. «أنتوان» و برادرش «فرانسو» را برای ادامه تحصیل به کالیجی در سوئیس فرستاد سه سال بعد

«اگزوپری» به دلیل بیماری قلبی برادرش مجدداً به فرانسه پرگشت، اما مدت کوتاهی پس از آمدن آن‌ها به فرانسه برادرش در ماه ژوئیه همان سال درگذشت. «أنتوان» در هاکتیور همان سال موفق به دریافت دبلم تحصیلی خود در پاریس شد. پس از آن ابتدا به مدرسه بوسونت و سپس به مدرسه سنت‌لویی وابسته به نیروی دریایی راه یافت. در سال ۱۹۱۹، پس از آن که در امتحان کتسی فرانسه مردود شد و نتوانست در مصاحبه حضوری نیروی دریایی نیز به موفقیت دست یابد، در مدرسه عالی هنر در رشته معماری ثبت نام کرد. اما در سال ۱۹۲۱ سرانجام در نیروی هوایی استراپسبورگ پذیرفته شد و به این ترتیب به یکی از بزرگ‌ترین آرزوهایش که پرواز بود، رسید.

در این زمان به دلیل علاقه‌مندی به کار تعمیر و ساخت هواییما، توانست از درآمد بورس خود پس اندازی جمع کند تا هزینه‌ی کلاس‌های پروازش را پیردازد و در همین سال بود که به دلیل پرواز رود هنگام، چار تصادف شد که البته خسارات جدی‌تری در بی‌نداشت. «أنتوان» یک سال بعد به درجه ستون سوم رسید و در همین سال بود که با دومین حادثه روبرو شد. در سال ۱۹۲۳ «اگزوپری» این فرست را داشت که با پیشنهاد «زنزال باره» رسماً وارد نیروی هوایی شود ولی خاتمه دختری که می‌خواست با او وصلت کند مخالفت کردند و او مجبور شد یک پست اداری در سنت منوره به دست آورد، در حالی که تنها دلخوشی اش پرواز در اوقات فراغت بود.

در میان ۱۹۲۶ کتاب «ناونقره» و کتاب «پست جنوب» را منتشر کرد و در بهار همان سال، وارد شرکت هوایی‌مانی فرانسه شد و مستولیت کنترل پروازها و هوایی‌سها را بر عهده گرفت. در ماه اکتبر، به پیشنهاد مدیر سالیق مدرسه بوسونت، به استخدام شرکت هوایی «لتکوئر» درآمد.

در بهار سال ۱۹۲۷ «اگزوپری» خلبان پست‌هوایی تولوز-کازابلانکا شد و در عین حال ریاست پست‌هوایی «کپ ژوپی» را نیز بر عهده گرفت و با وجود اختلاف عقیده با مراکشی‌ها، مأموریت ۸ ماهه خود را با موفقیت به پایان رساند. سرانجام «اگزوپری»، توانست در سال ۱۹۲۸

از میان کتاب‌های اگزوپری

هر یک از انسان‌های تنهایی مسؤول همه چیز هستند و براساس یکی از اصول مذهبی، هر کدام از آن‌ها گناهان دیگر انسان‌ها را به دوش می‌کشند.

«خلبان جنگ»

امن گاهی در تخیلاتم تا زمان کودکی ام باز می‌گردم تا آن حس امنیتی را که تمام وجود را قرامی گرفت دوباره پیدا کنم، این نقطعه ضعف انسان‌ها است که بازترگ شدن، دوران کودکی‌شان را هم گسترشند.

برای آن که ادعای کنیم انسان هستیم باید این شرایط را در خود ایجاد کنیم. یک انسان از یک مملکت یا زبان به وجود نمی‌آید بلکه از اعمالش زاده می‌شود.
سؤالی که از خود می‌کنند این نیست که آیا پسر خوشبخت و کامرو است، بلکه اول از خود می‌پرسم چه نوع انسانی خوشبخت و خوشحال خواهد بود؟

- وقتی امشب در صحرای عشق قدم می‌زدم ناگهان به دختر بجهه‌ای برخوردم که گرمه می‌کرد سرش را بالا آوردم تا در چشم‌هاش بینگرم و نگاه او را بخواهم، غم او تمام وجودم را تکان داد و منقلب کرد. خداوند اگر من حاضر بشه شناخت او و غمیش نباشم، کار خود را انجام ندادم، من به اهداف بزرگم پشت نکردم ولی باید این دختر را تسکین دهم برای آن که دنیا باید خوب بیاشد و این دختر نیز نشانی از ندباست.

از کتاب سیاست‌آدل

اندیشه‌های اگزپری

۹ انسان باید از مشکلات دنیا بگاهد ته این که یه جیزی یا ارزش تبدیل می‌گند پیدا کرد.

مر آن‌ها بی‌غزاید اگر انسان روح خود را بآداش
تجذیه نکند، در آن صورت چه می‌باشد که؟^۱ ^۲ ^۳ ^۴ ^۵ ^۶

• آن چه که در ابتدای نوشتی هر اثر مرا نالمید می کند، آن است که نمی دانم چه می خواهم بگویم، یا این که بهتر است بگویم نمی دانم چگونه پل میان دنیای شکل نکرفته افکار و وجودات را بردارم یا باید این زبان را اختیاع کنم این افکار در نقذیه نکند، در آن صورت چه باید کرد؟ «اگزوپری» همیشه از خود می پرسید: چه وجودی باید داشت؛ چگونه موجودی باید بود؟ او همواره نگران این موضوع بود که آن چه هست، چگونه به وجود آمده است؟

من وجود دارد و مرا بیدار می کند.

* من فقط به انسان‌هایی که در خط
بسته‌هایی کار می‌کنند علاقه ندارم بلکه به
فاسانه‌این پست نیاز دارم که چنین انسان‌هایی را
می‌سازد و من برای آن‌ها ارزش بسیاری قائل
نمی‌گویم.

- داشتن از استدلال‌ها و دلایل خود مغفول شدنی شود در حالی که باید همواره در خدمت عشق اشد.

● این روح است که به انسان اجازه می‌دهد
ازدگی و آینده‌اش را تأمین کند و اعمال انسان
است که باعث ایجاد ارتباط با دیگر انسان‌ها
می‌شود و این ارتباط انسان را قادر می‌کند به
کوشش درونی خود پردازد و تهایتاً به سمت تعالیٰ
رسود و به آن چه که باید تبدیل گردد

ماست که دو واقع از شاه است که ما

می‌خواهند که این می‌تواند در خود ارزشی تداشت باشد. گاهی ارزش دادن به چیزی از خودخواهی بیشتر و بانیاز به آن چیز ناشی می‌شود در حالی که ارزش هر شی را باید در رابطه با انسان و یا عشقی که آن شی را

جهنمی کافی نداشد، موفق شد به گروه هوایی ۲۰۲۳ بیرونند و مأموریت‌های خطرناکی را انجام دهد. همان زمان تالیف «شازده کوچولو» را آغاز کرد.

در ماه مارس سال ۱۹۴۰، مأموریتی برای
شناخت ناحیه آداس به او داده شد که ایده تالیف
کتاب «خلبان جنگ»، را به وجود آورد در ماه فوریه
سال ۱۹۴۲ اکتاب خلبان جنگ تحت عنوان «پرواز
به آداس» به چاپ رسید و در مدت ۶ ماه در ردهی
پرورش تربین کتاب‌ها قرار گرفت. این کتاب در
فرانسه نیز چاپ شد و تنها ۴ کلمه از آن حذف
گردید و آن چهار کلمه این بود: «هیتلر یک احمق
است»، اما با این حال با وجود اعماق‌ها به فرانسه
چاپ این کتاب در فرانسه ممنوع شد.

بروپری، در سال ۱۹۱۱ هم چنان مشغول نوشتن شازده کوچکلو بود. در ماه می با وجود مشکلاتی که در سرراهنگ بود توانست با دخالت پسر روزولت به گروه ۲۳۳ که زیرنظر آمریکاییان در الجزیره فعالیت می کرد، ملحق شود. در آن جا یک دوره آموزشی اضطراری را گذراند تا بتواند هواپیماهای لایتینگ را براند. در همین زمان، از اوقات فراغت خود برای نوشتن استفاده می کرد در زیبایی همان سال برای عکس پردازی از نواحی جنوب فرانسه ماموریتی انجام داد که با فرود آمدن ناقص هوایپاش پایان یافت. همین عامل بهانه ای شد تا فرمانده گروه با استفاده از مقررات مربوط به محدودیت سنه او را زیبواز منع کند.

پس از آن «اگزوپری» از اوقات فراخت خود
بیشتر برای نوشتن و مطالعه در ریاضیات استفاده
می‌کرد. پس از مدتی «کلشن شیسن»، فرمانده گروه
بمباران ۳۱، اجازه گرفت تا او به گروه ملحق شود.
در این سال او به درجه فرماندهی نیز رسید. اما
 فقط ۵ مأموریت انجام داد

آخرین ماموریت «اگزوپیری» در واقع اخیرین روز حیاتش بود، هدف ناحیه زرولوبل فرانسه بود هوابسای «اگزوپیری» ساعت ۸/۳۰ با مدد از زمین بلند شد و تا ساعت ۱۳/۳۰ آن روز بازگشته در ساعت ۱۲/۳۰ حال استد که او تا ساعت ۱۷/۳۰ پیشتر سوخت ندارد. قطعاً در آن زمان او در حال پرواز نبود. البته بنابر اظهار یک شاهد، هوابسای «اگزوپیری» مورد حمله هوابسایهای شکاری آلمانی قرار گرفته بود ولی «کلتل گویل»، که در آن زمان فرماندهی گروه را به عهده داشت معتقد بود که این نظریه نمی‌تواند درست باشد. با این حال «اگزوپیری» هرگز از این سفر باز نگشت و تاسال‌های بعد که لاشی هوابسایش بافت شد، مرگ او هم چنان در پرده ایهام ماند.

افرادی که قصد کمک دارند زیاد باهوش
نیستند و مرتبک چیزی اشتباہی
می‌شوند.

در یکی از جیوهای من چند قرص
هست آنها را بردارید و در دست نگه
دارید و اگر کسی در مورد آنها سوالی
کرد بگویید مال خودتان است اگر زیرنور
خوشید افتاده بودم اجازه ندهید بچهها
با عینکهای بزرگ کننده به من نزدیک
شوند اجازه ندهید دیگران مرا مستحکم
کنند و یا با چوب بزنند و اگر لانه مورچهها
نزدیک من بود روی آن آب پریزید اجازه
ندهید افراد بیکار کنار من بیایند و عکس
پگیرند هر گونه کوتاهی در انجام این امور
به معنای همسکاری یا چیزی افرادی است

و ممکن است بایرخوردهای قاتلی مواجه شوید.

سعی کنید آرامش من حفظ شود اگر ظاهر شما
جناب نیست سعی کنید در اولین لحظه‌ی به
هوش آمدتم شما را تنبیم یک آمبولانس خبر
کنید. به نظرم این موضوع احتیاجی به گفتن ندارد
اما مثل اینکه شما از این مطلب بی خبرید
اگر آتش سوزی در اطراف من رخداد مرا از آن
 محل دور سازید اگر این کار را با غلتاندن من انجام
می‌دهید لطفاً نگذارید از بالای تپه غلت بزنم اگر
از بالای تپه غلت خوردم و با بوتهای بخورد کردم
مرا در همان جا رهایش کنید شما قلائلی کمکجا
به من کردید اگر ناگهان شروع به عرق کردن و
لرزش کردم نگران نباشید این یک چیز طبیعی
است.

اگر چه بیهوش هستم اما دوست ندارم چیزی را
بالای سرم نگان دهید اگر تلفن همراهم زنگ زد
به آن جواب بدهید اگر خاتمه به نام پگی زنگ زد
و آنmod کنید که شما خود من هستید و بگویید
قرار عان به هم خورده است.

اگر شلوارم خیس شد یک لیوان آب بپاورید و
و آنmod کنید که شما آب لیوان را روی شلوار من
ریخته‌اید.

اگر نزدیک به مرگ شدم گشیش را صنداً نزیند! اما
مهمتر از همه این‌ها ... سعی کنید که شغل
مناسبی پیدا کنید تاگر شما پس
پیدا می‌کنند در مقابل یک انسان بی‌هوش شده
توقف کنند معلوم است آن طور که باید و به حد
کافی کار نمی‌کنند و شاید هم اصلانی کارند.

باز هم متšکرم که ایستادید حالا لطفاً کسی عقب
بروید تا هوا بخورم



متشکرم که توقف کردیدا معلوم است که مرا در
حال بیهوشی و در کنار جاده را در یک مهمانی
یافتند یا شاید یک جایی کنار دیوار به من
بخورده‌اید و به حکم عقل دست به جیب من
برده‌اید و این دستورات برشکی را پیدا کرده‌اید.
اگر نوشته‌های دیگری در جیب لباس پیدا کردید
لطفاً آنها را نخواهید و یا پیش خودتان نگه ندارید
بعقیه چیزهای درون جیب به شما ویطی پیدا
نمی‌کنند و از آن شما نیستند و یادتان باشد که
گرچه چه من بیهوشم اما وقتی بیدار شدم همه
چیز را به یاد خواهم اورد
من کراوات زده‌ام لطفاً آن را شل کنیدا البته آن را
برای خودتان پر ندارید مطمئناً قست آن خیلی
بیشتر از آن است که شما بتوانید بخیرید اگر کراوات
نداشت به مردمی نگاه کنید که اطراف من جمع
شده‌اند و بینید شاید یکی از آن‌ها کراواتی بسته
باشد که متعلق به من بوده و اگر چنین بود لطفاً به
طرفش بروید و از او بخواهید کراوات مرا پس
بدهد اگر او بگوید کراوات متعلق به اوست بگویید
که این طور نیست اگر یافشاری کرد یکی از
کارت‌های وکیل مرا که در همان جیب باداشت
است به او بدهید و به او بگویید با وکیل من تماس

بگیرید
مرا گرم نگه دارید. کت خودتان را در آورید و به
اطراف من بیچید تاگر نباشید آن را به شما پس
می‌دهم اگر پس ندادم تا ۳۰ روز وقت دارید که با
وکیل من تماس بگیرید و کت خود را دریافت
دارید
اگر لازم شد آتش روشن کنید تا گرم شوم و نکته
خیلی مهم آن است که مرا زیاد به آتش نزدیک
نکنید این را از آن جهت می‌گویم که بسیاری از

مشترک که توقف کردید!

جک هندی

ترجم میترا کیوان مهر

متشکرم که توقف کردید. یکی از بهترین
نمونه‌های داستان کوتاه است که در یکی از
آخرین شماره‌های مجله فرهنگی «نیویورکر»
چاپ شده است.

جک هندی در این نوشته کوتاه با قلمی طنزآمیز
تصویری واقع‌گرایانه از جامعه آمریکا و روحیات
مردم این کشور به دست می‌دهد.

«جان کارپیتر» در اواخر دهه ۷۰ به خاطر کنار هم قرار دادن استادانه تعلیق و ترس و اکشن در فیلم‌های مرد سالارانه‌اش به شهرت رسید و پرخلاف بسیاری از فیلم‌سازان هم دوره خود، خشونت را دستمایه جذب تماشاگریه سینما قرار داد و عواملی چون سبک و فرم را در حاشیه گذاشت. گرایش او به فیلم‌سازی از دیدن آثار پیشگامانی در زمینه تخیل مانند «از فضای آسم» و «سیاره صنوع» (از آثار دهه ۵۰) به وجود آمد و باعث شدگاه او فیلم‌های خود را از ظاهر وحشت آغاز کند و سپس به ساخت قریلها و فیلم‌های علمی تخیلی روی بیاورد. او هنگامی که روی پروژه‌های کم هزینه‌کار می‌کنده، بسیار راحت‌تر و محکم‌تر به نظر می‌رسد او پس از فارغ‌التحصیل شدن از دانشگاه چند فیلم کوتاه ساخت و سپس با هم کلاسی‌اش «دنی اویاتون» اولین فیلم بلند خود به نام «ستاره تاریک ۱۹۷۴» را ساخت که یک کمدی سیاه در ظاهر علمی تخیلی بود. فیلمی که به عنوان پایان نامه یک دانشجو اثری قابل تأمل به شمار می‌رفت. فیلم با بودجه‌ای ۶۰ هزار دلاری ساخته شد و تقریباً برداشته از فیلم «۱۹۷۰» یک او دیسه فضایی (ساخته استنلی کوبیریک). بود که تحت کنترل درامدین انسان توسط ماشین را بازگو می‌گرد. داستان فیلم از روی رمان «منتظر خدا» بودن در فضای نوشه شده بود. این فیلم خبر از تحولی عظیم در فیلم‌سازی می‌داد که نیازمند حساسیت بسیار بالایی بود. فیلم در میان دانشجویان هم دوره «کارپیتر» به طرز خوبی محبوبیت یافت و در سینما به گونه وحشت‌ناکی شکست خورد.

بعد از شکست اولین فیلم (که امری طبیعی است) به خاطر نداشتن پروژه‌های برای ساخت، نوشتن فیلم‌نامه را آغاز کرد که با موفقیت رویه رو شد. او فیلم‌نامه‌های «چشمان اورامارس» را برای کمپانی کلمبیا، «رود سرخ» را برای کمپانی بت جک جان وین و «طلوع ماه سیاه» را برای هاری گیتس توشت. از این فیلم‌نامه‌ها، «چشمان اورامارس»، «بایاری افی دانلوی» و «طلوع ماه سیاه» با بازی «تمی لی جوفز» و «لیندا هامبلتون» ساخته شدند که مورد توجه نیز قرار گرفتند. شهرت «کارپیتر» با ساخت فیلم «حمله به کلاتری ۱۳» که یک خط محافظه‌کاری را در فیلم حفظ کرده بود بسیار بیشتر شد. این فیلم آمیزشی بود از فیلم‌های «رسپورتا» و «هواورد هاکس» و شب مردگان زنده، «جورج آرموروا» و تعدادی از فیلم‌های کلاسیک ترسناک دهه ۶۰ که بدعتی تازه در نمایش ترس و تعلیق بود. این فیلم باعث شد که

ترجمه: آیدین سیار دشتی

جان کارپیتر

مردی از

فراسوی واقعیت



جان کارپیتر - دانیل بالدوین - جیمز وودز سر صحنه فیلم «خون آشامان»

نام: جان هواورد کارپیتر

متولد: ۱۶ زانویه ۱۹۴۸ کاتاتا - نیویورک

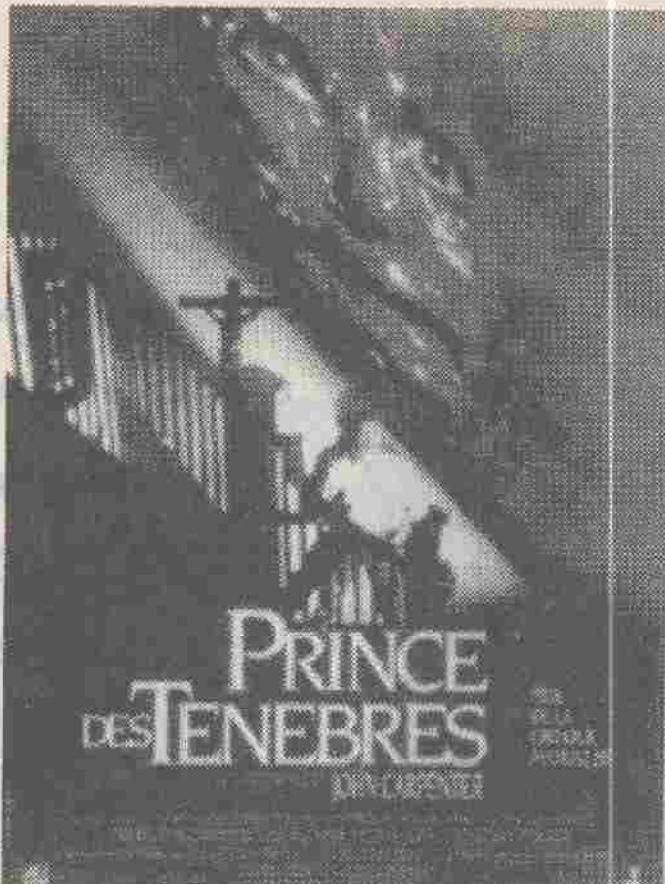
تحصیلات: فارغ‌التحصیل دانشگاه وسترن

کندي - فارغ‌التحصیل سینما از دانشگاه CA

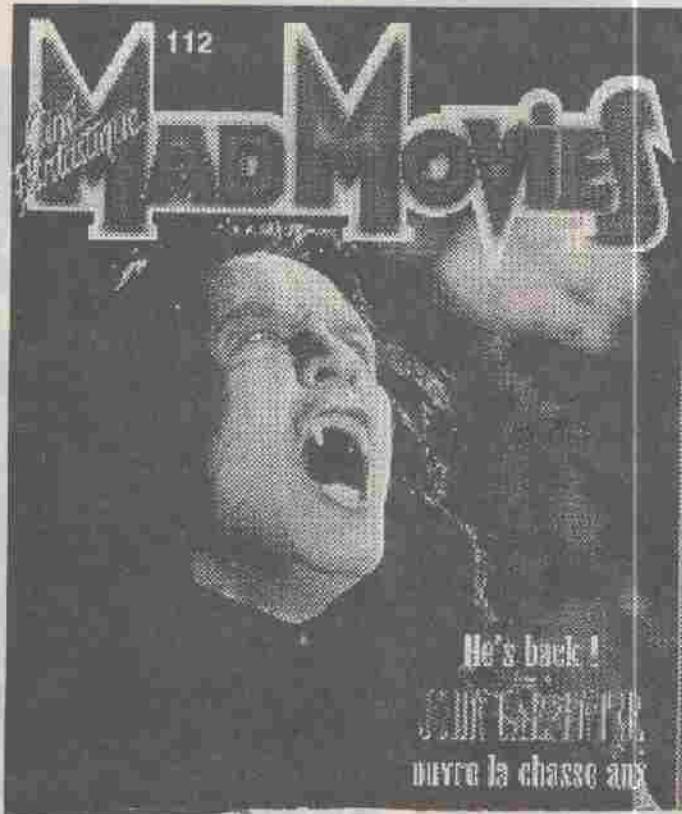
کالیفرنیا جنوبی

حرقه: کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه.

تهمه‌کننده، طراح هنری - موسیقی‌ساز



شاهزاده ظلمت (۱۹۸۷)



دهکده نفرین شده‌گان (۱۹۹۵)

«کارپیتر»، با کارگردانان معروف اروپایی و آمریکایی در زمینه وحشت مقایسه شود. پخش قسمت‌هایی از این فیلم در آخرین دقایق «فستیوال فیلم لندن» در سال ۱۹۷۷ انظر بسیاری از منتقدان را به سوی «کارپیتر» جلب کرد به طوری که از او به عنوان «هدیده ترسناک دهه ۷۰» نام برده شد. بعد از آن «کارپیتر» دوباره شروع به نوشتن فیلم‌نامه گرد و «فرار» (برآکساتی فاکس قرن ۲۰)، «خیزش بلند» (برای کمپانی برادران وارنر) و «عبادت» (برای کمپانی برادران وارنر) را نوشت که فیلم‌نامه «خیزش بلند» در سال ۱۹۷۸ برای شبکه NBC ساخته شد.

پس از مدتی «ایروین یاپ‌لائز» (تھیه‌کننده حمله به کلاتری ۱۳) یک کمپانی تولید فیلم به نام «Compass» ساخت و از «کارپیتر» دعوت گردید که تریلری براساس داستان «قاتلان پرستار یچه»، بازد «کارپیتر» به عنوان نویسنده و کارگردان وقت زیادی روی نوشتن فیلم‌نامه آن صرف گردید. فیلم که «هالووین» نام گرفت و «جیمی لی کرتیس» را به عنوان یک بازیگر ثابت در «فیلم‌های اسلشر» معرفی کرد، شخصیت هراس‌انگیزی به نام «مایکل»، را به نمایش گذارد که نشأت گرفته از ذهن پنهان گودکانی بود که ناگهان معمومیت کودکان خود را در تضاد با رفتارها و اعمال کریه والدین و بستگان مورد علاقه خود می‌دیند «هالووین» که برخلاف دیگر فیلم‌های ترسناک هم عصر خود عاری از صحنه‌های مرده و گورستان و صحنه‌های شنیع بود توانست شیوه فیلم‌سازی ارزان و موفق «راجر کورمن» را دوباره زنده گنده به طوری که با صرف هزینه‌ای حدود ۴۰۰ هزار دلار توسط «دیراهیل» (تھیه‌کننده) فیلم به فروشی بالای ۷۵ میلیون دلار در سطح جهانی دست پیدا کرد و آن را به یکی از پرسودترین فیلم‌های تاریخ سینما بدل نمود. موفقیت «هالووین» دنباله‌های «بیهوده‌ای رایه همراه داشت که فیلم‌های هرگز کارگردان را به طور بارزی نمایان می‌گردند «کارپیتر»، دو سال آخر دهه ۷۰ را به همکاری با شبکه‌های NBC و ABC مشغول بود و فیلم «Zuma beach» و سپس ویکی موختل منهای را که در آن «لازن هاتون» نقش زنی را بازی «می‌گرد» که توسط روح همسایه خود مورد آزار و اذیت قرار می‌گرفت را ساخت که سبک و سیاق «پنجده عقیقی»، «هیچکاک»، را داشت. سپس یک فیلم مستند گونه درباره زندگی «الوین» ساخت که به مدت ۳ ساعت «کرت راسل» را در نقش این خواننده راک انسانه‌ای به نمایش گذاشت. فیلم به موفقیت برون صریع بسیار خوبی دست یافت.

متعلق به طبقه خاص به وجود می‌آید که هیچ‌گاه با علم و داشت سازشی ندارد و صرفاً به منظور کشش و خون ریزی و ایجاد بی‌نظمی و آشوب به پا می‌خورد.

«آن هازند هاند» (۱۹۸۸)
یک کشتی گیر حرفه‌ای به نام «رادی پیپر» را معرفی می‌کرد که رهبر تشكیلات خرابکاری مجرمانه «انقلاب ریگان» بود. محدودیت پودجه فیلم نتوانست جلوی اقتدار «کارپتر» را بگیرد و این فیلم یکی از زیباترین آثار او نام گرفت.

«خاطرات مرد نامرثی» (۱۹۹۲)
فیلم ۴۰ میلیون دلاری مستکی بر جلوه‌های ویژه کمپانی «ایت انتمجیک»، به دلیل بازی‌های ضعیف و تم‌کند داستان، نتوانست فیلم موفقی بشود.

«در کام جنون» (۱۹۹۵)
تصویری بسیار عمیق و سنگین از یک توانسته کتابهای ترسناک را نشان می‌دهد که کتاب‌هایش تأثیر بسیار وحشت‌ناکی روی خوانندگان می‌گذارد علاوه بر حضور «چارلتون هستون»، «اسام نبل» نیز در این فیلم حضور دارد که مانند شوالیه‌ای است که هم‌چون مجذوب مصمم و با اراده در کام جنون جامعه به ظاهر عاقل و متمند پیش می‌رود تا نتوانسته این آثار محرب را شناسایی کند.

«دهکده نفرین شدگان» (۱۹۹۵)
بازسازی یکی از آثار دوران جوانی اش بود که سبل نقدیهای مثبت را به مجلات سراسر گرد و شخصیت پاک و معصوم کودکان را در این فیلم به شخصیتی غریب تبدیل کرد به طوری که شعار تبلیغاتی فیلم «از بچه‌ها دوری کنید» بوده است.

«قرار از لوس آنجلس» (۱۹۹۶)
فیلمی علمی تخیلی بود که بیان هم حاصل همکاری موقوفه‌ای «کرت راسل» و «کارپتر» و «دبراهمیل» بود البته تبدیل لوس آنجلس به شهری خراب و مملو از غارتگران و دزدان چندان هم جالب نبوده است ولی «کارپتر» نتوانست یک اثر دیدنی خلق کند.

«خون آشامان» (۱۹۹۸)
این فیلم تصویری از خون آشامان مدرن را نشان می‌دهد «کارپتر» با قضاesarی عجیب و وسترن گونه‌اش ثابت کرد که هنوز هم در ایجاد

«کارپتر» آثار بعدی اش را هم چون گذشته با تکلفی به آثار نام اولیه چون «جان فوره»، «روانول وشن»، «الفرد هیچ‌کاک» و «هاوارد هاکس» ساخت.

قدم بعدی «کارپتر» ساخت موسیقی الکترونیک برای فیلم‌هایش بود و این کار آن چنان مؤثر بود که بعد از فیلم «مالووین» بسیاری اورابه عنوان یک «کارگردان»، موسیقی‌دان، می‌شناختند در آغاز دهه ۷۰ موج فیلم‌سازی با هزینه‌های بسیار سنگین کارگردانان هالیوود را تحت تاثیر خود قرار داد، ولی کارگردانی چون «کارپتر»، که به ساخت فیلم‌های کم هزینه عادت داشت با ساخت فیلم «فرار از نیویورک» (۱۹۸۱) ثابت کرد که می‌توان فیلم‌های موفق کم‌هزینه تیر ساخت. فیلم

بعدی او «چیز» (۱۹۸۲) که بازسازی اثری از «هاوارد هاکس»، به همین نام بود جزو اولین فیلم‌هایی بود که «کارپتر» برای ساخت آن هیچ‌گونه قراردادی نیسته بود. جلوه‌های ویژه «راپ باتین» نتوانست ایند «کارپتر» را که در این فیلم جامعه علمی بوق و خالی از عواطف انسانی را هدف حمله شنی فضایی ناشناخته‌ای قرار داده بود نشان دهد. داشتمداتی عاری از گذشت و فداکاری که محل نگردی می‌باشد نایاب و می‌شوند که قدرت نایابی جامعه بشری را در مدت کوتاهی دارد «کرمستن» (۱۹۸۳) یک

اکتساف روان شناسانه از اعتیاد جوانان به اتومبیل و اتومبیل رانی بود که میخ شدن انسان‌ها توسط مشین را بیان می‌کرد. رمان محبوب «استینفن کینگ»، و کارگردانی عالی «کارپتر» رابطه‌ای تعاملی میان جوانان و اتومبیل و قتل‌های دیوانه‌وار را نشان داد. فیلم بعدی «کارپتر»، «مرد ستاره‌ای» (۱۹۸۴) سعی کرد که بازگویی عائشانه‌ای از فیلم E.T. داشته باشد. اما نه بازی «جف بریجز» در نقش بیگانه فرازمندی و نه بازی «کارن الی» نتوانست در حدی باشد که فیلم را به یک اثر خوب تبدیل کند مشخص شد که «کارپتر» در انتخاب بازیگر همانند کارگردانی موفق نیست.

«اور دسر بزرگ در چین گوچک» (۱۹۸۶)
قدرت‌الای ناشیانه‌ای از اسطوره‌های چینی بود که بیشتر شایسته به یک فیلم کمی داشت تا یک تریلر پر تعلیق و حتی «کرت راسل» نیز نتوانست به عنوان یک ستاره باعث موقوفیت فیلم بشود.

«شاهزاده فللمت» (۱۹۸۷)
بازگشت به دوران فیلم‌سازی ارزان بود. در این فیلم «کارپتر» تغیریت جامعه منذهبی را به انتقاد گرفت و نشان داد که چگونه از یک اصل انتقادی زندگی بخش و سازنده، پدیده‌ای نایاب و

کارپتر بسیاری از آثارش

رایا نکاهی به آثار بزرگان

سینما، کسانی مثل هیچ‌کاک

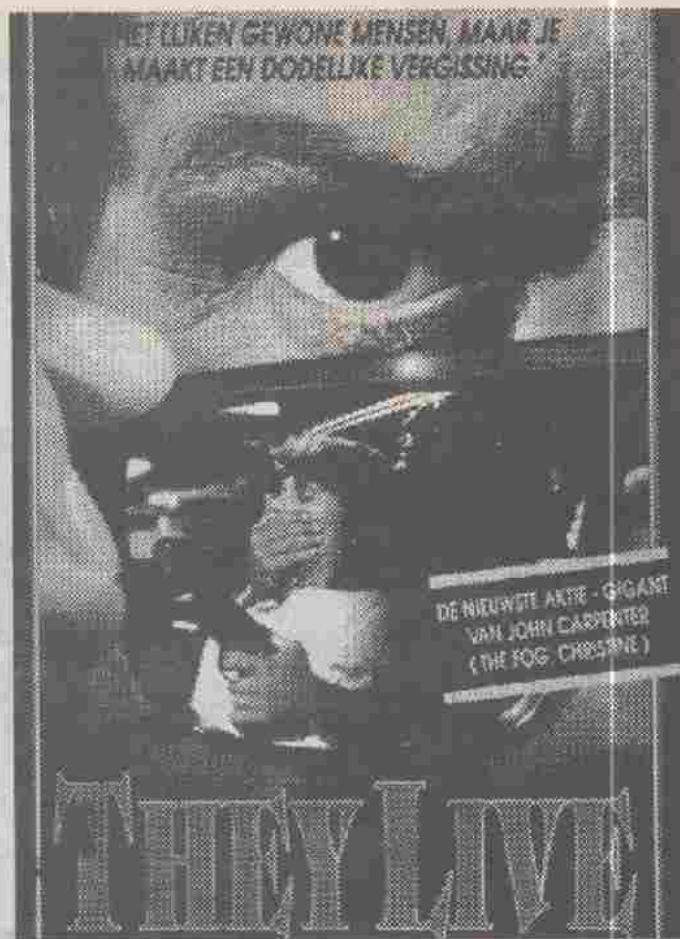
و هاوارد هاکس ساخت اما

هیچ‌گاه شخصیت او به عنوان

کارگردان در این فیلم‌ها

نادیده نمایند.





آن‌ها که زنده‌اند (۱۹۸۸)

۱۹۹۰ و ۱۹۹۱: نویسنده فیلم‌نامه برای شبکه‌های تلویزیونی CBS و HBO
 ۱۹۹۲: خاطرات مرد نامرئی (کارگردان)
 ۱۹۹۲: پمپ بزرگ - مو (مجموعه‌های تلویزیونی، کارگردان، طراح هنری)
 ۱۹۹۴: سکوت انجیل‌ها (بازیگر، نقش افخاری)
 ۱۹۹۵: در کام جنون (کارگردان، طراح هنری)
 ۱۹۹۵: دهکده نفرین شدگان (کارگردان، طراح هنری)
 ۱۹۹۶: فرار از لوس آنجلس (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، طراح هنری، انتخاب بازیگر)
 ۱۹۹۸: خون آشامان (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، طراح هنری، ساخت موسیقی)
 ۲۰۰۰: اشباح مریخی (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، انتخاب بازیگر، موسیقی)

۱۹۸۳: چیز (کارگردان)
 ۱۹۸۳: کریستین (کارگردان، طراح هنری)
 ۱۹۸۴: تجربه فیلادلفیا (تئیه کننده اجرایی)
 ۱۹۸۶: در دسر بزرگ در چین کوچک (کارگردان، طراح هنری، ساخت موسیقی)
 ۱۹۸۶: حلو عاه سیاه (نویسنده فیلم‌نامه)
 ۱۹۸۶: بسی‌که می‌توانست برواز کند (بازیگر)
 ۱۹۸۷: شاهزاده خلست (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، طراح هنری)
 ۱۹۸۸: هالووین ۴ بازگشت مایک مایرز (طراح موسیقی از روی تم اصلی)
 ۱۹۸۸: آن‌ها زنده‌اند (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه)
 ۱۹۸۹: هالووین ۵ انتقام مایک مایرز (طراح موسیقی از روی تم اصلی)^۹

هیجان و دلهره یک استاد تمام عبار است. او در این فیلم معتقد است که پیوندی شوم و مخفی میان به ظاهر مصلحین جامعه و طبقات شرور و خون‌ریز برقار است و گروههایی که در صدد پاکسازی مقاصد هستند اسیر این اتحاد شیطانی می‌باشند.

او در جدیدترین فیلمش با نام «اشباح مریخی» که مشغول ساخت آن است نیز حمله ارواح شیطانی به فضانور دان در سطح مریخ را بازگو می‌کند.

«کارپتر» در دوران فیلم‌سازی اش توانسته لقب «استاد تعلیق و وحشت» برای خود حفظ کند و ثابت کند که بهترین کارگردان فیلم‌های ترسناک هست و خواهد بود.

آثار «جان کارپتر»

فیلم‌های کوتاه

- انتقام هیولاهاي غول پیکر
- گورگو علیه گودزیلا
- وحشت از فضا
- جنگجو و شیطان
- جادوگری از فضای خارجی
- گوردون هیولای فضایی
- جنگجو و شیطان ۲

فیلم‌های بلند

- ۱۹۷۰: انتقام برانکوبیل (نویسنده فیلم‌نامه، تدوین‌گر، طراح هنری)
- ۱۹۷۴: ستاره تاریک (تئیه کننده، کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، طراح هنری، ساخت موسیقی)
- ۱۹۷۶: حمله به کلانتری شماوه ۱۲ (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، تدوین‌گر، طراح هنری، ساخت موسیقی)
- ۱۹۷۸: چشان لورانس (نویسنده فیلم‌نامه)
- ۱۹۷۸: هالووین (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، طراح هنری، ساخت موسیقی)
- ۱۹۷۹: فیلم‌نامه نویس برای شبکه‌های تلویزیونی ABC و NBC
- ۱۹۸۰: چه (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، نویسنده داستان، طراح هنری و بازیگر)
- ۱۹۸۱: فوار از نیویورک (کارگردان، نویسنده فیلم‌نامه، طراح هنری)
- ۱۹۸۱: هالووین ۲ (تئیه کننده، نویسنده فیلم‌نامه، طراح هنری)
- ۱۹۸۲: هالووین ۳. فصل جادوگر (تئیه کننده و طراح هنری)

بالیوود،

کارخانه رویاسازی هند



اگرچه «هالیوود» سطح ترین نام در عرصه سینمای تجاری جهان به شمار می‌رود اما واقعیت این است که مجموع فیلم‌هایی که در «بالیوود» مرکز سینمایی هند ساخته می‌شود بسیار بیشتر از تولیدات سینمایی هالیوود است.

۱۵ استودیو بزرگ فیلمسازی در «بالیوود» سالانه دهها فیلم مختلف را روانه بازارهای سینمایی می‌کنند، فیلم‌هایی که به رغم تفاوت‌های ظاهری وجه مشترک ثابتی دارند، رقص، آواز، موسیقی و داستانی عاشقانه و غاطفی که در قالبی شکوهمند و دنیابی سرشار از رنگ و رویا شکل می‌گیرند چیزی که برای تماشاگران هندی و بسیاری از کشورهای دیگر میش از هر عامل دیگری جذاب و دوست داشتنی است و با این قابل پرشکوه و ساخته شده از رنگ و رویا تماشاگران را به خلیه‌ای لذت‌بخش می‌برند.

تماشاگران که برای گریز از واقعیت‌های تلخ و

ساختمای خاکستری تندی که بر زندگی شان سایه

انداخته است به سالن تاریک سینمایی روند تا

برای دقایقی تماشاگر دنیای آمال و آرزوها بشان

باشند و بی‌دلیل نیست که بیشترین تماشاگران

فیلم‌های هندی مردم طبقه فقیر و کم‌درآمد این

کشورند.

البته در کنار آن چه که در «بالیوود» تولید

می‌شود سینمای دیگری نیز در هند وجود دارد

سینمایی مستقل که به دور از دغدغه گیشه و

خارج از کلیشه‌های مرسوم به مسائل اجتماعی و

سیاسی می‌پردازد و در لایه‌های عمیق‌تر زندگی

کند و کاو کند.

ظاهراً به نظر می‌رسد که سینمای روپایردار

هند نمی‌تواند ارتباطی با مسائل و محافل سیاسی

داشته باشد و سیاستمداران هندی تنها از این

جهت که میلیون‌ها ساعت از وقت مردم هند صرف

تماشای محصولات بالیوود می‌شود و طبعاً فرمت

کم‌تری برای پرداختن و تفكیر در مورد مسائل

سیاسی خواهد داشت باید از گردانندگان

مجموعه سینمایی بالیوود سپاسگزار باشند اما

واقعیت این است که دامنه مسائل سیاسی در هند

بیش از هر کشور دیگری به عرصه سینما کشیده

شده است و به خوبی می‌توان نمادهای بارزی از

برخوردهای سیاسی و حتی چالش‌های منتهی

موجود در جامعه هند را در عرصه سینمای این

کشور دید.

هنوزهای ناسیونالیست به ویژه

ناسیونالیست‌های افراطی از این که در صنعت

فیلمسازی «بالیوود» مسلمانان نقش عمده‌ای

داشته باشند بیشناک‌اند آن‌ها حتی حضور

○ شمار فیلم‌هایی که در «بالیوود» مرکز سینمایی

هند ساخته می‌شود بسیار بیشتر از محصولات

بالیوود است

○ سینمای دروغ پرداز هند، در واقع ابزاری است در

دست سیاستمدارانی که ترجیح می‌دهند مردم با

رویاهایشان سرگرم باشند



راج کاپور در سال‌های آخرین

۹

در سال‌های جوانی و شهوت



به خواب می‌برند. «آنندیاتودان» نز تقریباً همین عقیده را دارد او که در سال ۱۹۸۵ با فیلم «شهریار» و در سال ۱۹۹۰ با فیلم «ساطره دوستان» و سرانجام در ۱۹۹۴ با فیلم بحث برانگیز «پدر، پسر و روح القدس» نظر بسیاری از منتقدان را به سوی خود جلب کرد از این که دست کم برخی از جشنواره‌های سینمای هند به دور از تأثیر سیاستمداران سیسیونالیست هندو صرفاً به ارزش‌های سینمایی یک فیلم و دیدگاه‌های آن توجه نشان می‌دهند احسان خوشحالی می‌کند و معتقد است سینمای دروغ برداز بالیوود کم کم ارزش و اعتباری راکه پیش از این در میان طبقه متوسط و فقیر هند داشت از دست می‌دهد و حتی در سینگال و آندونزی تیز که از مشتریان فیلم‌های بالیوود هستند کمتر مورد توجه مردم قرار می‌گیرد حالاً دیگر تماشاگران فیلم‌های هندی از روی‌لایهای کودکانه خسته شده‌اند و خواستار فیلم‌های پر محظوظ و واقع بینانه‌اند.

ویدنو در برابر بالیوود

موج تازه‌ای که از اوایل دهه نود در سینمای مستقل هند شکل گرفت موج ساختن فیلم‌های ویدئویی است. فیلم‌هایی که با هزینه‌های بسیار کمتر از فیلم‌های بالیوود و توسط فیلم‌سازان مستقل ساخته می‌شود و در عین حال مورده توجه و علاقه بسیاری از مردم نیز قرار می‌گیرد. فیلم‌هایی ویدئویی شامل طیف وسیعی است که از فیلم‌های تجربی چند دقیقه‌ای آغاز می‌شود و تا فیلم‌های بلند مستند و داستانی ادامه می‌پابد. بسیاری از این فیلم‌ها به دلیل مسائل سیاسی به جشنواره‌های دولتی هند راه نمی‌یابند و حتی اجازه نمایش جز در چند سینمای محدود و در یک منطقه محدود جغرافیایی به آن هاداده نمی‌شود و این در کشوری که آن را دموکراتیک‌ترین کشور دنیا شناخته‌اند تعجب برانگیز است. اما واقعیت این است که بسیاری از سیاستمداران هندو از این که سینمای خیال‌پرداز و رنگین بالیوود در برابر فیلم‌های ارزان قیمت ویدئویی و سینمای‌گران مستقل روز به روز جلوه و جلای خود را بیشتر از دست می‌دهد تکریتند بالیوود به عنوان یک کارخانه روی‌سازی بیشترین خدمت را به سیاستمداران کرده است و حالا این ابرزار سرگرمی‌سازیه مرور از اهمیت و اعتبار فاصله می‌گیرد.

سینمای دروغ گو

خانم «سیما سینگ» که یکی از مستندسازان سینمای هند است در این مورد گفته است: من از این که در بالیوود فقط ظواهر زیبای زندگی که بسیار دور از دسترس مردم عادی هند است در فیلم‌های تصویر می‌شود متفکرم آن‌ها به مردم دروغ می‌گویند و با تحریک احساسات مردمی که در زندگی عادی‌شان هزاران مشکل دارند آن‌ها را

جایگاه اقتصادی قبل اעתیابی پرخوردار نبود. اما در محافل سینمایی بین‌المللی به عنوان نومنهایی از سینمایی متغیر هند مورد تحسین و ستایش قرار گرفت. در فیلم‌های «ستایجت رائی»، از رقص و آوازهای سرگرم کننده، از زنان و دختران زیبا و خوش سر و زبان از کاخها و قصرها و از عشق‌ها و احساسات آن جنایی خبری نبود. سایر جایی را با دوربین فیلمبرداری اش در جستجوی حقیقت بود و به همین دلیل در فیلم‌های او زنان و دختران همانی بودند که در واقعیت می‌شد دید و این بروای علاقه‌مندان به فیلم‌های پررنگ و لعاب هندی قابل پذیرش و خوشابند تیوارد.

امروزه نسل سینماگرانی که اینک در برابر بالیوود سر برآورده‌اند و با ساختن فیلم‌های ارزان قیمت ویدئویی قصد دارند در مقابل سینمای خیال‌پرداز هند قد علم کنند بیش از فیلم‌سازان حقیقت‌گرای نسل گذشته با استقبال عمومی مواجه شده‌اند.

فیلم‌سازانی مثل «صبادوون» و «شبین» ویژمانی، با پرداختن به مسائل و مشکلات خانوادگی و اجتماعی مردم هند سیاستمداران را که با همه امکانات از سینمای بالیوود حمایت می‌کنند تا بروای مردم این کشور رویاسازی کنند، با نگرانی روپرور کرده است.

مسائل مربوط به کشمیر، جنگ‌های پیدا و پنهان هندوها و مسلمانان مشکلات اقتصادی مردم سقوط ارزش‌های اخلاقی و از خود بیگانگی گروههایی از جوانان هند، همراه با تنبیح سنت‌های غلط و مستھانی که بر زنان و دختران هند در بسیاری از مناطق این کشور روا داشته می‌شود، دست‌مایه فیلم‌سازان حقیقت‌گرای هند است و در مقابل «بالیوود» هم چنان با ستارمسازی و روپروری به کار خود مشغول است در آن جا بسیاری از ستارگان دیروز از جمله «سری دیوی»، خالواده کلیور و بسیاری از کمارها و «خان‌ها» در هیات سرومهای‌گذار و تهه‌کننده به خلق رویاهای تازه و ستارگان جدید مشغولند و کسانی مثل «امیتابچان» که از غول‌های ثروت و قدرت در بالیوود به شمار می‌ایند. سری در دامان سیاست دارند و دستی گشاده در خدمت فیلم‌سازی بالیوود و با این همه عظمت این کارخانه رویاسازی در برابر اندیشه فیلم‌سازان نسل جدید هند به لزمه افتاده است و هر روز در صدد بیشتری از اعتبار خود را از دست می‌دهد.



در دهه ۹۰ میلادی شمار زنان سینماگر در هند به شدت افزایش یافت اینان کسانی هستند که با ساختن فیلم‌های ویدئویی تعریف دیگری از سینمای هند و چهره‌هایی که تبلیغات بالیوود تلاش می‌کند آن‌ها را به بتهای جوانان تبدیل کرد جایی ندارند.

در فیلم‌های ویدئویی زنان سینماگر نه از شاهرخ‌خان و نه از هیچ خان سینمایی دیگری اثیری دیده نمی‌شود و هیچ کدام از ستارگان سینمای هند در سینمای واقع‌گرا جایی ندارند. بسیاری از زنان سینماگر هند در سال‌های اخیر کوشیده‌اند تا تصویری را که سینمای بالیوود از زنان هندی ترسیم می‌کند خط‌بزنند و تصویرهای واقعی زنان و دختران هند را ترسیم کنند.

در فیلم‌های ویدئویی زنان فیلم‌ساز از ستارگان پری رو و از کاخها و باغ‌های رویایی خبری نیست در این فیلم‌ها زنان و دختران هندی به جای خواندن و رقصیدن از زندگی واقعی حرف می‌زنند و همان گونه بر پرده سینما شکل می‌گیرند که در دنیای واقعی زندگی می‌کنند. در این فیلم‌ها نه از دختر مهاراجه خبری هست و نه از زیبارویانی که در میان باغ‌های سریز و کاخ‌های مرمرین کاری جز رقصیدن و آواز خواندن انجام نمی‌دهند. فیلم‌سازان زن همه تلاشان را به کار می‌گیرند تا تصویر واقعی تری از زندگی مردم هند و به ویژه زنان و دخترانی که بسیار از آن‌ها هنوز به شیوه قرون وسطی از اسارت قید و بندی‌های خانوادگی و فیله‌ای قرار دارند و مانند یک برد و کنیز با آن‌ها رفتار می‌شود به دست هند درست برخلاف سینمای بالیوود.

سینمای معارض و دروغ‌های

بالیوود

به این ترتیب نسل تازه‌ای از فیلم‌سازان هندی که احترام به شرافت و ارزش‌های انسانی را به هرایم و ایست سیاسی ترجیح می‌دهند از سینمای واقع‌گر به عنوان ابزاری برای بازگویی واقعیت‌ها استفاده می‌کنند. راهی را که این نسل از سینماگران طی می‌کند سال‌ها قبل فیلم‌سازانی مانند «ستایجت رائی»، آغاز کردند. در آن زمان فیلم‌های «جیت رائی» و شماری محدود از سینماگران هند که به سینما به عنوان یک وسیله بیان و به ابزاری برای سرگرم‌سازی مردم نگاه می‌کردند فیلم‌هایی ساختند که اگر چه در کشور هند و در جمهوری فیلم‌های صادراتی این کشور از

● گروهی از زنان سینماگر

هند با ساختن فیلم‌های
ویدئویی ارزان قیمت تلاش

دارند تا تصویری واقعی از
زندگی زنان هند به دست
بدهند



● گروهی از سیاستمداران

هندی از این که فیلم‌سازان
مسلمان یا مسیحی در
بالیوود فیلم بسازند نگرانند



● بسیاری از فیلم‌های هندی

صرف‌آ به دلیل این که
نمایشگر واقعیت‌های جامعه
هستند به جشنواره‌های
داخلی این کشور راه پیدا
نمی‌کنند

خانم سعیده سلیمانی - شیوارز
 توصیه مایه شما این است که سلسه
 یادداشت‌هایی را که در همین مجله درباره شعر
 خواهیم داشت مطالعه کنید. ضمن این که کتابها
 و نوشت‌های زیادی در این مقوله وجود دارد که
 خواندن برای همه آن‌ها که به شعر و شاعری
 علاوه‌ای دارند لازم است.

آقای یوسف بدرآقی - گنبدکاووس
 در انتظار آثار دیگر شما هستیم با این امید که
 توجه داشته باشید که شعر امروز برآمده از زندگی
 امروز است.

خانم یا آقای فهیم - تهران
 نامه‌تان رسید و ضمن سپاس از محبت شما
 امیدوارم که در آینده بتوانیم بیشتر تظر شما را
 تأمین کنیم و با این امید که همیشه همراه ما
 باشید.

آقای حجت‌الله تقی‌سی - تهران
 با تشکر از لطف شما همان طور که اشاره کرده
 بودید مطبوعات سایه مشکلات زیادی رویه رو
 هستند و شاید به قول شما راهشان را گم کرده‌اند
 اما این که چرا چنین است حرف و حدیث بسیار
 دارد و فقط در یک کلام و سریست باید خدمتمن
 عرض کنم که برای سنگ زیرین آسیا بودن باید
 سنگ بود و سنگ هم که باشی سرانجام خرد
 می‌شود و کاش دیداری داشتیم تا از نزدیک
 صدای شکستن استخوان‌های ما را می‌شنیدید به
 امید دیداران

خانم ریابه قائم مقامی - تهران
 از لطف شما پاسگزاریم نوشته‌هایتان را خواندیم
 و قطعاً آن‌ها را در صفحات مجله خواهید دید ما
 همه تلاشمان این است که صفحات آزمایه
 عرصه‌ای باشد برای حضور جوانان مستعد در
 عرصه نویندگی با امید به باری شما و همه
 دوستان اهل قلم

خانم ملیحه احمدی‌فرد - تهران
 غزل‌هایی را که برای شرکت در بخش مسابقه
 فرستاده‌اید علیرغم این که نوشته بودید، شاعر و
 نویسنده نیستم انصافاً از شعرهای برخی از
 مدعيان شاعری که کتاب و نوار هم منتشر کرده‌اند
 و جملاتی هم - البته به دلایلی - بپایشان همراه
 می‌کشند زیباتر بود در هر حال جدا از مسابقه در
 انتظار شعرها و نوشت‌های شما هستیم فقط
 اجازه بدهید که در آخر به این نکته اشاره کنم که
 در روزگار ما «غزل» قالب چندان مناسبی برای
 شعر نیست. هر چند که این نوع شعر را هم یک
 سره ردنمی‌کنیم، اما به گفته زنده یاد احمدشاملو،
 «شعر زندگی است» و زندگی امروز چندان در قالب
 غزل نمی‌گنجد

خانم فسوین مدنی - تهران
 دلستان، «ناله شبگیر» شما سوژه بکری دارد اما
 زبان آدم‌های قصه غیر واقعی به نظر می‌رسد و
 همین باعث می‌شود که خواننده نتواند آن‌ها را بپرسی
 کند. ضمن این که این زبان غیرواقعی، راوی قصه را
 هم تحت تاثیر قرار داده، و زبان او را هم
 کاریکاتوریزه کرده است.
 اما نکته مهم‌تر این است که شرایط حاکم بر زندگی
 آدم‌های قصه و فضای دلستان منطقی به نظر
 نمی‌رسد و به همین دلیل ماجراها یک سره غیر
 قابل پذیرش می‌شوند در انتظار آثار دیگر تان
 هستیم

خانم ملیحه احمدفر - تهران
 دلستان «اویی که می‌داند» اگر چه باداورد برخی از
 تجربه‌های قصه‌نویسی در دهه ۵۰ است اما تعمیم
 فضای دلستان به بیرون از چهارچوبه ظاهری آن را
 قابل اعتنایی کند. در هر حال منتظر نوشت‌های
 دیگر تان هستیم ضمن این که «اویی که می‌داند»
 هم در مجله جاپ خواهد شد.

خانم زهره نصیری - تهران
 نوشته‌تان نشان‌گر این است که شما ذوق لازم را
 برای نوشتن دارید فقط باید تکاهتان به بی‌امون
 عمیق قریا شد و توجه داشته باشید که زمانه بعضی
 از تصورات و از جمله توهی که قهرمان دلستان
 شما گرفتار آن شده، سال‌های است به سرآمدۀ منتظر
 آثار دیگر تان هستیم

از شما و با شما

شما

خانم عفت قاسمی - نیشاپور
 دو قطعه شعری که با عنوان‌های «احساس عاشقی»
 و «نگو خداخافظه» فرستاده بودید علیرغم لحن
 صمیمانه‌ای که داشت، از ماختار و جوهره‌ای که
 لازمه شعر است پرخوردار نبود.
 اگر به یادداشت‌هایی که در مورد شعر، در همین
 صفحات خواهیم داشت توجه کنید، می‌توانید
 اطمینان داشته باشید که در عرصه شعر حرفه‌ای
 زیادی برای تفتش دارید.

نوشته‌ها

و

گفته‌ها

حکایت نحوی با کفسکر

* نحوی به در دکان کفسکری رفت و گفت

ای بیت اللعن و القن رحم الله انك و اباك اینک تعجب
عرب پیش از اسلام ولیکن به آین امروزه علیک
افضل البرکات و اسلام چه تونی شایسته به این
عزت و اکرام بدان که من قاری قرآن و مفسر آن در
مقامات حربی و دره نادری و کشاف زمخشی و
امثال میدانی تسبیح و تصفیح کامل دارم و لغات
عربیه را از کتب و مصنفات سیبیوه و نظفویه و
خالویه و قاسم بن کمیل و تصریف شمیل فرا
گرفته‌ام چون فحوای سخن به این جا رساید
کفسکر را دیگر حوصله شنیدن نماند و طلاقش
طاق گردید از جای بخاست و باشد تمام بدین
سوی و آن سوی روان دندان به دندان فشرده و
آوازش در گلو گره می‌شد از دکان برون جست و
گریبان نحوی بگرفت پس کفسکر روی به نحوی
آورد که: آی آخوند ملازرمدی ای نستعلیق گویی
مزخرف باق ای قلمبه خوان جفجafa ای کلپره
گویی قلپیوس ای قلنج ایلاوس ای یابوی متذبورا
ای مرده خور لندهورا ای گوساله گاو ناتراشیده
این نره خرتلخراشیده ای نخاله نمالیده ای
گورستان گرد حلو خورا ای هرزه گوی هرزه چانه
ای کرم آبدست خانه ای قنبرگ کنج مدرسه ای
شپشیوی پرتریوی و شیطنت ای مفتخر غول
دبندگا ای دنگال الدنگا ای دینگ دینگوز، ای خور
بالاغوز ای نره خر جوزعلی ای آروغ برملاد ای
دبندگوز مغربی

حقیقته خاطره‌نویس

* عقیده بنده بر این است که هر چه بر مردم
سخت گرفته شود در اضطراب و انسقلاب و
جمع اوری اسلحه و در صدد دفاع برآیند گمانم بر
این است که هوا قدری گرم شود و علفها بروید و
دشممن از هر طرف بدو تازد.

انصاف نویسنده (۱۳۲۴ قمری)

* من بدبخت بی علم هنوز نفهمیده بودم حق
طرف کیست؟ نه از مشروطه مرا بهره است و نه از
استبداد خیری تمام فهمیدن این مطالب و برق
بودن کدام از روی علم است که الحمد لله عالم
نیست این قدر می‌دانم راهداری و تهدی ملاها
بسته شده و دیگر دخلی نداریم.

به

روايت تاریخ

ایرانیان

* ما ایرانیان را گله آهو و تازی کرده گاهی به
آهون هی می‌زنند بدلو گاه به تازی هی می‌زنند
بگیرا عجب بدیخت مردمانی هستیم هنوز تمیز
دوست و دشمن را نداده اخاک برس ماله را این
قدر خواهند رقصانید تا خسته شویم و این قدر اب
را گل آلود می‌کنند تا ماهی را بگیرند ما را خرسی
تصور کرده‌اند و دو زنجیر گردن ما اویخته و در
دست دو نفر پهلوان زورمند چماق به دست است
هر قسم بخواهند فوراً به عمل می‌أوریم ولی
همیشه به خرس فرمان می‌دهند که سرت رازمین
بگذار و ما تحت خود راهواکن، مجبوراً خرس
چنین می‌کند گاهی یک نفر از این دونفر به خرس
طبعه می‌دهد و نوازش می‌کند و آن دیگر چوب
می‌زند گاهی به عکس

بلیات سال (۱۳۲۲ قمری)

* امسال به اهالی محلت ایران خداوند
رحمان غصب نموده آن تگرگ خراسان که به قدر
اذار آمدہ بود و این سن خوارگی و ملخ آمدن در
تهران و اطراف تهران و رامین و غیره بعد آمدن
با دسامبر و بعد طغیان وباکه دست رده سینه هیچ
شهری از بلاد و بلده و بلوکات نگذاشته الحمد لله
که به کلی مرفق شده و تشریف برد و آه دل بیوه
زنان و یتیمان در عوض آیت‌الکریمی در بی است
مصارع و رفع بلا زماشده شکر خدا شکر خدا دسته
سینه زن که حرکت می‌کند می‌خواند.

بروکسل

چنان - میرزا حسین خان کاظم زاده ترجمه دو قطعه تلگرافات دیل را که از تبریز رسیده در جراید نشر فرماید.

۴ محرم از تبریز اسلامبول آنجمن سعادت ۲۹ ماه قشون روس هجوم اورده ادارات را ضبط، اطفال مدرسه را زیر پا نداخته اشخاص بیطرف و ضعفا را قتل و نهب و بارهنه دکاکین غارت، اهالی بعد از تحمل فوق العاده شروع به مدافعته روسها را از ادارات رسمی تخلیه سلخ ماه تا غروب شهر از باغ بومباردمان، هیجان عمومی ساخت به ساعت پیشتر، غره ماهده و اسلحه امر مركز به متارکه، اقدامی از طرف اهالی به مدافعت نشده روسها باز مشغول بومباردمان و از اطراف قوسنولخانه و باغ رنها و اشخاص بیطرف را هدف گلوله و عدهای از اهل و عیال معتبرین شهر از قرب باغ مجروها با سری برده اند و چندین مرائب به وحشت خود افزوده بسیاری زن و بچه مقتول بعمارت زیادی آتش زند. فردا اگر دست از هجوم و وحشت برند از اهالی لاید از مدافعت خواهد شد اعلام این تلگراف را به عموم جواب مهمه و مراکز عالیه اروپ و عالم متمدن و پروفسور براؤون تمنا و استرحام می نمایم.

آنچمن! بالتنی تبریز فی شب چهارم محرم
۱۳۲۰

از تبریز به آنجمن سعادت

سالاد روس شب ۲۹ غفتاً به اداره نظمه هجوم اورده و ضبط می کند دو نفر را کشته به او طاقهای نظامی می روند طرف صبح امروز اداره عدیله ایالت و آنجمن را توقیف می کند باز در گوشه و بازار اهالی بی گناه را لخت و اطفال مدرسه را زیر با می اندازند این پنهانه تاب وحشت آن هارا نباورده و برای حفظ شرف ایران رفته قشون را از ادارات رسمی بیرون گردم بعد به امر مركز اهالی مدافعين را مجبور به سکوت نمودم دیروز و امروز سالاد روس بخته با کمال وحشت شهر را هدف گلوله ساخته بومباردمان می نمایند زن و بچه ها را می کشند خانهها را می سوزانند خانه های حاجی حسن خطانی و حاجی کاظم صراف را سوخته الساعه دوازده زن و بچه حاجی حسن خطانی مجروها در باغ دست روسها اسریارند از طرف اهالی که با کمال هیجان شوق فداکاری دارند اینا به جز مدافعته اقدامی نمی کنیم. این وحشت روسها را به تمام عالم متمدن پرسانید تا اهل اروپ درجه فداکاری ما و درنه گی روس را بدلند امیر حشمت

مبارزه با دیکتاتوری و قدرت های سرکوب گز شکل و شیوه های گوناگون دارد و مبارزات آزادی خواهانه تنها در قالب نبرد زیارو و مسلحانه خلاصه نمی شود و یکی از کار ساز ترین شیوه های در این سیاست افشارگری علیه دشمن است که در نهایت زمینه را برای ضعف و شکست نهایی او فراهم می سازد. در تاریخ مبارزات آزادی خواهانه مردم ایران از اتفاقات مشروطه ایت به این سو نقش نیروهای افشارگر اعلم از روحانیون، روزنامه نگاران، شاعران و نویسنده اگان در مبارزه برای آزادی بسیار حائز اهمیت بوده است و از جمله در دوران قاجار و سلطنت محمدعلی شاه هنگامی که وی دستور داد مجلس را به توب بینند و با گمک قوای های روسی در تهران و نقاط دیگر به سرکوب آزادی خواهان پرداخت گروهی از روحانیون و آزادی خواهان با ارسال تلگراف هایی به نقاط مختلف کشور تلاش کر دند تا با تشریح جنایات او مردم را در جریان ماجرا قرار بند و همین تلاش ها بود که به همراه مبارزات آزادی خواهان سرانجام به شکست محمدعلی شاه و فرار او از ایران منجر شد آن چه می خوانید اسنادی است به یادگار مانده از آن دوران

اعلامیه رهبران شیعیان علیه محمدعلی شاه

هو

مورخه ۱۵ شهر رمضان ۱۳۲۶

دول مستمنده دانسته اند که سال های دراز در خصوص استرداد حریت و خدادادی ملت ایران از دولت مستبد خود شاکی بود تا در آخر سلطنت مرحوم مظفر الدین شاه ملت حقوق طبیعی خود را استیقا نمود و دولت ایران رسماً از استبداد به مشروطیت تحول یافت. قانون اساسی که اساس مظفر الدین شاه رسید و محمدعلی شاه در ولیعهدی و ابتدی جلوس، دو مرتبه قانون مذکور را امضاء نمود و در عهده گرفت که او و اخلاق او ابدال دھر از حدود مواد تخلف ننمایند و سه مرتبه رسم تکلیف به عمل می آمد مع ذلك کله زمانی نکشید که علایه خلق عهد و تعهد نمود و پر خلاف غالب مواد قانونی اساسی ارتکاب نمود محل پارلمانت را به توب بست مبعوثان ملت را مقتول و متوفی و محبوس ساخت جراید را سو برد و شکم درید؛ محاکمه را درست، تلگرافات، عروق حاکمیت و عمده سبب اتحاد ملت بود آز مخبرات منعو داشت، پست خانه ها را تعطیل، خطوط را تغییش کردند و راهها را به تحریک ایلات باسایر متفاوتین و قطاع الطريق یکسان است) این ورقه فعلاً (ورقه) رسمی ملت ایران شمرده می شود که به توسط (مسیو روو) سفیر دولت فرانسه مقیم بغداد به عموم ملت فرانسه اعلام گردید خدام شریعت جعفریه روساه و روحا ملت ایران و قاطبه شیعه جعفری علماء نجف اشرف، ایلان و خانه های ملت را منهدم و ویران، اموال را به نهب و غارت داد، هر کس اسم حریت بر زبان اورد زیانش را قطع کردند. سلاح ملت را از ایشان سلب، ضبط کرد و حال که ملت در آخرین نفس است چند حکم مستبدانه اقدام کرده، اول آن که

طرحی برای یک فیلم

فرصتی برای علاقهمندان به فیلم نامه نویسی برای کمک به سینمای ایران

**اگر طرحی برای فیلم نامه دارید برای ما بنویسید
قابل نام خود قان در مجله چاپ شود.**

آن وقت توقع داشته باشیم که سینمای ایران سینما بشود. اگر عرصه سینمای ما اقیانوس ذوق و اندیشه هم باشد، که نیست، وقتی جلو چریان هر رودخانه و نهری را که می تواند به این اقیانوس برسید پیگیریم، قطعاً اقیانوس اخشک خواهد شد. به هر حال قصد از گشایش این صفحات همان است که نوشتیم چریان دادن اندیشه ها و طرح های تازه به سوی سینمای ایران و سینمای فرقی نمی کنند که این اندیشه از رستمی در پشت کوه های این سرزمین آمده باشد یا از هر جای دیگری. مهم اصل قضیه است و این که طرحی تو و فکری تازه به پیگیر سینما تزریق شود.

بنابراین اگر طرحی، قضای و فکری دارید که می شود تبدیل به فیلم نامه اش کرد آن را در حد خلاصه ای که سر و ته قضیه قابل درک باشد و حد اکثر در دویا سه صفحه برایمان بتویسید تا به نام خود قان چاپ شود و بسا که همین طرح ها به فیلم نامه تبدیل شوند و جانی تازه به این سینما بدهند.

و یک تذکر هم داریم بایت این که چاپ شدن هر یک از این طرح ها در این صفحات به معنای آن است که طرح به نام نویسنده اش ثبیت شده و اگر به اختصار فیلم ساز یا نویسنده ای بخواهد از طرحی که در این صفحات چاپ شده است برای نوشتمن افیلم نامه یا ساختن فیلم استفاده کند حتماً باید از نویسنده اش اجازه کنی بگیرد و در غیر این صورت طبیعی است که حق پیگیری قانونی برای نویسنده اصلی طرح محفوظ خواهد. مانند پس در انتظار طرح های شما هستیم و فراموش نکنید حتیماً روی پاکت بتویسید:

- طرحی برای یک فیلم

پایدار باشید.

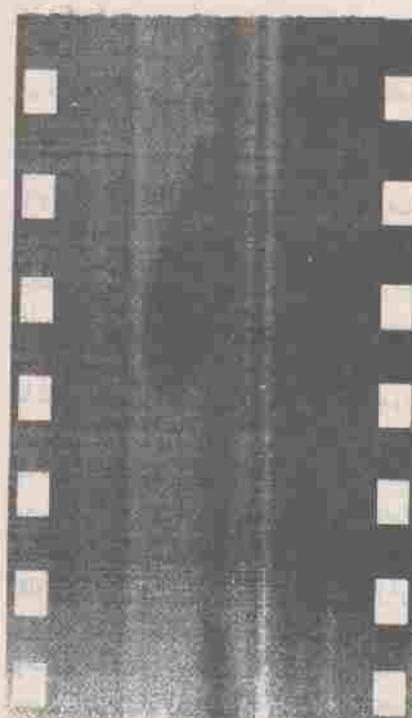
شد کج و کوله گی این افزایش بافت و حالا در صد ساله گی چین بد هیبت از آب در آمده است. پرسنی است که کارشناسان فاضل و فاضل ماباید در سمینار و همایش و گردهم آیی و اجلاس و نشسته ای شنیدند و برای آن پاسخی بیابند هم چنان که تا به حال نشسته اند و البته بی آن که پاسخی یافته باشند

به هر شکل تشخیص بیماری را به عهده اهل فن می گذاریم که اگر نتوانستند مریض را در عمان کنند که تا به حال هم نکردند، دست کم به عنوان کارشناس سینمایی، برای دردهای خودشان درمانی بیابند.

و اما آن چه که ماخودمان را قاطی اش می کنیم این بحث است که یکی از دلایل بیماری سینمای مانیودن فیلم نامه و فیلم نامه نویس است یا حداقل کم بودنش و به این بهانه از این شماره در آزمای طرحی تو در اندخته ایم با عنوان «طرحی برای یک فیلم» یعنی می خواهیم برای اولین بار مقوله فیلم نامه نویسی و با دست کم فکر هایی را که می تواند در این زمینه وجود داشته باشد از محاذل هزار توی فیلم سازان و فیلم نامه نویسان مادرزاد بیرون بکشیم و به همه اهل این مملکت که فکر می کنند تویی برای نوشتمن فیلم نامه و اذوقی برای نوشتمن قصه فیلم دارند میدان بدھیم که کارشان را مطற کنند یعنی اگر طرحی، قضای و فکری که می شود به فیلم تبدیل شود، در چنین دارند بنویسند تا در این صفحات چاپ شود و اطمینان داریم که از همین مختصر آثار ارزشمندی بیرون خواهد آمد اثماری که می تواند جان تازه ای به پیگیر این سینما بدهد و شاید بخشی از اعوجاجی را که سینمای ما گرفتار آن است اصلاح کند.

اعتقاد ما این است که نمی شود همه درها را به روی همه گان بینیم و جز از طریق رابطه به دیار انسان الخلقه هم نبود، بعدها و هر چه سنتی بیشتر این موجود ناقص الخلقه چه تعبیری می تواند داشته باشد.

این که چرا بعد از صد سال، نوزادی که به هیبت «آبی و رابی» و «معقر و گلنار» به دنیا آمد و ناقص الخلقه هم نبود، بعدها و هر چه سنتی بیشتر



سینمای ایران به هنگام صد ساله گی اش به پیگرها ناقص می ماند موجودی با جمجمه ای بزرگ بر روی پیگری رشد نیافرته. چنین تعبیری شاید شیقانگان سینمای وطن را خوش نماید اما چشم گرفتن صد ساله گی سینما در کشوری که سینمای گیشه اش برای جذب مخاطب به کپی مازی از آن چه سال ها با عنوان «فیلم فارسی»، سینمای آبگوشی، سینمای گنج قارونی مورد طعن و لعن قرار گرفته، روی اورده و سینمای روشن فکرانه اش جز در هوای جشنواره های خارجی نفس نمی کشد. به نوعی دست اندختن این موجود بیمار است. مگرنه این که سر این سینما، یعنی همان جمجمه گشته اش در فستیوال کن و دهها فستیوال دیگر مورد تحسین و تمجید قرار می گیرد و پیگر، آن در اینجا آن قدر تحریف است که نان خودش را هم نمی تواند در بیاورد؟ و آن وقت چشم گرفتن برای این موجود ناقص الخلقه چه تعبیری می تواند داشته باشد.

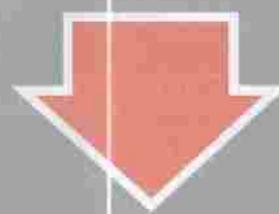
این که چرا بعد از صد سال، نوزادی که به هیبت «آبی و رابی» و «معقر و گلنار» به دنیا آمد و ناقص الخلقه هم نبود، بعدها و هر چه سنتی بیشتر

آهنش در فواب با قرص حشره کش

پیف پاف

موتورسیکلت

همراه با جواهر نفیس



ماشین لباسشویی

وجه مقد

سکه بهار آزادی

سری کتابهای ارزشمند

سرویس چینی

واکمن یا دیسکمن

اجاق گاز

تولیدات شیمی قهرمان



پیف پاف
Pif Paf

قرص حلوی مشخصات حیوان را از هر بادافزار بگیرد. کلیت شناسنی و سلیمانی

خود را به شناختی ساخته تا بقای قیومی از سال شاید

جایزه شده از اکادمی فرانسیس می گردید

آدرس مرکز پخش و دفتر مرکزی تهران

میدان ونک - خیابان برزیل - کوی نیلو

تبیش کرجه هشتاد شماره ۱